START

REEL 16

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 16

(Richter-Bernburg No. 36)

Author: Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās

Title: Kefāyä-ye Mojāhedīyä

107 fols., 210 x 145 mm

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 16a

(Richter-Bernburg No. 37)

Author:	Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās
Title:	Kefāyä-ye Mojāhedīyä
	20 fols., 190 x 130 mm

اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفرا
اولی بود و بهترین صیف آنست که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد
و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بالسرد و خشک بود
واو را بدترین فصول نهاده اند از ان جهت که در مقابل ربیع افتاده و او موجب شر
اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه و بهترین
خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد باشد و پیشین
گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد
و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت
اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود
و اگر رطوبت بر برودت غالب شود موجب اسهال و استرخاء اعضا و نزلات و
زیادتی بلغم و امراض رطوبی بود و بهترین زمستان آنست که سحاب بسیار باشد
و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات غیر طبیعی که مو[...]طبیعی نبود و لاحق هوا شود
بواسطهٔ امور ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانچه مثلا
ربیع بهوای شتا گردد تا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل

اتصالات و قرانات کواکب و کثرت درازی فوق الارض و انکشاف
هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود و عرض
بلد عبارت از آنست که قرب و بعدی که بلد را از خط استوا باشد پس در
خط استوا که هر دو قطب معدل النهار بر دایره افق باشد و دایرهٔ افق منصف
مدارات یومی و لیلی شود یعنی شب و روز یکسان باشد و بلد را عرضی
نباشد و هوا آنجا اگر اسباب دیگر مثل جبال و بحار خالی باشد در غایت اعتدال
بود زیرا که در خط استوا سالی دو نوبت آفتاب بسمت راس ایشان میرسد
و درنگ نمیکند و مایل میشود پس سخونت حاصل نشود و چون از سمت راس مایل شد
بغایت دور نمیشود تا احداث برودت کند پس حال او متوسط است در حرارت
و برودت و نیز بسبب تساوی زمان شب و روز تعادل حاصل میشود اگر بلد مایل باشد
از معدل النهار او را حصن بازدید شود پس هر بلدی که قریب باشد بمحاذات نقطهٔ
انقلاب صیفی که حد آن راس سرطانست در جانب شمال یا نقطهٔ انقلاب شتوی که حد آن
راس جدی که از جانب جنوب گرمای آن بغایت غایت بود بواسطهٔ دوام مسامتت مایل
آفتاب و سرما نیز بغایت بود بواسطهٔ بعد آفتاب از و که آفتاب از مسامتت

شود و اگر آفتاب از محاذات دور بود آن محل سرد باشد دوم آنکه بواسطهٔ
وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی این بقعه بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد
آنکه بواسطهٔ مجاورت جبال باشد و این به دو وجه باشد یکی جبل بالذات
موجب زیادتی و توافر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت شود چنانکه در جانب
شمال یا مغرب بلد مثلا کوهی بلند باشد و چون آفتاب بدو تابد اشعه به بلد
منعکس گردد یا بعکس این واقع شود و موجب برودت شود سوم آنکه جبال — بواسطه مجاوره
موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود
پس تغیر بسبب جبال در هوا واقع شود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورهٔ دریا
بود و آن بالذات ترتیب کند اما اگر شمالی بود تبرید بیشتر کند و اگر جنوبی بود تسخین
و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی تغلیظ پنجم آنکه بواسطهٔ هبوب ریاح
بود و ریاح مشهوره چهار است اول شمال و آن بارد یابس است و موجب تقویت
قوی و هضم و اشتها بود و صلاح هوا فاسد کند اما اعصاب و اعضای
عصبانی را مضر بود جنوب و آن حار رطب است و موجب انضاج مسام
و ثوب از اخلاط و انحدار قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات و بثور او

آنست که در روز آید و صبا معتدلست و در غایت لطافت و موجب حفظ صحت
و تقویت بدن و تعدیل مزاج و بهترین این آن باشد که در اول روز آید و دبور
نیست تا صبا ارطب و اغلظ بود و بهتر او آنست که آخر روز آید هر مسکنی که مهب
یکی از ریاح در و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیّر شود
بواسطهٔ رطب بود هوای بلد جنوبی سرد و خشک بود از عفونت دور باشد
و هوای بلد سنجی و رملی گرم و خشک و طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سیم
بود و ترین عفن باشد و تغیّر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن به
حسب طبیعت آن معدن بود و بباید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در
ارتفاع و انخفاض و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او
ازین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور بسته باشد و این در موضعی
باید که اعدل ارتفاع بود و الّا یحتمل که عکس این به اعتدال اقرب بود امّا تغیّرات غیر
طبیعی که مضاد طبیعی بود بر دو قسمست یکی آنکه تغیّر و فساد در جوهر هوا بدید آید
و آن وقتی باشد که هوا بر بساط خود نماند بسبب آفرامی (?) و بخاری و دخانی
که بواسطهٔ مجاورت بطایح ادیه حادق (?) و اجام و مقادیر و جیف قتلی با هوا ممتزج

گردد

گردد و هوا را متعفن کند و موجب تغیّر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ آنکه هوا
وی رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن بجمیع بدن میرسد و مرتبهٔ دوم
آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات
و حیوانات اثر کند هرآینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند
و هر ماده که از آنها حاصل شود سبب فساد و تغیّر گردد و چون این صورت متمادی
شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیّر در کیفیت هوا بدید آید بحیثیتی که
موجب فساد زرع و نسل گردد و این تغیّر یا موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما در تابستان
در موضعی معیّن بحدّی زیادت شود که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود مثل
زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم**
در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب
تحریک روح بود و این حرکت بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج دفعتاً
حرکت کند غضب بود و این اگر متمادی شود موجب تحلّل شود و شاید که بغشی
یا موت انجامد و اگر بتدریج بود لذّت و فرح و این که متحرّک شود موجب ذبول گردد
و اگر بجهت داخل بود اگر دفعتاً بود خوف و غم و این اگر متحرک شود موجب اختناق

روح شود و بغشی و موت انجامد و اگر بتدریج بود حزن و غم و این موجب تحلیل روح
بود و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر
بعکس این بود هم و فرق میان هم و غم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث
نشده باشد و در حال حرکت روح بداخل ظاهر شود و باشد که بسبب اختناق
و حرارت ظاهر و باطن سرد شود و موجب موت یا غشی گردد در حال حرکت روح
بخارج باطن سرد شود و اگر بحد افراط رسد حرارت بتحلیل برود و موجب غشی
باموت گردد و این عوارض سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض
باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند
در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بدان بهمان صورت
متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهده آن کندی دندان پیدا کند
و از تصور چیزی که از آن خوف یا فرح حاصل شود تغیر نفس ظاهر گردد
فصل سوم در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب
تحلیل فضلات و مهیا یا غذا و خفت بدن و جود هضم و اشتها و انتعاش
حرارت غریزی باشد و حرکت اسباب مفرد بدن است اگر تاثیر او مختلف بود

و تخشن شده و ضعف قلب و کرب و حرکت مادام که بحد افراط نرسد موجب
تسخین بدن بود و تحلیل فضلات و چون بدن و اوعیه سام و حرکت شدید
که بسیار باشد موجب تبخیر زیادت از تسخین کند و بحسب مقارنات اموری چند
نیز مختلف شود مثل حدادی چون حرکتیست که مقارن آتشست تحلیل او بیشتر
بود و سکون موجب تبرید بدن بسبب آنکه چیزی که موجب انتعاش حرارت باشد
منتفی شود و ترتیب نیز کند احتمال رطوبات و منع تحلل و سکون موجب ضد حرکت
بود و از جمله حرکات ریاضتست و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند
بتنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی
نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است مثل قرات اعضاء صدر و آواز بلند
گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط
در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود فصل چهارم
در خواب و بیداری خواب مشابه سکونست و در و حرارت
غریزی متوجه باطن باشد و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن
بود که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات استراحت

وقوّت نفسانی وازالت اعیا دو افراط در موجب تبرید بدن و تبلد نفس و تهیج
وجع وضعف اعضاء عصبانی بود وقوّت نفسانی راسست ومنکد گرداند
که بسبب تصاعد بخارات واشتها برد و رنگ روی تباه کند واز خواب روز
بیشتر این افعال صادر شود و بیداری مشابه حرکتست وموجب اضداد خواب
و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط
و نقصان هضم بود وازان امراض سوداوی تولد کند **فصل پنجم**
در ماکول و مشروب وآن دو بحث است بحث اوّل در ماکول بدانکه هرچه
وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل و انفعالی پیدا میشود از شش
قسم بیرون نیست یا غذای مطلق بود یا غذای دوایی یا دوای مطلق یا دوای
معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق زیرا که این وارد خالی نیست که از حرارت
بدن متغیر میشود یا نه اگر متغیر میشود بدن را متغیر میگرداند یا نه اگه متغیر میشود
و بدن را متغیر نمیکند اگر مشابه بدن میشود غذاء مطلق واگر مشابه نمیشود دوای
معتدل وانچه متغیر میگردد و بدن را متغیر میکند اگر مشابه می شود غذای دوایی
واگر مشابه نشود اگر افعال کند دوای سمی والا دوای مطلق وانچه از بدن متغیر شود

و اورا متغیر کند سم مطلق امّا غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را
متغیر نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوایی
آنست که از بدن متغیر شود و اورا متغیر کند بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذا
او بیهوائیت او غالب بود دوای غذایی گویند و دوای معتدل آنست که از بدن
متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای مطلق آنست که از بدن
متغیر شود و او را متغیر کند و مشابه نشود او را و دوای سمی آنست که از بدن
متغیر شود و او را متغیر گرداند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن
متغیر نشود و او را متغیر کند و افساد کند واگر حار باشد بتحلیل روح واگر بارد
باشد با جماد و موجب هلاک شود و ماکول را بنوعی دیگر تقسیم کرده اند که اگر
اثر انچه وارد بدن شود بکیفیت فقط شود آنرا دوا گویند واگر عادت فقط
بود غذا گویند واگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه گویند واگر موافق طبیعت بود
تریاق گویند واگر مفردی موافق بود نادر زهره گویند واگر مخالف طبع بود سم
گویند واگر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذایی واگر بکیفیت و صورت بود
آنرا غذایی دوایی ذو الخاصیه گویند واگر بماده و صورت بود غذاء ذو الخاصیه

واکر اثر آن بمادّه و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوایی ذوالخاصیه کویند و غذا
را در بدن بکیفیت و بکمیت تاثیر باشد تاثیری که بکیفیت بود آنست که بدن را کرم کند
بواسطه آنکه از غذا مستحیل بدم میشود و دم متبخر آنست و تاثیری که بکمیت بود آنست
که زیادتی غذا موجب برودت بود زیرا که حرارت غریزی است که در بدن فضلات
محقق میکردد چنانکه چراغ از بسیاری روغن که حادث شود و این حرارت
منطفی شود موجب حرارت غریبه کردد و نقصان غذا مع جهت ذبول و لحول
شود زیرا که بدن محتاجست به بدل مایه تحلیل و چون وارد کمتر از آن باشد که بتحلیل
رفته باشد ذبول حادث شود و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و
معتدل و هر یک از آن بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک ازین مجموع بحسن
الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم باشد
بود و ربّه لطیف و غلیظ آن باشد که از و دمی رقیق سهیل الانفعال سریع الا
ستحاله حاصل شود مثل آب کوشت و شراب و کثیف آنست که از و دمی
غلیظ بطی الاستحاله حاصل شود مثل کوشت کاو و بادنجان و کثیر الغذا آنست
که اکثر از و مستحیل بخون شود مثل کوشت و زرده بیضه و قلیل الغذا بعکس مثل

بقول

در اول بحث بقول و اشربه و فواکه

آب بدانکه چون غذا وارد بدن کشت ناچار او را مبدرقی و مربعی باید تا صلاحیت
قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کردن و آن چیز که از وی این
فواید حاصل شود آبست فواید دیکر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت
و صفا لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و نطفه و حرارت و منع عفونت و آب
غذا نشود و افراط در وی موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود و بهترین
آب آب چشمه بود که بر کل خالص یا بر سنک جاری کردد و منبع آن دور بود و از
بلندی منحدر شود و تیز رود و زود کرم شود و زود سرد کردد و صاف کرده و شمال یا
صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هر چیز که در وی جوشند زود مهرا شود و
موجب ثقل معده نشود و به یکبار که بیاشامد تشنکی بنشاند و مجموع این صفات
در آب نیل موجودست و آب باران لطیف بود خصوص در تابستان که از
ابر و رعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود منعفن میشود و صلاح
آن طبخست و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن ثقیل تر بود و مضر بود و آب
بری و آجامی مضر بود آب معدنی اکر حدیدی بود تقویت احشا کند و شی منع سیلان

ونفخ دم کند و نوشادری مطلق و محلل بود نه وفضی و ذهبی تقویت معده و دل
و احشا کند و بورقی و محلل فزال و تشف آرد و کبریتی تلیین طبع و سقنه جلد کند
آب گرم مفسد و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند آب سرد مقوی
معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی
را مضر بود شراب اگرچه کلام مجید در منع آن نازل گشته و مباشرت آن از جمله
کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده اما چون در معالجات
و فنها بدان محتاج میشوند خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر
خلایق در شروع مینمایند و بقلیل منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرت
بسیار هست بنابرین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام
شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور در کار در و تا شش ماه حکم بود
اسم نو دارد و تا تمامی سالش متوسط گویند و بعد از سالی حکم کهنه دارد و شراب
نو غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرور و ارباب حاره باشد اما کبد را زیان
دارد و اسهال و نفخ آرد و تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط
کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده و بلغمی را سود دارد و مفید بود و هواسر تقویت

کند

کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار لون بهترین ماضیع است
پس یاقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و
ابیض نیکو غذا داند و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم
شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را مضر بود و شراب
تلخ حار بود و زود نفوذ کند و احشا را مضر باشد و شراب قابض تقویت معده
و احشا کند و نعد الات سینه را مفید بود و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر
باشد اما باعتبار رایحه حار رطب الرایحه تقویت و تنشیط بیشتر کند و
معده را تقویت کند و حار غیر رطب مصدع باشد و عدیم الرایحه دیر مستی آید
او منتن بغایت بد باشد و موجب فساد دما کند اما باعتبار قوام شراب غلیظ
دیر گذرد و شدت آرد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر
و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما آمده زمینی بوری معده و جگر را مفید
بود لیکن قبض و پیچ و صفرا پدید آرد و شرابی گرم و تر و مسمن بود عسلی حار
و منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و جمع مفاصل را مفید بود اما صداع
و تب آرد خرمایی مفسد و مغلظ اخلاط باشد و ریاح و سودا از آن تولد کند

اما تسخین بدن وانچه از حبوب مثل اره والم ساد دبحسب مزاج وطبیعت آن مختلف شود
ودران منفعتی نباشد اما انکار کند اما منفعت شراب قرشی میکوید که از هیچ مفردی
ومرکبی این منفعت نمی تواند بود که درو ست واین منفعت یا نفسانی بود یا بدنی
منفعتی که نفسانیست سرور ونشاط وازالت افکار فاسده وترغیب بشجاعت وسخاوت
ومنع ودفع سوء الخلق وجودهٔ ذهن وصفاء خاطر بود وانچه بدنی بود تحسین
لونست وبرافت واشراق آن وانعاش حرارت غریزی وتفتیح مشام ومجاری
وتقویت هضم وتکثیر وتلطیف دم وترقیق وتصفیه اخلاط واستحالت
بلغم یا جون وکسر غایلهٔ سودا ومعاونت طبیعت ودفع فضلات مثل قی واسهال
وعرق وادرار اما مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقاتست
وانفع مکونات وتمیز انسان از دیگر حیوانات بدوست ضعیف میکند ومنع ادرا
کات نفسانی وبدنی وسقوط شهوت طعام وجماع از خارا عصاب ومفاصل
وحدوث عقل وتب انسان ورعشه وفالج وتغیر کلام وصورت وشکل وثقل حواس
وغیر آن ازو تولد کند **فصل ششم در احتباس واستفراغ**
بدانکه اعتدال در استفراغ واحتباس موجب حفظ صحت است واستفراغ موجب

تبرید وتخفیف وضعف وتحول بود واز احتباس صبر که ارسال او استفراغ بود
امراض ومراحی واورام وتفرق اتصال وجاب عفنه وآن صداع اوعیه حادث
شود وبدن وحواس را ثقیل کند وچون از استفراغ مادهٔ جماع است وحمام افعال
وقوی موقوفست زیرا که مبدا آن قوت متخیله وباعثهٔ شهوانیست ومحرکه تمدید
آن عضلات میکند وقوت حیوانی که ارسال حرارت روح وریح بدان عضو میکند
وقوت طبیعی تولید مادهٔ منی وحالت آن ودفع آن میکند واینان خود مخصوص
این فعل اند بنابرین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد وجمیع افعال
که بهر یک متعلق است بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود وجه مرافقتی ازین موجب ضعف
این قوت بود وجماع چون بحسب اعتدال واحسن اوضاع واستکاک استعمال کنند
موجب انتعاش حرارت غریزی وتفریح وتقویت اشتها ودفع وساوس وامراض
سوداوی ورطوبی بود ودفع امتلا وثقل بدن وکلال حواس کند وترک آن موجب
ضعف قوی وذبول بدن وامراض بازده بود واعضای عصبانی را مضر بود
اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطهٔ مواط ترطیب کند بواسطهٔ آب واستعمال
حمام وانفعال بدن ازان بحسب هوت ولکنه سه مرتبه دارد بیت اولی سرد دوم رطب

و پت دوم مسخن و مرطب و پت سیوم مسخن و مجفف و استعمال حمام اگر باعتدال
بود موجب نضج فضلات و نضج آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش
حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب
استداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوت
جماع و انصباب مواد باعضاء ضعیفه گردد و استحمام بآب سرد موجب تبرید و ترطیب
و نشاط و قوت اعضاء و قوی و حرارت غریزی و مناسب جوانان محروری مزاج بود

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل

فصل اول در اسباب ملحقه

بضروری و آن پنج است اسنان و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی
اسنان و آن از انجمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه ازا
شخاص در سنی ضعیف و مریض باشد و چون انتقال کند بسنی دیگر قوی و صحیح گردد
و بالعکس چنانچه محرور مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد
و سرد مزاج بعکس این بود درجات سن چهار است زیرا که جهره بواسطه حرارت
غریزی است و این برطوبت غریزی قایمست پس آن رطوبت اگر ذاتی باشد

بحفظ

بحفظ آن حرارت نباشد آنچه وافی باشد اگر زاید بود بر حرارت سن نمو
و اگر زاید نباشد سن شباب و اگر وافی نباشد اگرچه در حرارت ضعیف شود
سن کهولت و اگر ظاهر شود سن شیخوخت اول سن نمو و آن زمانیست که رطوبت
اصلی بحفظ اصلی وافی باشد و بر آن زاید و آنرا سن حداثت گویند ابتدای
آن سن طفولیت است و آن زمانیست که آن مولود را استعداد و حرکت
نباشد بعد از ان سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا
بعد از ان سن ترعرع و بعد از ان سن غلامیه و آنرا راهق گویند و این وقت
بلوغ باشد و بعد از ان سن فتا با قربت بسی سال که سن شبابست دوم
سن وقوف و آن زمانیست که رطوبت اصلی بحفظ اصلی وافی باشد اما زاید
نبود و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو بود با قربت چهل سال
و حرارت در صبی و شباب برای جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در
صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت
شدید و حاد بود چنانکه هیزم تر و خشک را علی حده مشتعل گردانی در
نارین متساوی در کمیت سوم سن کهولت و آن زمانیست که رطوبت اصلیه

بحفظ اصلی وافی نباشد اگر ضعف ظاهر نباشد از انقضاء سن وقوف تا قریب
بشصت سال برد و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم
سن سوخت است و آن زمانیست که رطوبت اصلی وافی نباشد مع ضعف و آن از انقضاء
سن کهولت تا آخر عمر بود درین سن یبوست غالب باشد و برودت بسبب رطوبت
غریبه و این مجموع که گفته شد بسبب اغلب باشد اما بحسب موضع و بلدان متفاوت
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار آن سن ایشان تا سی سال و چهل سال منقضی
میشود اما موت طبیعی ضروریست و آن عبارت از انقضاء علاقه نفس
ناطقه است از جسد بواسطه آفت رطوبت زیرا که بعد از سن وقوف در نقصان
باشد و طبیعت از جبر این نقصان عاجز بود و چون سن سوخت در آید رطوبت
غریبه ظاهر شود و اطفاء حرارت غریزی کند باختناق یا بمصادمت کیفیت
و چون حرارت غریزی منطفی شود تعلق نفس ناطقه از جسد منقطع گردد اما
اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت
مایل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود بدانکه کل واحد من الذکور نیست یا کل واحد
من الاناث اینچنین بود اما صناعات هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه

ضاعتی

ضاعتی که مباشر و مجاور آب باشد همچون قصاره موجب ترطیب شود و
ضاعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین و تخفیف بود و آن در آن بسبب
کثرت تحلیل موجب تبرید شود و ضاعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد
مثل اکاری و طیانی اما عادات از انجمله است که ترک او متغیر مزاج گردد
و مراعات رو حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه
کسی عادات بخوری کرده باشد که موجب مواد فاسد خواهد بود و اگر کلی از آن
دمصا ما رآیند موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید
و ازین جهت گفته طبیعت خامسه اما واردات خارج مثل ضمادات
و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم متغیر مزاج می باشد و تغیری
که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمیشود آنچه طیبه است بواسطه مناسبت
باروح و سرعت نفوذ و مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریهه بالعکس و از آن جمله
تصحی یا فصاست که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و ذبول و صداع بارد مفید
بود و همچنین آنکه در رمل گرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در زفت
منسح و احجار مفید است و مثل رش آب بر وزی که موجب انعاش قوت و ازالت

فصل ٢

كرب اليب ميشود خصوص كه باكلاب بود والله اعلم فصل دوم در تعديل
اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچو مکر بابدنی
همچو حرکت ریاضت وملاقات مسخنات از اغذیه وادویه خواه بحسب خارج و
تکاثف مسام وعفونت اخلاط واسباب برودت حرکت وسکون مفرطین بود
واستعمال مبردات داخلی وخارجی ومجاورت اخلاط وافراط در استعمال مسخنات
وافراط در تقلیل وتکثیر واسباب رطوبت واستعمال مرطبات بود وکثرت
اکل با وجود هضم وسکون ودم واسباب محللات ومجففات واسباب
یبوست واستعمال محللات مفرط ومجففات بود بحسب داخل یا خارج واسباب
ملاست از داخل مثل تناول مرطبات ومولدات اخلاط رطبه لزجه بود واز
خارج مثل استعمال موم روغن واطلیه مملسه وهو املسه نرم واسباب خشونت
ملاقات محللات ومجففات بافراط وقابضات بود خارجی وداخل واسباب
استفراغ قوت دافعه وغلظ ولزوجت ماده بود وتوجه طبیعت بطرفی دیگر ماسکه
وضعف دافعه وغلظ ولزوجت ماده بود وطبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد
شکل قصور مصورت ازادات منی بود در اصل خلقت باردات انفصال از

طور

طور رحم باردات تغمیط باسرعت مرکب طفل نه در حال خویشتن ناصر به وسقطه مثل
آن بود اسباب سده حدوث ونقل بالتحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی
یا حشو مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه فاسد حرکت دافعه یا ادویه مفتحه
یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار وعدد کثرت ماده وشدت قوت حاده بر اسباب
نقصان مقدار ماده یا ضعف مصور بود وبعد از خلقت سببی از اسباب خارجی
بود مثل قطع ویا کل اسباب فساد وضع عارب عضوی به عضوی مثل تشنج
والتحام بود یا ولادی باشد وبمباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر
قرحه بود یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال محرق یا لذاع بود
یا امتلایی ممد یا شدت دافعه بر مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و
از خارج مثل قطع لیف وکشیدن ریسمان وسوختن آتش بود اسباب
قرحه جراحتی بود که منفتح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل گردد واسباب
ورم مثلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مایی بود وقوت عضو دافع وضعف عضو
یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل فلکه
آن رطوبتی مرخیه شود یا امری خارجی بود مثل ضربه وسقط اسباب وجع که

عبارت از احساس وادراک منافی بود من حیث هو مزاج سوء المزاج مختلف بود و

اول
اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک است وسبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم

حسل است وسبب آن خلطی خشن بود سوم ناخس است وسبب آن ماده تیز بود یا ریحی

یا ممد غشا بود از جهت عرض چهارم ممد است وسبب آن خلطی یا ریحی بود که ممد عصب یا عضل

پنجم
بود از جهت طول پنجم ضاغط است وسبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند که

منفسخ است وسبب آن ماده یا ریح بود که میان عضل و غشا حادث شود ششم

مکسر است وسبب آن ماده یا ریحی بود که میان عظم و غشاء او حادث شود هفتم

رخوست وسبب آن ماده بود که ممد لحم عضل باشد هشتم ثاقب است وسبب آن

ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات واقع شود نهم مسلی است وسبب آن

همین سبب ثاقب است و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان

محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آن موضع نخستین بود

یازدهم خدر است وسبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم

ضربانی است وسبب آن ورمی است حار در موضعی حساس سیزدهم اعیائی است و

سبب آن یا تعب بود و آنرا اعیاء تعبی گویند یا خلطی ممدد و آنرا اعیاء تمددی گویند یا خلطی

ممدد و آنرا اعیاء ممددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیاء قروحی گویند یا سبب ریحی باشد

و آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم لاذع است وسبب آن خلطی حار بود پانزدهم ثقل است

وسبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از غشا معلق بود و غشا را کشد و درد آید و

بواسطه انجذاب احساس ثقل کند یا سبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود

و حس عضو باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع

قطعست موضع بود بتحللات و مستفرغات یا ممدات در خواب نیز و مسکنات

وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطعست اسباب تخمه و امتلا از دو بیرون

نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات و فر رطوبت فصلی و موانع

تحلل یا امری داخل مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری

اسباب ضعف انواعست زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح

یا وارد قوت و اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال

بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود و به کثرت استفراغست تحلل و اگر وارد

قوت شود کثرت صدور فعل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کند فساد

هوا و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا هیئی مضعف بود

همچون رعشه یا بسه یا پوستی مشنج همچون فواق یا بس یا فصول مودی
بر بد همچو یا فض یا مودی ملدع همچو قسغر بده یا ریحی که طالب خروج بود همچو اختلاج

مقاله چهاردهم در احوال و اعراض و علامات

و این مقاله مشتمل بر دو باب است باب اول
در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس
سه حالست صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هستی طبیعی بود که با وجود آن
افعال از بدن انسان صادر شود و مرض هستی غیر طبیعی باشد که بی واسطه موجب
آفت افعال بود و حالت ثالثه شبابی بود که نه حد صحت برو صادق باشد
ونه حد مرض زیرا که حالتیست که خاطر مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم
نیست چون حالت شیخ و طفل و ناقه یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی واحد
بر نسبت یا شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمعند در شخصی اما در دو
جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض عدد و نامجتمع بشوند
اما در دو وقت همچو شخصی که در سن شباب تا بستان صحیح بود و در زمستان
تا سن طفولیت مریض و بعکس آن اما احوال اعنی شیخ رئیس صحت و مرض است

و میان ایشان واسطه نیست و بر تو در سوت واسطه در حدی که او گفته
است خللی نیست اما عرض هستی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی
شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرضی بود همچون صداع که
عرض حمی باشد و بنفس خود مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرضی شود
همچو قولنج که سبب غشی میشود و شاید که چیزی هم سبب و هم مرض و هم عرض
شود همچون حمی و صداع که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود مرض
شود و موجب اضداع عرق میشود بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه بلکه عرض
قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض
یا مفرد بود یا مرکب مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد
و آن هشت قسمت که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و
مادی بود جنس دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسمت امراض خلقه و مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقه چهار است اول مرض شکل و او آنست که
شکل عضو از مجری طبیعی متغیر کند بحیثیتی که متغیر باشد یا بعلتی طبیعی دوم امراض
مجاری به آنکه فراخ شود مثل عصبه مجوفه تا تنگ گردد مثل خناق که آن تنگ

شدن منافذ نفس است یا منسد کردد مثل ارراد یا دق کند و غیره (امراض) سوم تجاریف بانکه
بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک کردد همچو صغر معده یا خلو شود همچو خلو
تجاریف قلب در فرح مهلل یا ممتلی و منسد شود همچو السدا و رطوبت و سکه
چهارم امراض صفایح است و آن تغیر سطح عضو باشد از مجری طبیعی بانکه عضوي که در
شان او آنست که خشن باشد اورا املاستی حادث شود مثل معده و امعا یا بالعکس
مثل خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار زیادتی عضوي خارج بود همچون
زیادتی عظم لسان و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچون سمن مفرط و بنقصان
خاص همچو صغر لسان و عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد او چهار است
اول انکه بزیادتی طبیعی بود مثل انگشت زاید انکه بزیادتی غیر طبیعی بود و این
نامتصل بود دیدن سلعه و یا ثالیل و یا منفصل بود مثل حصات مثانه و رحا
رحم انکه نقصان طبیعی بود همچون نقصان اصبع که خلقی بود انکه
نقصان غیر طبیعی مثل قطع اصبع در اول خلقت اما (مرض) وضع و این مسایل
موضع عضو و مساکت او با عضوی دیگر انچه خاصست بعضو چهار است
انخلاع بانکه برون آید عضوی از مفصل خود زوال عضو از مفصل خود بی انکه

بیرون آید همچون فتق حرکت عصبه بر موضع خود نه از مجری طبیعی همچو رعشه
انکه عضو از موضع خود کند و اورا سکون غیر طبیعی حادث شود مثل تحجر مفاصل و انچه
خاص بمشارکتست آنست که عضو را با مجاور خود مفارقتی غیر طبیعی یا مباعدتی غیر طبیعی باشد
مثل اصبعی که مقارن اصبعی دیگر شود یا مباعد او شود بحیثیتی که موجب آفت شود بحقیقی حرکت
شود در اول خلقت کجنس سیوم از امراض مفرده بعرق اتصال و اسم این مرض بحسب
وضع مختلف شود اگر بعرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد
جراحت گویند و اگر منفاد دم بسته باشد قرحه گویند چو منفاد دم شود و متفتح و
اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض فسخ گویند و اگر بطول بود نغش در
عصب اگر بعرض بود بتر گویند و اگر بطول بود درس بسیار باشد اگر کم بود شق و در
عروق بتر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچو سل مثلا
که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و اورام شش قسمت بحسب مولدات بر اخلاط اربعه
و ماء و ریح و قسمه بعضی از امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و
داء الثعلب یا بحسب محل ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون
صرع و بد انکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد انچه بسکون اول ساکن کردد بشرکت بود

واین که بشرکت باشد بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه ازعضو مادت طریق بدو بود
یا آنکه بیان دو عضو خادم مخدومی باشد چون عصب دماغ با مبدار فعل او چون حجابت
دریه یا محل بخار عضو باوف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد چون فعل قلب وبس
گوشی دماغ وارده کبد را و بدانکه اوقات وازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که
در تزاید بود زمان تزید چون واقف باشد نه زاید باشد و نه لحم زمان انتها گویند
و چون نقصان یابد زمان انحطاط مقاله دوم در
علامات و دلائل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل اما مقدمه
بدانکه مرض چون مناسب فصل و سن و مزاج باشد خطر آن کمتر بود و بعضی از امراض
باشد که سرایت کند مثل جذام و جرب و آبله و حمی و باسر و قرح عفنه و رمد و ضربین وسل
و برص و بعضی از امراض باشد که بمیراث رسد مثل برص و قرع طبیعی و نقرس
و هرچه بدان استدلال کنند به احوال بدن از ما بطابقت و دلیل گویند و آن به نسبت با
مریض عرض باشد و نسبت با طبیب دلیل و اقوی الدلیل افعال باشد که از مبادی
آن اقوی ثلثه حاصل شود تا استدلال کنند بر فعلی از انفعال آن احوال بر مبادی به

احوال

به احوال مبدا آن با آلت آن چنانچه با فعال آزادی و حس استدلال کند باحوال
دماغ با فعال بعضی را بر احوال قلب و بدبول و فراز بر احوال کبد و بدانکه علامت آنست
که بران استدلال کنند باحوال بدن وافعال که از قوی صادر میشود واین علامات
و امارات با دلالت بر محل فرض کنند همچو بعض مشادی که دلیل ورم حجاب بود
یا دلیل ذات الجنب حار وضیق نفس و وجع ناخس در بر هام یا دلیل امراض ظاهر بود چون لون
اول و لمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر است و موقوف بمعرفت تشریحت
و استدلال در آن بچند چیز کنند ۲ افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود و در
مبدا افعال که قوی است و افعال قوی دلیل آنست آن عضو بود که مظهر اوست
چنانچه دلالت افعال مرادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت
بول بر کبد و دلالت براز معده و امعا ۲ موضع مرض چنانچه وجع از طرف ایمن که
دلیل ورم کبد بود و طرف الیسر دلیل ورم طحال ۳ سوم شکل مرض همچون دلالت
ورم هلالی شکل بر آنکه ورم بر محدب کبد است ۴ چهارم آنچه یستفرغ همچو بول و براز
که در باب خود یاد کرده شد و چون استدلال به انواعست در هشت فصل یاد
کرده میشود انشاء الله فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات

اول

دوم

اول

وامارات مزاج ده است سلمت واعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود مثل آن
بکیفیتی دلیل آن کیفیت باشد از کیفیات اربعه دوم سحنه است سمن لحمی دلیل
حرارت و رطوبت و غزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت
و یبوست سوم لونست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت
و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت و سرعت
و جعودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت و اعتدال
و بیاض بر برودت پنجم هیئات اعضاست مسوع دق و سینه و عظم عظیم و تمامی
دلیل حرارت بود و ضد آن برودت ششم کیفیت انفعالانست سرعت انفعال از
کیفیتی دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم انفعال طبیعی است از افعال انچه کامل
دلیل اعتدال بود و انچه مشوش بود و سریع دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت
هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت باشد و قلت آن دلیل حرارت
و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طیش و حرارت و حدت راس و کثرت
کلام و سرعت انفعالات دلیل حرارت بود و حلم و بلادت و فرط حیا و وقار دلیل
دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت

پنجم

ششم

نهم

بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن دلالت
بر یبوست. فصل دوم در علامات امتلا زیادتی کمیت
اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه باشد و امتلا بر دو وجه است امتلا بحسب اوعیه و آن
زیادت شدن اخلاط طبیعی باشد در کمیت بحسب که کیفیت آن صالح باشد و اوعیه را
ممتلی گرداند و صاحب او بر خطر باشد از حرکت انصداع عروق و حدوث امراض
مفیضه مثل خناق و صرع و سکته و علاج آن فصد باشد و علامت امتلا مجملا ثقل
اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلا بعضی و انصباغ و غلظ
قاروره و کلال بصر بود امتلا بحسب قوت و آن عبارت از رداءت کیفیت
اخلاط بود اعم از انکه در کمیت زاید بود یا نه و صاحب آن بر خطر بود از امراض
عفنی اما مفصلا علامات غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و
بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون
از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تحلم چیزهای سرخ و علامات غلبه بلغم بیاض
لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم
و جشا ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تحلم آب و سرما و چیزهای سفید بود

و علامت غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین
و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله و آتش و
چیزهای زرد بود و علامت غلبهٔ سودا تیرگی و خشکی بدن بود و سودا و خلط خون و
شهوت کاذبه و کثرت فکر و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای
سیاه بود **فصل سوم در نبض** و آن حرکتیست از اوعیهٔ روح که
از قلب و شرایین باشد و مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی
و قبض و بسط او جهت نسیم و دفع دخانیست و ابعاد ثلثه است طول و عرض و
عمق و هر یکی از طرف افراط و تفریط و وسطی باشد ۷ ماخوذ است از مقدار
انبساط و اقسام بسیطهٔ او نه است اول طویلست و او آنست که در حالت حرکت
سر او در اکثر در طول محسوس باشد و بهترین وضع لساعد آنست که بر جنب نهاده
باشد و نه مستلقی بود و نه مکبوب نبض وی احتیاط کند که صاحب آن از عوارض
نفسانی و بدنی خالی باشد و سبب آن شدت حاجت مزوج بود و کثافت لحم و صلابت
جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سوم معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او
آنست که اکثر اجزاء او در عرض ساعد محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت
... خلو عروق و رطوبت آلت

واجناس نبض ده است ۷
جنس اول ...

پنجم ضیق است و او در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض و ضیق شاهق است
و آن آنست که اجزاء آن در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت
آلت بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق و
انخفاض و از ازدواج این نه بیست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است
و اسمی دارد شش است اول عظیم است و آن به تطویل و عرض و عمیق بود دوم صغیر است
و او در مقابل عظیم است سوم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او آنست
که در عرض و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و در مقابل غلیظ بود ششم معتدل در
غلیظ و دقیق بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمست اول سریع
و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف
قوت بود دوم متفاوت و او در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر و تفاوت
جنس سیوم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسمست اول صلب است
و او آنست که انگشت با عتمادی تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب او
یبوست جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلبست سیوم معتدل در صلابت
و لین جنس پنجم ماخوذ است از لمس آلت و آن سه قسمست اول حار و سبب آن اسباب

متعتم ... [illegible]
بطئ ... [illegible]
... [illegible]

مسحه بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس
ششم ماخوذ است از امتلا و خلو او سه قسمت اول ممتلی و آنچنان باشد که در اندرون
عروق رطوبتی زاید از اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در
مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع آن و آن
سه قسمت اول قوی و او آنست که در انبساط سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج   اول
بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او از مقابل قوی بود سوم معتدل   سوم
بود از قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو
قسمت اول مستوی است و سبب آن اسباب بود بر مجری طبیعی و آن عبارت
ازان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات یا اجزا از انکه نبضه در عظم و
صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطء و صلابت و لین متساوی بود دوم مختلف   دوم
و او در مقابل مستوی بود و سبب آن ثقل ماده یا طعام یا مجاهده علت
یا واردی منافی بود مثل قرع و این مختلف بدو نوعست منتظم و غیر منتظم
مختلف غیر منتظم آنست که او را انتظامی باشد یعنی در هر دوری یا در هر چند
روز که گردد او را اختلاف واحد باشد بدان یک اختلاف باشد و مختلف غیر

مستقیم

منتظم آنست که اختلاف او را هیچ انتظامی نباشد بلکه در هر دوری او را
اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن بسبب
حرکت یا حرکت و بسبب زمان سکون یا سکون او بسبب زمان سکون
یا حرکت باشد و آن ما حد الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست
که بر مجری طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود
و ردی الوزن سه قسمت اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی لایق   اول
سن نبض صاحب باشد و تجاوز کرده باشد چنانکه نبض صبی مثلا همچو وزن
نبض شباب باشد دوم متباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق
سن صاحبش باشد قاصر بود چنانچه وزن نبض شباب مثلا همچو نبض صبی
باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان
نبض نبود و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی را موسیقاری موجود است
زیرا که همچنانکه تالیف نغمات یا دوا ایقاع و بعد ازمنه که میان نقرات
متخلل میگردد تمام میشود بسبب ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر بسی ایقاعست
و نسبت آن در ضعف و قوت همچو نسبت تالیفی است و همچنانکه نسبت

ایقاع و معادیر نغم متفق باشد و غیر متفق باشد احوال نبض نیز نسبت متفق
باشد که اگر قصار این قرعات بعادت صوت کردن اوزان از اوزان
موسیقی بود اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی
نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که انرا نامی نهاده اند و مشهور است
اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطی چنانچه اول بطی باشد
پس ثانیا بسرعت مایل شود و بتدریج از هر بار سریع تر شود شبیه بحرکت غزال
دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و علو
و تقدم و تاخر بطریق موج آب محسوس گردد و سبب آن ضعف قوت بود و لین آلت
سوم دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او را اعراض و امتلا نباشد ضعیف تر
بود و سبب هر دو معده ضعیف بود چهارم نملی و او ضعیف تر از دودی و تواتر او
بیشتر بود پنجم منشاری و آن نبضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت
و لین و شهوق و انخفاض و کان که بعضی اجزا او شاهق بود و بعضی منخفض و سبب
آن اختلاف بصرانی عرق بود در صلابت و آن ورم اعضاء عصبانی بود ششم
ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود بدرجه اول

عود کند و بدین درجه ضعیف شود هفتم مسلی و آن همچو ذنب الفار است الا آنکه
عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شود و ذنب الفار دفعتا
عود کند هشتم ذو الفتره و او آنست که در زمان که توقع سکون باشد متحرک شود
نهم واقع در اوسط و او آنست که زمانیست که توقع حرکت بود ساکن گردد
دهم مرتعش و او آنست که حرکت او چون حرکت رعشه بود یازدهم ملتوی و او
آنست که همچون ریسمان پیچیده باشد محسوس شود دوازدهم مطرقی و ذو القرعتین
نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت انقباض او محسوس نشود شبیه
بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکتی همچو حرکت رعد محسوس شود
و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند والله اعلم **فصل چهارم**
در نبض اسنان و اجناس و فصول اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم
و اقوی بود از نبض اناث اما نبض جبالی عظیم و سریع و متواتر بود اما نبض
باعتبار اسنان نبض صبیان فی لین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت
و وزن لایق هر دو آنست که صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی بود
در زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود

وا عراض

در شبان م

دوزن لایق بدانسان آنست که زمان انبساط پیشتر از زمان انقباض
بود امّا باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در
خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و بعضی باعتبار بلدان
مناسب فصول شود امّا باعتبار فصول نوم و یقظه در ابتدا خواب نبض صغیر
و متفاوت بود و اگر ناگاه بسببی خارج بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف
بود و باشد که مرتعش بود امّا باعتبار ریاضت اگر بحدّ تعب نرسد نبض قوی
و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحدّ تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زاید و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود امّا باعتبار استحمام
اگر استحمام بآب گرم بود باعتدال باشد و تحلیل نرسد نبض سریع و قوی بود
و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل بافراط بود سریع و متواتر
باشد و استحمام بآب سرد نبض در قوت زاید بود و در سرعت و تواتر ناقص و اگر
بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد امّا باعتبار متناولات بالعرض
بجوهر تاثیر کند اگر متناول متشابه بدن باشد نبض عظیم و قوی باشد
یا بکیفیت تاثیر کند یعنی نبض بحسب آن کیفیت متغیر شود یا بکمیت تاثیر کند

(margin: و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود صح)

که اگر بسیار

که اگر بسیار بود نبض مختلف شود دلیلی از اندک صغر و خالی نباشد و اگر معتدل بود
عظیم بود و شراب اندک نبض را قوی و عظیم و سریع کرداند و شراب بسیار نبض
را باختلاف مایل کرداند و آب نیز مشابه شرابست امّا او را تاثیر در قوت و سرعت
نباشد امّا باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر
شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در فزع سریع و مرتعش و غیر
منتظم بود امّا نبض در اوجاع در ابتدا وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود
صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی گردد امّا نبض در ورم اگر ورم حار بود
نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و گاه باشد که ورم موجب حمی نشود و در انتهار
در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی
و در ورم صلب منشاری والله اعلم فصل ششم در قاروره و آنرا
تفسره گویند و استدلال بدان اولا بر احوال کند و مسالک ماسه و احوال عروق
کند و ثانیا بر احوال اعضا و بول که دلالت کند بر احوال بدن باید نمودن بولی باشد
که در صباحی مستغرق شود و زمان طویل محتبس نباشد و صاحب آن آب بسیار
نخورده باشد و طعامی که در و ماسه بسیار بود تناول نکرده باشد و از مدارات

(margin: و در سرور و غم بطی و ضعیف و متفاوت بود صح)

(margin: فصل)

وصاىعات احتراز نموده وحركات بدنى ونفسانى كه موجب تغير بول باشد
واقع نشده وبول را تمام در انى شفاف كه هر كه مشابه بشكل مشابه باشد واز
كرما و سرما نكاه دارند وچون آرام كيرد در روشنى غير شعاع آفتاب در وى نظر كنند
وكويند بعد از شش ساعت استدلال بدان نتوان كرد اما اصح آنست كه بعد از يك ساعت
استدلال بدان نتوان كرد كه صحيح نتوان كرد واز بول صبيان استدلال كلى نتوان
كرد و دلايل كه از احوال قاروره كنند هفت جنس است جنس اول لون وطبقات
آن پنج باشد اول صفرت ومراتب آن شش است اول تبنى واو دلالت بر قصور
نضج كند دوم اترجى واو دليل حسن حال نضج است سوم اشقر واو دليل حرارت
بود ٤ نارنجى واو دلالت بر شدت حرارت كند ٥ نارى واو زايد از نارنجى
بود ٦ زعفرانى وآن دلايل حرارت مفرط بود ٢ حمرت ومراتب او چهار است
اول اصهب ودليل غلبهٔ دم باشد ٢ وردى وحمرت او زايد از اصهب بود
٣ احمر قانى ٤ احمر افسم واو در حمرت بكمال بود ومجموع غلبهٔ خون باشد
سوم خضره ومراتب او پنجست اول فستقى وآن دليل برودت بود ٢ واسما
نجونى وآن دليل برودتى سخت باشد ٣ زهره باشد سوم سلقى وآن دليل برودت
بافراط بود واين هر دو در صبيان ومشايخ دليل تشنج وفالج بود ٤ كراثى

وآن دليل

وآن دليل احتراق اخلاط بود پنجم زنجارى واو دلالت كند باحتراق شديد
ودليل هلاك بود چهارم اسودست ومرتبهٔ او چهار است ١ اسودى كه ما خود
از زعفرانى بود يعنى زعفرانى باشد كه بسياهى زند دلالت كند بر يرقان و
تكاثف صفرا ٢ اسودى كه از احمر اقسم بسياهى زند دلالت كند بر غلبهٔ خون و
احتراق آن باشد ٣ اسودى كه از خضره حاصل شده باشد آن دليل صفرا صرف بود
باشد ٤ اسودى كه از بياض ما خود باشد آن دلالت بر اختلاف آن بلغم كند
وبول اسود فى الجمله دليل حرقت مواد يا قوت عزيزى بود وبغايت بد باشد
خصوص در مشايخ وابتداء حمايت اما اگر از شادل چيزى سياه مثل آنكه
آش مويز بود ازان اعتبارى نباشد پنجم بياض وآن دو قسمت اول
رقيق شفاف وآن دليل برودت ونوميدى از نضج باشد دوم ابيض حقيقى
وآن اضافتست اگر مخاطى بود دليل غلبهٔ بلغم باشد واگر با آن دسومتى
باشد يا همچون شير باشد دليل ذوبان باشد واين در آخر تب دق
باشد وفقاعى با رغوه دليل حصاة با مواد خام ورصاصى پى رسوب نعامه
بد باشد واگر مشابه منى بود دليل بحران امراض بلغمى باشد وانچه مشابه

اول

احتراق

قوه الات بول ... وفقاعى
... دليل ...

ماست و شیر بود در امراض حاره دلیل هلاک باشد و بیاض بول در حمیات
حاره بعد از آنکه او راسب بوده باشد دلالت کند بر تصاعد صفرا بر اعالی بدن و
علامت از صداع و اوجاع اعضا راس بود یا دلالت کند در نزول او با امعا و علامت
آن اسهال صفراوی و انزالوان بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد
وآن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد
و او دلیل بد باشد خصوص که منتن بود جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و آن
سه قسمست اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه
دوم دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج
مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج بول
کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوصا در حمیات حاره بد بود سوم معتدل
در غلظ و رقت باشد و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس ۳ رایحه بول است
اول و آن شش قسم باشد ۱ عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان
حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سوم
حامض الرایحه و آن در مرض حار قوت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر
دلیل

بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد ۴ حلو الرایحه
و آن دلیل غلبه دم باشد ۵ حریف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ۶ دسم
الرایحه و آن ~~دلیل بول بود~~ و آن دلیل فساد رطوبت بود جنس چهارم زبد قارورة
است و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و
شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح
و رطوبت جنس ۵ قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که میباید
با مشروب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن
که میباید دلیل استفراغ رطوبات زایده باشد یا دوبان اعضا جنس ۶
صفا و کدورتست و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال
طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند جنس ۷
رسوبست و آن جوهری باشد که از مائیه غلیظتر بود و از و متمیز شود و خواه که منرسب شود
و خواه متعلق باشد و استدلال بر او از چند وجه کنند اول از جواهر آن
و آن طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا
و متخلخل و بی نتن و راسب بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد

قسمت
وزود راسب نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام و اما غیر طبیعی یازده
و هر یکی را اسمی هست اول خراطی و آن همچو صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد
اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیده شدن اعضا
بول بود و اگر کمو بود یا شبیه بفلوس ماهی بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح
و جرب مثانه اما صغار اگر سفید بود دخانی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان
اعضا بود و اگر سرخ بود آنرا کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود
دوم نخالی شبیه سبوس و سویق نیز گویند و از نخالی خورد تر بود اگر سفید باشد
دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم
لحمی و آن شبیه لحوم گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنگی و آن ۴ دسمی و آن
همچو چربی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین کبد ۵ مدتی و آن سبب
انفجار ورمی باشد یا قرحه ۶ مخاطی و آن از خلط خام بود ۷ شعری و آن چون
پارهای موی بود و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد
۸ شبیه نقطهای خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تناول البینات
نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد

نخالی
بجوهر
ششم

در مثانه دهم رمادی و آن همچون خاکستر نماید دلیل بر احتراق بلغم کند یازده
که بطول لبث منعقد شده باشد ۱۱ علقی شبیه همچو خون بسته باشد اگر
با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد بود و الا از قروح مجاری بود دوم
استدلال از مکان رسوب و آن سه قسمست ۱ غمام و او آنست که طافی بود
و بر سر آمده باشد دلالت بر قلت نضج و کثرت ریح کند ۲ معلق و او آنست
که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج بود ۳ راسب و آن اگر طبیعی بود
نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بد بود زیرا که بر استحکام سبب دلالت کند ۳ استدلال
از وضع رسوب بود ملاست و استواء رسوب محمود و دلیل نیک بود و در رسوب
مذموم بعکس این و تشتت و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم
استدلال از طهارت رسوب شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت
بران کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که
از مثانه و حوالی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب
زود باشد دلیل هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست
که بول زنان سفیدتر و غلیظ‌تر از بول مردان بود و بول نهان صافی بود و در
البسش حم

علقی
اول

وسط آن چیزی همچو پنبه منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا احمر مایل بزرقت
بود و در انتها مایل بحمرت بود و بول اطفال مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید
و غلیظ و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض
مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در براز و استدلال
آن از چند وجه باشد اول از کمیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل
کثرت اخلاط یا دوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن بود بسبب ضعف دافعه بود یا احتباس
در معا قالون یا امعاء حادث شده دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت
بر اخلاط لزجه کند و در تب حار دلیل دوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج بود دلیل
بر سده یا ضعف مجاری یا سوء الهضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ
اگر با رطوبت آمیخته باشد از تحلیل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث باشد
و اگر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت براز بود سوم
استدلال از لون آن بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت
آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض
آن از سده مجری مراره باشد و هم یرقان بود و اگر بوی رهم از آن آید

نفسا

دلیل

دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن از براز زنجاری بود و کراثی و باقی دیگر
الوان براز همچون الوان بول بود چهارم استدلال از هیات آن و
هیات طبیعی او آنست که جبلی بود پس اگر منفتح شود همچون زبل گاو
دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا
کند و در خروج سریع بود دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخر کند
و بطی الخروج بود از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابض بود ششم
استدلال از رایحه آن اگر نتن آن زاید باشد از آنچه ~~زاید بود~~ معتاد است از عفونت اخلاط
یا دوبان اعضا بود همچو اعتبار روایح بولها باشد هفتم استدلال از زبد آن کند
و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود
و معتدل بود در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و خشخش و عظیم الرایحه
نباشد و سهل الخروج بود و غیر لادع فصل هفتم در بحران بدانکه بحران
عبارتست از تغیری عظیم که دفعتا واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و
تشبیه کرده اند طبیعت به سلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت
و روز بحران را بروز قتال پس اگر در این روز سلطان که طبیعت است

ششم

هفتم

و منتن و عدیم

دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید و از مملکت براند انرا بحران تام جید

کویند و این بحران موجب صحت کرد دبزودی و اکر سلطان غالب شود لیکن نه

چنان که دشمن را بکلی دور کند آنرا بحران ناقص جید کویند و دلیل طول مرض باشد

و اکر نعوذ بالله دشمن غالب شود و سلطانرا بشکند و مملکت بدست فرو کیرد

و مسخر کرداند آنرا بحران ناقص ردی کویند و بدانکه انتهاء مرض یا بحران آن

باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی

بعضوی و این را بحران انتقالی کویند پس اکر ماده از عضو رییس بخسیس

نقل کند انتقال جید کویند و اکر از عضو خسیس برییس نقل کند ردی کویند و

بحران محمود آنست که در انتهاء مرض بعد از نضج تام در روزی باحوری واقع

شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل

شود و بحران مذموم بعکس این باشد همچنانکه در روز جنک و مصاف

که از طرفین به تهیه اسباب و یا سامشی مشغول میباشد امورها یله مثل

صیاح و عجاف و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور هایله مثل اضطراب

و سوء حال مریض واقع میشود و بحرانی که بدفع ماده باشد بقی یا به اسهال

بلکه محتاج به مقاومتی دیکر

از اصح

بحران تام ردی کویند

و نعات بد باشند و اکر دشمن

غالب شود اما محتاج باشد

که یکبار دیکر مقاومت کند

تا مملکت را مسخر کرداند

از اح

یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکیرا ازین علامتی باشد که دلالت کند در

انکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن

و اختلاج لب و ثقل آن و تاریکی چشم و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و

درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف مقسم و طنین کوش و اشتعال

سر و سرخی روی و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول

و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار

واقع شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهت بحرانی که بد باشد اکثر اوقات

ناقص بود و هر بحران که در زمان ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت

تزید ناقص و در انتها تام و در انحطاط بحران نباشد و حکما چون اسباب و حوادث عالم

کون و فساد بحرکات کواکب و اوضاع میکنند و قمر از آنجمله است که دوران او تاثیری

در رطوبت هست که حال بد و خود دلالت میکند بر آن اسناد تقدیر ادوار بحران

بحرکات قمر کرده اند و نور قمر در نصف دوری ناقص میشود باجتماع و در نصفی زاید

میشود باستقبال دیکر و در نصف نصف دوری نیز اورا تغیری عظیم هست که آنرا

تربیع کویند و هر یک ازین تغیر آنرا بحران کویند و از اجتماعی باجتماعی بیست و نه روز

وخمس وسدس روزی بود و حرکت وحرکت شمس را از آن ناقص کنند وآن دو روز
ونیم است وثلثی پس مدت دو بیست وشش روز ونیم باند پس بحران در بیست وهفتم
واقع شود ونصف آن سه روز وربعی ونصف ثمنی باشد پس در چهارم نیز واقع
شود واو را روز انذار گویند پس سه را مجموع یازده روز باشد وسه سابوع بیست
روز باشد واو را اسبوع اول سه روز وربعی ونصف وثمن روزی بود و
ابتدا اسبوع ثانی میان ثالث ورابع پس هر دو را اسبوع شش روز ونیم وثمنی
بود وقاعده آنست که چون اکثر روزی در حساب مسبوق شود آنرا وصل کنند و
یک روز گیرند ونیم روز وثمن روز اکثر از روز نیست پس آنرا روزی کامل کنند
وابتدا اسبوع سیوم از روز ششم گیرند ودر اسابیع ثمن تا بعد مرعی دارند
پس ابتدا اسبوع ثانی بیستم باشد وروز اسبوع سیزده روز وربعی بود
وچون کمترین ربع کمتر از نیم روز است سابوع ثالث بدو وصل کنند وگویند ابتدا
اسابوع ثالث چهاردهم است وآخر آن بیستم باشد پس در چهارم منذر
باشد وبحران سابع ویازدهم منذر باشد بحران چهاردهم وهفدهم منذر
باشد بحران بیستم وبحران امراض حاره در چهاردهم بود وآنچه از حد بود در

در هفتم وآنچه در غایت حدت در چهارم وآنچه حدت او کم بود در هفدهم
وبیستم وبیست وچهارم واز مزمنات از چهل روز وشصت روز وهشتاد و
وصد وبیست روز وآنچه حاره مزمنه باشد در بیست وهفتم وسی وچهارم و سی
وهفتم ونسبت چهل به مزمنات همچون نسبت چهار باشد بحادات وچون بحران
به چهل روز رسد بیست روز بیست روز بروی می افزایند وچون بهشتاد
روز رسد چهل روز می افزایند واین بعد از استقبالست ودر روزهای
طریقه آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند ودر روزهای بحران از آنکه ایام
باحوری میگویند اول آن چهارم مرضست وباشد که در امراض حاره تقدم
کند ودر سیوم واقع شود وبحران چند روز چهارم منذر باشد بحران
هفتم وردی منذر باشد بحران ششم واگر در ششم بحران واقع شود بد باشد
واگر در پنجم واقع شود نیک باشد ودیگر هفتم روز بحران است ودرین روز
بحران چند قوی واقع شود روز نهم منذر است بحران یازدهم واگر در روز
دهم بحران واقع شود واگر نشود بد باشد روز یازدهم روز بحرانست ومنذر است
بحران در چهاردهم ودر دوازدهم بحران بد باشد وسیزدهم همچون روز هشتم

بد باشد ودر هشتم یا در هشتم بحران واقع شود

بود روز چهاردهم هم روز بحرانست و درین روز بحران قوی و جید و سلامت بود
و بحران در پانزدهم بد باشد روز هفدهم روز بحران است و منذرات بحران هشتم
و اگر در هشتدهم و نوزدهم بحسب [illegible] تا در بحران واقع شود بد باشد روز بیست
و یکم روز بحرانست اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحرانست
و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحرانست و بعد آن
سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود آنرا قوتی نباشد
و روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد ازان روز چهلم و بقول بقراط بعد از
چهل روز بحران نباشد و اما بقول بعضی در شصتم و هفتادم و صد و بیستم
واقع شود و این ایام را چهار درجه در فضیلت هست آنچه در درجه اولست در طریقه
اعلی است از شرف هفتم و چهاردهم و بیستم است و آنچه در درجه دوم است بیست
و چهارم و بیست و هفتم و چهلم و آنچه در درجه سیوم است چارم و بیست و یکم
و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و این را ایام دقیقه خوانند و آنچه
در درجه چهارم است آنرا ایام روز خوانند و آن سیوم و هفتم و یازدهم و
سیزدهم و هفدهم است و آنچه ازین منتظم باشد سه نوعست دور ارابیع مثل بحران رابع

وسابع

و سابع و دور اسابیع مثل سابع و سابع و عشر و دور اعشاریات مثل عشرین
و اربعین و قوت ارابیع با عشرین باشد و بعد ازان ضعف شود و قوت دور اسابیع
باشد تا اربعین پس قوت دور عشریات تا باشد تا صد و بیست بعد ازان
حساب بسالها و ماهها افتد چنانکه در هفت ماه و هفت سال و چهارده سال
و بیسته سال لیکن اندک واقع شود فصل بیستم در علامات ردیه و
محموده در امر کلی بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و صحه و اشتها و
سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت احتمال مرض بود و
در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول
روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی علامات نیک باشد و علامات
ردیه برخلاف این بود و چشم در کو افتادن و کشاده ماندن دهن و نفس پیاپی
سردی بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و بسیار انگشت در بینی کردن
و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست
در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت یکبارگی و بسیار گفتن و کم
گویی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه جستن و نشستن و از مرگ

و دائما نظر بر یکجای داشتن

ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض علامات
بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت تب و سبات
و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و بثور عدسی سیاه
یا بنفسجی و رعاف سیاه اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است
و تیز بینی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت
و تیرگی و هذیان گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن — لون صو
پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلال
عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود
و بسیار بود که وقت مرگ مرض و وجع ساکن شود بغشیانی سینی طاهر و آن بجهت — بغتة
آن باشد که طبیعت از حیوة نومید گردد و ترک تصرف کند و آن هم دلیل مرگ باشد
و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها
و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تبیخ روی و پشت چشم و صبغ
بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتداء مرض
بد بود والله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة

الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که بسبب تغیری حادث شود
در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و براز و عرق در عادت غیر طبیعی مثل
قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر
باشد بمرگ مفاجاة و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج وجه بلقوه و ثقل
و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد به سکته و فالج و حمرت روی و چشم
و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و غم و حزن بی سبب
و کثرت فکرهای بد منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد
بجذام و تبیخ روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه با نزول آب و انتشار
و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط
اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه مقعد که بسبب کرم خورد باشد
منذر بود به بواسیر و حدوث قوبا بسیار به برص و بهق ابیض منذر بود برص و
سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن ساق بدوالی و
داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه
و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در

بسیار تشنج و خدر شدن
اعضا بفالج و اختلاج صح

حیات حاده ضم واقع شود و بعد ازان اسهال صفراوی دست دهد ضم زایل
شود و همچنین با سهال صفراوی رمد زایل شود و اسهال صفراوی نیز بصنم زایل
شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و جنون ببواسیر و سعال
بورم حصنین و فواق امتلایی و بعطاس زایل کردد و همچنین داء الثعلب نیز
و درد کرده و دیکر اعضا بدوال و داء الفیل زایل کردد والله اعلم تمام شد قسم
نظری طب والحمد لله اولا و آخرا

قسم دوم از در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحة و این باب مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبل و مولود

بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و
فزع و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بوی بهار تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد

بعد ازان

بعد ازان اگر چیزی ازینها بجبب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه
بهفتم رسد همان اختیارات مرعی دارند و بسکنجبین و گلانگبین و تلطیف
غذا و اسقاط شهوت گل کنند اما مولود باید که در خانهٔ که معتدل باشد بزاید
و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بیالایند و بران
بنهند و مولود را به آب نمک بشویند چنانکه بدهن و بینی او نرسد و اگر با آن
آب سماق و شادنه و حلبه و فقط باشد بهتر باشد بعد ازان بآب فاتر عذب
بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط پیچند هر عضوی بجای خود نهند
و برفق ببندند و در خانهٔ تاریک بروز شش نهند و هر روز برفق اعذار تحریک کنند
و هر چند روز به آب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبه با طفل مناسب
تر می افتد اگر صحیح المزاج باشد مادرش ولیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر
ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهد که دایه بگیرند اختیار
مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق و بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی
و پنج بود و مزاج معتدل و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام
باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل

او گذشته باشد از غذاهای معتدل لطیف تناول کند و در بامداد پستان از اندکی
بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرده و ریاضت اجتناب نماید و با او
مجامعت نکند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده با
بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضات معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود
اغذیهٔ لطیف مثل هریسه و ترید تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه نزدیک بود
بفساد شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امری عارض
او شود شیر بطفل ندهد که اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سال است
و چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر برنج
و نان بروغن آغشته میدهند و چون اثر برآمدن دندانهای او ظاهر شود روغن
بابونه و عسل در لثهٔ او می مالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن دندانش مالند و اگر
انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعهٔ بیخ سهک بدست او میدهند
و در وقت سخن گفتن بن زبان او می مالند و در امراضی که اولا عارض شود معالجه
طفل و مرضعه را هر دو باید کرد و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر خواهیم
کرد اما در اطلاق شکم او را بکمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند

چنانکه

چنانکه از آن متأذی نشود و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت بدهند و پست شو نیز مفید باشد
و اگر متمادی شود داغی بنهر پایه بر غاله بدهند و در احتباس شیافی از عسل و فودنج
و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکمش بمالند و در سوسن بن گوش
زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند
و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند یا که انگشت و پر مرغ چرب کرده بگلوی او
فرو برد چنانکه از قی مرو نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا و دانهٔ به و فانید با
شیر با روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض و سعتر و مرزنگوش در روغن
بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش او رطوبتی بیرون آید پارهٔ صوف و شب
یمانی بزعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی
پوست پسته بدهند و معده را بجا یا بسات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم
بدهند تا بیاشامد و در شکم نیز بریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که
عبارت از مزال بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه بود فال بود
باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و گشنیز بسایند و بر آن افشانند
و سماق و گل نار و پوست انار نیز مفید بود و اگر او عطسه متواتر کند علامات

ورم دماغ با احوال آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد
بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در موضع ورم حادث شود
شکال و علک بطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف
نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق و خون سیاوشان و انزروت و اشق
بسایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سرش بمالند
یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سرش مالند و شراب خشخاش
بدهند تا قی کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در ورم حلق تلیین
کنند لسان رب توت و شراب بنفشه بدهند و در غرغره جواب و بزرگ بکوبند
و با عسل بیامیزند و در ریح الصبیان که عبارت از همیاتی است شبیه بصرع سعتر
و جندبیدستر و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت
و گل سرخ و ورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند
یا آب آن بر کوبی رمی چیند و بر انجا می نهند یا آب ورق بارتنگ در مقعد بمالند
و بعرقی که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند
و نمدی بر سر آن اندازند و بر سر آن نشانند و تخم مرغ ناپخته بر سر نمد نهند

ورم آن

و بر سر آن نشانند چنانکه آن زرده بمقعد او رسد و در تولّد که مواخرد در نواحی مقعد
دانس عشاوق و شکر بدهند و شیاف از مغز استه زردالوی تلخ یا استه شفتالو
یا برگ آن استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهرهٔ
گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که از ابتدا
به اطعمهٔ لطیف لین کنند و تا قوت نگیرد بحمام نبرد و از خوف و غضب و اختلاق
بد و غم و بیخوابی نگه دارند و چون قوت دویدن و بازی کردن پیدا شود رها کنند
تا بلعب مشغول چه آن همچون ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمودب
سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم میکنند و بر ریاضت می افزایند تجدی
که از کار و شغل تیز ملول نشود و خیر الامور رعایت میکنند تا باخلاق حمیده ملید
شود **فصل دوم در تدبیر فصول** در فصل ربیع موادی که در
زمستان فسرده باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که آغاز کم
کنند بتقلیل و تلطیف غذا یا استفراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب
عادت و غلبهٔ خلط و از مخففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام
و کثرت اکل و شرب لحوم و حلاوه و شراب احتراز باید کرد و از اشربه مثل شراب حماض

وشراب لیمو وصندل وریباس وسکنجبین اقتصار کنند واز اغذیه وزرشک
وانار وامثال آن مناسب باشد ودر فصل تابستان باسایش مشغول باشد
ودر مهب شمال قریب باب روان که از بخار ودخان وغبار دور باشد مسکن سازند
واز حرکات عنیفه وخواب روز وکثرت مجامعت واکل وشرب شراب واکل فواکه
وشراب صرف ومسخنات اجتناب نماید وبحمامی که بغایت گرم نباشد روند واز
اغذیه واشربه وفواکه آنچه مبرد ومرطب باشد خورند واز جامهای کتان پوشند
واستفراغ ودر خریف از گرما میان روز وسرمای بامداد خود را نگاه باید
داشت واز خواب روز ومجامعت وکثرت اکل وشرب شراب واکل فواکه
واگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی باید کرد ودر
وسط او استفراغ بمسهل واگر احتیاج نباشد بهتر آنکه از جمیع استفراغات
اجتناب نمایند واستحمام بآب سرد نکنند ودر زمستان خود را پوشیده باید
داشت وحرکات ورياضات وکثرت اغذیه ولحوم وشراب درین فصل مفید بود
وقی واستحمام واستعمال مسخنات شاید کرد واگر جامه موینه وپشمینه باید
پوشید اما در وبا نعوذ بالله منه که هوا از مجری طبیعی بگردد وتدبیر آنست که

معتدل

اخلاط ورطوبات کند بتقلیل غذا واستعمال مجففات واصلاح هوا مسکن — را دفع هم
کنند وبریاحین مطیبه مثل سیب وترنج وبه ومشمومات مثل صندل وکافور و
عنبر ومشک وبخورات مثل عود وعبیر وقسط وسندروس وقرنفل ولادن
واشق وسعد واذخر وابهل وپوست انار ومورد وآبنوس وزعفران وباید
که خانه را بگلاب وسرکه وانگره جوشانیده مرسوش دارند وگوشت وشراب
وغذا کمتر خورند واز قی وفصد وحجامت ومجامعت وریاضت واستحمام
احتراز نمایند ودر موضع مسکونه ساکن نشوند وقطعا توهم نخود راه ندهند
واز اشربه شراب حماض ولیمو وریباس وصندل تناول کنند واز اغذیه اقتصار
بحموضات کنند وآب سرد بسیار نخورند وگل ارمنی با شراب دوباره آورده اند
که مفید بود وتریاق فاروق ومثرودیطوس پیش از غلبه وبا مفید بود وصبر و
زعفران ومر بکوبند وباعسل قرص سازند وبامدادان یک درم بخورند

فصل ششم در تدبیر مأکول ومشروب ودر وی دو بحث است

بحث اول حفظ صحت لازمست از اغذیه بگندم وگوشت وشراب حلو ریحانی
وشرابی که ملایم مزاج باشد اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از وی خون

نیک حاصل شود و لذیذ باشد چون نان گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند
یکساله اما بقول و فواکه بدتر از آن چندان غذایی حاصل نمیشود و از میوه آنچه
قوت بغذا باشد انگور است و انجیر و رطب و امزجهٔ ماکولات در فن دوم گفته
خواهد شد و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق باشد
و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتها نابجا را دفع
کرد و از حالت طویل زمان اکل اجتناب باید نمود و باید که هنوز شهوت باقی
باشد که ترک کند و جمع میان اطعمه نکند که موجب تحیر طبیعت شود و یک غذا
نیز عادت نباید کرد و موافق‌ترین غذا آنست که عند الطبع الذ باشد و عادت
بحموضات ضعف و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذا ثقیل موجب کسالت باشد
و اشتها تیز کند شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن را گرم گرداند و غذاء مالح
هزال و خشونت آرد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلوا و دسم حامض کند
و بالعکس و از آن تنفر بمالح و حریف و بالعکس و عادت بطعمی کردن دایم مزاج را
ضعیف کند و در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود
و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذاء معتدل مناسب و

و مناسب مزاج صفرایی اغذیهٔ مرطبهٔ بارده مثل قلیهٔ کدو و خیار و کشک جو
و حموضات غیر قابضه مثل تمر هندی و نارنج و غوره و دموی مزاج را مبردی
که قامع رطوبات بود مناسب‌تر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن لطیف
مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو با دارچینی و زیره و سودایی مزاج را مرطب
معتدل در حرارت مثل زردهٔ بیضه و گوشت بره و بهترین نوبت غذا آنست که روزی
دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند
نخورند خاصه که بسیار بود و در عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه
جهت انحدار مطلوبست اما حرکت عنیفه نشاید کرد و شراب بر سر غذا هضم ناشده
مضر بود و هم سده باشد و در عقب غذایی که در و مایه غالب باشد ریاضت
مناسب بود و غذای غلیظ و لطیف مقدم باید داشت و معدهٔ ناری را اغذیهٔ لطیف
باید خورد و صاحب سکون و دعت معدهٔ ضعیف را گوشت و اغذیهٔ غلیظ کمتر
باید خورد بخلاف مرتاض که او را اغذیهٔ غلیظ کثرت الغذا مناسب بود و کسی
که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا
از آن جهت احتراز باید کرد و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد

قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری و مبرود را کوارش مکونی و شهریاری و محرور را
اطریفل و گل قند موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکند خواب باید کرد و شبانه روزی
امساک باید نمود و بعد ازان استحمام و اصلاح اغذیهٔ حاره بسکنجبین کنند
و آن بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه و باجه و پالوده
و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل الکامه و کبر سرکه و پیاز بسرکه و برگ ترب
و همچنین دفع مضرت هر چیز نه اکنند که در مزاج ضد آن بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست
و تخم مرغ نخورند و بست با برنج و انار بر سر هریسه و انگور بر سر برنج و کله
و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با شراب
و باقلی با ماست باهم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشند و بر مایی
که پوشیده باشد احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف باشد
اجتناب نمایند خاصه که در ان پخته باشد بحث دوم در شرب
آب است اما آب بعد ازان خورند که غذا شروع در هضم کرده باشد و در میان
غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هر گاه که غذا آب طلبد باید خورد خصوص

که

که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد و آب بناشتا نباید خورد
الا مخموران و جوانان او محرور مزاج را ازان منع نباید کرد اما در عقب
استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خاصه خربزه و در اثنای خواب
قطعا آب کار نباید خصوص آب سرد اگر صبر نتوان کرد اندکی مرحی کنند و مطاوعت
عطش کاذب باید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و
اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب
عظیم و آب کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور بسکنجبین و آب راسخ
بچیزهای نرم و آب تلخ بچیزهای چرب و شیرین و تریاق بمسهلها مخالف
پیاز ست که با سرکه پرورده باشد اما شراب قرشی در موجز گوید که بهترین شراب
آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صاف و معتدل القوام باشد و اگر اندکی
ازان در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود تا چهارده سال و بقول افلاطون
تا هشتده سال و سید در شراب شروع نکند و مشایخ و سوداوی مزاج را
احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج را و جوانان را ابیض ممزوج
یا اصفر ممزوج یا مروق اما بدو ساعت پیش از تشرف مزاج باید کرد و کهول

را صرف باید خورد و در زمان و در بلاد بارده مشر تحمل باشد و در تابستان و بلاد
حاره بعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه
خورد که غذا هضم شده باشد و بعد از غذایی ردی الکیموس بخورند و غذایی
که مناسب باشد مثل سماق و زرشک و انار و آب گوشت و امثال آن بود بحسب مزاج
و در میان غذا و در رجعت آن پیش از شروع نباید خورد و اگر برای اعانت هضم
بدان معتاد باشند بی‌شاید و غذا در میان شراب خورد و ناشتا بخورند و در عقب
ریاضت و ما دام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بحال خود
بود از کثرت شراب خوفی نباشد و حد اسفاع او آن باشد که نگذارند که طافح شوند
و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود می باید کرد و تشرب بکاسها کوچک مناسب
تر بود و پیاپی خوردن و یک دفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بآن معتاد بود و کسی که
خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذا او باید که چیزی
از ملیّنات و از خرما و شیرینی احتراز باید کرد و کسی که خواهد که زود مست شود
عود و زعفران در شراب کند اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر
بدان معتاد و محتاج باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حامض

و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین دلد بقول کاهو و خیار و گشنی
مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص رخصت داده اند و مزاج
سرد را تنقل از گوارش مصطکی و عود و زعفران و گل قند و فندق و فستق
و جوز مناسب بود و مرطوبی را نخود برشته و فندق و فستق و بادام بریان کرده
بنمک شور کرده و یابس مزاج را بغو اکه و تشرب در مجلس فراخ روشن و در
تابستانها و کنار جویهای آب کنند و با اصدقا و احبا و کسانی که از ایشان
تنفری نباشد و آداب صحبت آنست که ترس بدن کنند تا که اندام از وسخ پاک کنند
و جامهٔ پاک لطیف پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش بکنند و بوی خوش
بکار دارند و در مجلس از هر چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفس و بینی
پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کرد باز
بمجلس معاودت نماید و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی
که موجب حزن و غم باشد احتراز نمایند و اگر مجلس بهم برآید زود متفرق شوند
و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نمایند
و در مجلس ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع

و خوش آواز باشد و خلوط و الوف و متمیز بود در مستی افراط نباید نمود و در
مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما بر شراب اندکی در خمار مفید بود
و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت پیش تشرب نباید کرد و اقل مقدار
آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت
مزاج یا تفتح مجاری یا قوت شراب یا تناول منجرات و مخففات مثل زعفران
و جوز بویا و قرنفل و بط سکر از عکس اینها و تناول مسومات و حلاوه و عسل و حب
و به و کرد کشنیز و نمک و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از انجمله است که دیر
مستی آورد و گویند اگر کسی پیش از تشرب یکی از آن بخورد دیر مست شود
و اگر کسی پیش از تشرب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل
و تخم کاشنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب از هر یکی سه درم کار داکی بکوبند
و حب سازند هر یکی بمقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورد دیر مست
شود و شراب و عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده
باشد و با عرق بید و کاشنی محروری مزاج را و جگر گرم را مناسب بود اما
خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود

و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب
آن بقیه شراب باشد که منهضم و منجذب نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت
حصول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب و شرب شرابهای مختلف
نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا تلیین
طبیعت کنند و مشمومات بارده مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود
و در استحمام دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای
شراب و از شربه زرشک و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب
بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و اگر دو سه کاسه شراب
جهت تنفید و تحلیل آن بخورد مناسب بود چنانکه اعمش گفته است

وکاس شربت علی لذة   واخری تداویت منها بها
و مجنون بنی عامر گفته
تداویت من لیلی بلیلی من الهوی   کما یتداوی شراب الخمر بالخمر

و این را بهترین معالجات نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با هوش آید دلک
اطراف و پای شوره کند و آب برف بپاشامد و بر روی زند و سرکه و گلاب
و صندل و کافور ببوید و آب مصل و غوره و دوغ و سکنجبین و آب انار

ترش و امثال آن با برف مناسب باشد و آب کشنیز و بید و خیار کدو
و عرق تلع و شاه حسنی بر پیشانی و سر مالیدن مفید باشد و آنچه رایحه
شراب کم کند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرفه و کبابه و آس
و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید باشد **فصل چهارم**
در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود و معتدل المقدار
و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان تا شد
که غذا در هضم شروع کند و اگر در عقب منحدر باشد غذا خوار سرکه خوار کند
باید که زمانی مکث کند پس خواب کند و شاید که برای اعانت هضم خواب
کند پس اول بر طرف راست خسپند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم
شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا کبد بر مثلها بر معده مشتمل گردد
و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت
تا انحدار غذا بکند اسهل باشد و بیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و
بر شکم خفتن ممد هضم بود و به پشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل نزله
و دلک و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود و ضعیف

گرداند و از مقولات مضر احتراز باید کرد که موجب امراض رطوبی بود و نزله و
طحال و ارحا عفنه و اورام و حمیات از آن تولد کند و در خواب افراط نباید
کرد و اگر خواب کمتر از معتاد شود ترطیب دماغ باید کرد بمرطبات و تدهین و استحمام
و مشمومات و مسموعات را و از آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایات
کردن و کتاب خواندن خواب آورد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس**
بدانکه استفراغ طبیعی که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیلی و
نهاری مندفع شود و پس اگر در طبیعت حبس واقع شود بمثل اسفیدباج و چرب
باسفاناج و حلیم گرم و حسو و امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قابضات
احتراز باید نمود و اگر احتیاج افتد بشیافات و حقنها نرم مدد دهند خصوص
مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج ممدی بود و اگر طبیعت زیادت
از معتاد مجیب شود و نه بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلف بود
سعی باید کرد که زایل شود و بمثل سماق و زرشک و قلیه حبس ماهی کنند و خر الاموری
رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت خود گفته میشود **فصل ششم در
تدبیر جماع** بهترین وقت جماع آنست که بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن

بود که بعد امتلا باید که آنگاه شروع کند که شهوت و شره بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف
و تصور و تخیل خود را بآن دارند و مجامعت با عجایز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر
بود یا حایض و صغیر نباید کرد و افراط در جماع نباید کرد که موجب امراض عصب و ضعف
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد مجامعه نباید
کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف
بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد
با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زن برآید و بدترین
هیات آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و نباید که منی زن باطل
شده بود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و به پهلو خفته هم نشاید و برایستاده ضعیف
آورد و میباید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است و بر رطوبت که منفعلست
پس اگر هر دو نقصان یابد تدارک آن مشکل بود و اگر یکی ناقص شود و یکی
باقی بود و تدبیر آن آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری بود تدبیر آن نتوان کرد
پس مراعات حرارت و رطوبات بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و
شاید که ضعف این فعل و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام

بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس [illegible] کند
یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و نفس نیز موجب ضعف این امر شود و تدبیر آن
دفع این خیالات بود و مطالعه کتبی کند که در قسم جماع و حکایتی که بدان فعل وارد و استماع
کلام نسا و نظر در تسافد حیوانات موجب استحکام این قوت بود و در جماع افراط
نباید نمود زیرا که اوعیه بدو سه جماع تهی گردد و بعد از آن اگر جماع کنند غذا اصل اعضا
جذب کنند و بمدتی مدید آنرا عوض حاصل پس موجب ضعف شود و چون معالجه این
قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **قسم معتم در تدبیر
حمام** بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان آن فراخ و آب
آن خوش و بنا آن قدیم و بسیار گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه
بود که غذا هضم شده باشد و بتدریج باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی
توقف کنند پس بخانه دوم پس بخانه سیوم روند و آب نرمی بریزند و بنشینند
و اگر مرطوب مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود بریزد تا هوای حمام در او اثر کند
و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بریزد پس بنشیند و
استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون آید و رعایت بیشتر باید کرد

[illegible] کنند و کسی که او را ورم یا درد اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد
بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب استحمام همچنین بود
اما تا آن خوف شده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن نزال و جفاف آرد و مرطوبی
را همچنین مناسب بود و کبیرا که استعمال ریاضت کمتر بود استحمام مغرق باید کرد اما
اغتسال باب سرد جوان محروری مزاج را در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ
و کبیرا که اسهال بود یا نزله باب سرد نشستن مضر بود و اغتسال آب کبریتی
تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل گرداند و رعشه و فالج و تشنج رطب را معتد
بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود فصل [illegible] در

حرکت و سکون

تدبیر باید دانست که چون حرارت غریزی از اسباب داخلی و خارجی متاثر شود
و بتدریج تحلیل متحلل بود و آنرا عوضی میباید که بدل ما یتحلل شود و آن حاصل نمیشود
الا از حرارت اعضا که چون بدن گرم شود حرارت غریزی برقرار بود و این حرکت
را ریاضت گویند و ریاضت حرکتی ارادی باشد که صاحب آن مضطر شود بنفس
عظیم متواتر شود و فایده او آنست که استعمال او با رعایت شرایط موجب حفظ صحت
شود و امن از امراض مادی و مزاجی زیرا که چون غذا با شیره خوردن نمیگردد که

در معده بعضی از و فضله باقی می ماند و اگر جمع شود موجب مرضی گردد پس لابد است
از امری که موجب مانع این فضلات شود و این ریاضتست و شرط او آنست
که بدن را از فضلات خلطی پاک باشد تا بسبب حرکتی مواد در بدن منتشر
نشود و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شود
و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده و در وقتی که معتدل بود استعمال
باید کرد و ریاضت بر امتلا مضر بود و با حمرت لون و نشاط در حرکت باقی
باشد و سیلان عرق پدید نیامده ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال
در حرکت پدید آید ترک کند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه
ریاضت نباید کرد و اعضا ماوف را همچنین ریاضت نباید و علی هذا انواع ریاضت
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن
و اسپ دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب بر
گرفتن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب
با بیماران و پیران ضعیفه بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن
و این انا ضات بجمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچون هکگو ریاضت

دهنت و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر
در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس قرائت
بود با آواز ثقیل و حاد و ابتدا ثقیل باید کرد و بتدریجات در [illegible] باشد و ذلک
پیش از شروع و بعد از شروع و بعد از فراغ سزاست در ریاضت استعمال میباید
کرد و ذلک سخت بدن را قوی گرداند و ذلک نرم خشکی زایل کند و ذلک بسیار
هزال آورد و ذلک بچیزها درشت جذب خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از ریاضت ذلک عظیم مؤثر بود و بعد از آن ذلک اعضا را مناسب کشیده
و ذلک از اعالی بنیاد کرد و باسافل باید قطع کردن و بعکس این نشاید و چون
غذا بسی لطیف یا اندک خورده باشد ریاضت اندک و خفیف باید کرد و اگر غذا
غلیظ یا بسیار باشد ریاضت قوی و بسیار باید کرد و در استعمال او کمتر
باید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را ریاضت لطیفه قلیلا مناسب بود و مشایخ را
ریاضت قویه غیر طویله مفید بود فصل ششم در تدبیر مشایخ بدانکه چون در سن
شیخوخت شروع شد برودت و یبوست غالب شود تدبیر ایشان بمسخنات
و مرطبات کنند و ذلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود

و تقلیل

و تقلیل غذا کنند و اگر چه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی
و بلغمی نمایند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن
نرگس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو
و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوه ها انجیر و رطب و مویز و از شرابها
شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که
طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند باب کرنب و لبلاب و شیره
خک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک بطم
با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک و ماء العسل جوشانند و بخورند
و همچنین اگر احتیاج افتد حقنها سهل نرم بکار دارند و ایشان را فصد مضر بود
مگر که بدان محتاج شود و در زمستان تناول اطریفل کنند و نوش دارو و ماده الحیوة
و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل هفتم در تدبیر مسافران
کسی که خواهد که بسفر رود باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات بتدریج
در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن سفر
احتیاج می باشد عادت کنند و در سفر رفتن سیر باید کرد و باید که معده ممتلی

سموم

نباشد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند
یا بسرکه و آب باهم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند سر از آفتاب پوشیده دارند
و روغن بنفشه در سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند
که رنگ روی متغیر نشود لعاب بنکو بروی مالند و شراب لیمو و سکنجبین خورند
و در موضعی که مسموم باشد دهن به بندد و پیاز با دوغ بیاید خورد و پیاز با خود
داشتن مفید بود و اگر کسی را باد سموم بزند اطراف او را به آب سرد بشوید یا در آب سرد
نشیند و روغن گل و آب بید و کدو در سر مالند و اطعمهٔ بارده خورد و تا صبر
باشد آب نخورد و چون تحمل نماند اندکی مضمضه کند و تورک و کاهو و خیار بخورند
و اگر تب نبود شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند
و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد طعامی که در آن سیر بسیار
باشد خورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند و اگر سرما یابند زود پیش آتش
نروند بلکه بتدریج پیش آتش روند و سیر و جوز بخورند پس سوار شوند و
شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یکدرم حلتیت با رطلی شراب
بخورند و اطراف بروغن یاسمین و زیت و سوسن چرب کنند یا در آب شلغم نهند

یا در آبی

یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشد و از آتش دور نشیند و بعضی
گویند دست و پا در آب سرد باید نهاد یا در برف باید گرفت و اگر رنگ بگردد
رگ بزنند و در آب گرم نهند تا حرارت از آن برد پس گل ارمنی و سرکه طلا کنند
و اگر عضو سیاه شود یا سبز گردد قطع باید کرد و آبهای مختلف را بتقطیر و طبخ و
زایل کنند و پیاز بسرکه یا غیر متخلل و سیر کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت
مفید بود و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب سی بحر یا نرم و آب غلیظ
و تیره را شیر و اگر ممکن بود که آب بلد خود مصاحب دارند و به آب مختلف پا نیز
یا گل مملکت نگه دارند و به آب می آمیزند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند
اگر او را غثیان واقع شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد
افراط رسد بمثل سیب و به و انار و شراب بدینها منع کنند و سرکه و عدس
خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز مفید بود جهت دفع قی و سوراخ بینی
به اسفیداج مالیدن به بود والله اعلم   و کلال خستگی بود که بدن را
عارض شود و آن انواع است   قروحی و او آنست که در ظاهر جلد یا در عروق
او چنان احساس کند که گویا مس قرح میکند یا خار فرو می آید و آن سبب کثرت

فضلات رقیقهٔ حاره بود یا دوبان شحم یا سبب شدّت حرکت تمددی باشد و آن حالتیست
که چنان احساس کند که بدن را کوفته اند و بآن جراحات در بدن شده و کراهیت
حرکت باشد و سبب آن فضولی یا ریحی بود که در عضل محتبس شده باشد
ورمی و او آنست که بدن گرم شود و منتفخ گردد و از لمس متأذی شود و نوعی دیگر
هست که آنرا قیفی خوانند و آنچنان باشد که احساس کند موی عفوط عارض شده
و فی الحقیقه نه از انواع اعیاست و هر یک ازین انواع اگر بسبب ریاضت بود آنرا
اعیار ریاضی گویند و آن مقدمهٔ مرض بود و الّا اعیا مادی گویند
تدبیر علاج قروحی آن ترک ریاضت بود و استحمام و استراحت و ذلک مایب
نرم و تدهین بروغن بابونج و شبت و کشنیز و اغذیهٔ لطیفه تعلیل الغداست و تدبیر
تمددی ذلک   و استحمام و طول مکث از حمام و تدهین و تناول غدا
مرطبه و اگر بسبب فضول غلیظ بود استفراغ آن خلط کنند و اگر بسبب ریاح بود
تحلیل آن کنند بمثل لون رشب و کرویا و انیسون   و تدبیر اعیا ورمی
استراحت بود بتعلیل غدا و استفراغ و دلک آن و بسیار نشستن در آب
گرم و تدبیر اعیا قیفی تناول اغذیهٔ مرطبه بود و استحمام بآب گرم و آنچه بسبب خلط بود

علاج

علاج آن تنقیهٔ بدن و بعد از آن تدبیر این استعمالها باید کرد والله اعلم

باب دوم در معالجات کلی بطریق صواب

بدانکه معالجات سه نوعست تدبیر و علاج بدوا و عمل بید و امّا تدبیر آنست که
در اسباب ستهٔ ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن
از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن
بتسخن و تبرید و غیر آن و غدا از آنجمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل
آنکه در بحران وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبع بواسطهٔ شغل هضم غدا
از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غدا باشد و شهوت و هضم
ضعیف شود و در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند بعضی غدایی باشد بمقدار اندک
و تغذیهٔ بسیار یا بواسطهٔ کثرت غدا به تقویت و تغذیه حاصل شود و بعلت
مقدار آن هاضمه عاجز نباید و وقتی که اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود
ولیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تعلیل کنند در کیفیت غدا و کمیت او یعنی
غدا در کیفیت کم باشد و از آن غدا بسیار حاصل شود تا موجب زیادتی
اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول شوند و وقتی

که اشتها نبود و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت
غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه ممد قوتست مرض تیز مدد دهد پس در امراض
آن قدر که ازان لابد باشد بکار دارند و در امراض مزمنه و زیادت قوت
ضروری بود و اما در امراض حاره که در ازمنه کشد تقلیل غذا اولی باشد اما
در علاج بدوا سه قانون رعایت کند اول اختیار کیفیت دوا و آن دو وجه باشد
یکی آنکه بداند که مقدار شربتی از دوا چند است و دیگر تقدیر درجه کیفیت دوا چنانکه
حرارتی که عارض مزاجی شود داند که محتاج مبردی است که برودت او بچه مرتبه
و درجه باشد یعنی وزن دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت تا اگر مرضی
حار باشد دوا بارد استعمال کند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد
باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف
بر کیفیت درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن
موقوفست برآنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و
فصل و عادات و صناعات و قبل مدرس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم
معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی

صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار ازان مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن
دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شد با آنکه مصمت اوست یا مجوف بخف یا کثیف
بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و
ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که
عضو بعیده را با ادویه قویه علاج کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بداند که با دوا
چه شاید آمیخت تا بدان عضو رسد چنان که زعفران با ادویه قلب و مرارات
با ادویه اعضاء بول فرج کند و دیگر آنکه داند که غذا بکدام جهت بعضو رسانند
چنانکه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بامسهل (بمسهل) و دیگر آنکه داند که جذب ماده
بکدام طرف باید کرد چنانکه اگر ماده محدب در طرف کبد بود ببول استفراغ
و اگر در مقعر باشد باسهال و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط
رعایت کند مراعات مخالفت جهت چنانکه در علل در یمین به یسار و از فوق
به اسفل جذب کند مراعات محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن رگ زنند
کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر مراعات بعید کنند یعنی عضوی که ماده
ازان جذب میکنند مساوی نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد

وکر ماده تمام نریخته باشد اگر ممکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد چنانکه
عضو نارسیده ورم لوزتین کشایند واگر قریب العهد باشد و هنوز در جریان
باشد بعضوی که قریب بدو باشد نقل باید کرد بسه شرط یکی آنکه از عضو اشرف
بعضو اخس نقل کند لا بالعکس و دیگر آنکه ممیز این ماده بر عضوی رئیس نهان
شد لا که عضو رئیس بدان متضرر نشود همچون کبد و دیگر آنکه اول تسکین وجع در
عضو مجذوب عنه نکنند تا وجع آن ماده را بخود جذب نکند و معرفت قوت عضو
مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست یا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال
نکنند و مواد دفعتا از آن مستفرغ نگردانند و ادویه او را از مقویات خالی
نگذارند دوم آنکه مراعات فعلی مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او با جمیع
بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکنند و از این باشد
که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه کرانزا بود و دقتی شدیده باشد نگارند کنند
او سیوم استعمال مراعات حس عضو باشد چنانکه در اعضاء ذکیة الحس استعمال
ادعیه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد
که اگر کیفیتی که عارض شده است آنرا بادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود

بادویه

بادویهٔ ضعیفه اما اعراض طامه ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه
علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت
در استعمال
ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند و در
انتها استعمال محللات و منضجات و در امراض حاده در زمان ابتدا تلطیف
کنند و در انتها مبالغه در آن بیش کنند و تعلیل غذا کنند دیگر آنکه در مرضی که
مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند
و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار باشد
و هم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ
کنند و چون مرض دایم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و چون استعمال
تدبیر صواب کنند و فایده ظاهر نشود از آن تغنی باید نمود که شاید که دیر تاثیر کند
و چون مرض مشکل شود مرض را با طبیعت گذارند و تقویت مزاج کنند و تفریح مریض
و منع تخلیط اما معالجه بعمل ید مثل جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت
از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطت و امثال آن و چون مرض
را تجربه کنند بدوایی قوی تجربه نباید کرد و اقتصار بدین سه نوع از معالجه نباید

کرد و معالجات دیگر و چون معالجهٔ انواعست و حکم هر یک مختلف علی
سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفته شود **فصل در معالجات**
سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط چنانکه
سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ
ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود بتبدیل مزاج کنند و تسخین بارد
در ابتدا اسهل بود و در انتها مشکل بود و تدبیر حار بعکس این بود و تسخین مزاج
بارد چون مستحکم شود مشکل باشد و در ابتدا اسهل بود و تسخین مزاج بارد که
غیر مستحکم باشد اسهل باشد که تدبیر حار غیر مستحکم و تدبیر حار مستحکم اگرچه مشکلست
اسهل باشد از تسخین بارد مستحکم و خطا در تدبیر اگر باشد به که در تسخین زیرا که حرارت
موافق طبیعت است و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه ظهور و منبع سبب کند
و تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند و ده شرط بود ١ امتلا از مواد
٢ قوت بدن ٣ مزاج حار رطب ٤ سحنه معتدل در حار و رطب در سمن و نحافت
٥ بنیه معتدل در حرارت و برودت ٦ عادت استفراغ ٧ عدم امراض لازمه یعنی
مستعد قروح امعاء و دو نباشد ٨ سن مقتضی بود یعنی سن شیوخت و طفولیت

باشد ٩ فصل و وقت مناسب بود یعنی بهار سرد و گرما گرم باشد ١ انکه صناعت
شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج آن خلطی
که بدن از آن متاذی شود ٢ رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را بقی
دفع کنند و مغص را باسهال ٣ آنکه مخرج ماده مخرج طبیعی بود چنانکه آلات
بول نسبت با محدب کبد و امعا نسبت با مقعر او باید که مخرج عضوی ماده هست
بحسب میل ماده چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن گشایند ٤ آنکه ماده چندانکه
احتیاج باشد مستفرغ گردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ
اندیشه نباشد ٥ آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض
مزمنه و بی خطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند و کسی که محتاج بفصد و اسهال
باشد اول فصد مقدم دارد و بعد از آن خلطی که غالب باشد استفراغ کنند
و بدانکه استفراغ مفرط موجب حمی شود بسبب کثرت حرکت روح و قلت رطوبات
بدن و کبیر اگر استفراغی معتاد بود منقطع شود و موجب علتی گردد او را
اعادت آن و اعادت استوار آن معتاد باید کرد و کسی که ضعیف بود و
مادهٔ او بغایت لزج باشد یا بدم آمیخته باشد استفراغ او اندک اندک

چهارم

باید کرد بدفعات و بدانکه اسهال ماده را هم از اعالی جذب کند و هم اسافل قطع کند و قی جذب و قلع از اسافل کند و فصد هم جذب از اعالی کند و هم قطع از اسافل و کسی که خلط او نازل بود یا محموم بود اورا اسهال اولی بود و غذای او خلط لزج را و غذاو ند عدد سر اسف و سره با غذیه لینه اصلاح کند و کسی که گوشت او صلب باشد اغذیهٔ چرب خورد و مادام که ثقل در امعا بود مسهل خوردن خطر باشد اول آنرا اخراج کند و یا مراقی مطبوخی که مجانس او باشد باید خورد و چون دوایی خورند که مجانس خلط باشد در کیفیت باید که با آن چیزی که مخالف او باشد در کیفیت خلط کنند لیکن باید که در اسهال مخالف او نباشد چنانچه سقمونیا که مسهل خواست و مجانس او در حرارت و پوست سعد مان خلط کنند که معنا اوست در کیفیت و موافق در اسهال و از ادویه که او را کیفیت سه بوده مقابله او عظم مثل سرم و مازریون و سایر سومات احتراز باید کرد و اگر شرب او را اتفاق افتد و از ان اعراض هایله روی نماید دفع ضرر آن بقی کنند و بدانکه عدم المزاج و صبی و شبان و مشایخ و مردم ضعیف و کسی که مزاج او دموی بود ایشان را مسهل نباید داد خاصه در فصل تابستان به جهت تپش روز از

برآمدن شعری مگر که ضرورتی عظیم دست دهد و بدان مسهل عادت نباید کرد و کسی که دارو نخورده باشد او را داروی لطیف باید داد

فصل دوم در تدبیر مسهل و حقنه و قی

اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج بدهند و پیش از ان یک روز بحمام روند و بهتر وقت مسهل خوردن ربیع و خریف است و چون مسهل بیاشامند خود را گرم باید داشت اما نه بحدی که عرق آید و در عقب مسهل پیش از ان که بعمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از انکه در عمل آید جایز بود و بعد از شروع عمل قطعا شروع در خواب نکنند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا زایل کند اما اگر شکم بپیچد یا درد شکم حادث شود شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از جهاد معجون تنها آب گرم مفید بود و کسیرا که از شرب مسهل عشیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندک شاول کند و پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک گردد و تا مسهل عمل نکند و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات با آب فاتر بیاشامند و محروری مزاج بنکو بر سر آن کند و مبرود تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاسفرهم و چون این شربت بگذرد غذایی لطیف شاول کند و نان نخورد

وبدانکه دوا مادام که از استفراغ فضول کند با آن اضطراب نباشد اما چون
اضطرارات حادث شود و لون مستفرغ متغیر شود قطع باید کرد زیرا که آن علامت
استفراغ بحت فضول بود و دلالت کند تحریک باید کرد و یا دو مثقال مصطکی
بستانند و بر سر حلابی گرم شاول کند و اگر در مسهل اعراض مکروه حادث شود بسبب آنکه
ماده بعضوی رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مغثی شود و سبب آن
ضعف معده یا تخمه یا پیوست ثقل یا کراهیت دوا بود و در روزی دو مسهل نباید خورد
و در عقب مسهل شراب نباید خورد و چون اسهال از حد بگذرد عطش غالب شود قطع
باید کرد و چون رنگ استفراغ بگردد با نمک طرف به بندد قابضات شاول کند و بر معده
ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس و غوره بر برف
سرد کنند و بخورد و بعضی کاشربت بر سر برف نهند تا سرد شود و اگر بار تنک
در شیر بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و
با دوغ بدهند و بهیچ قی تیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود نیکو
بود عن کل چرب کند و آب سرد بخورد و عطسه آرند اما استفراغ بقی معده را
بالذات پاک کند و دیگر اعضا را بالعرض و گرانی سر زایل کند و قروح و حصات کلیه

ومثانه

ومثانه را صحیح المزاج مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا
و جذام را سود دارد و در ماهی دو نوبت قی کند و از سر قی کردن طعامهای مختلف
باید خورد یا شربتهای مختلف یا معسات مثل مطبوخ شبت و بیخ تهک و تخم ترب
بوت و اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را و در دم کیف و صفراوی مزاج را قی کردن
اولی بود زیرا که صفرا بالطبع میل بعلو میکند و استفراغ او بقی اسهل بود و
سکنجبین و آب سرد صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم و چشم را
باید بست و بعد از فراغ دهن و روی بآب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب
شاول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتها صافی شود و قی با صفت
حاتبیل
که بعد از حت و اشتها صادق شود و اگر از استعمال معسات اعراض ردیه مثل
کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند
و اگر از قی سوزش معده حاصل شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود
آب گرم اندک اندک خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده ضعیف
کند و قابل فضول گرداند و دندان و گوش و چشم را مضر بود و کسیرا که ورم حلق
و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و صدر کو بود و گردن باریک بود و کسی

بغایت فربه باشد و اگر معتاد نباشد قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی باید کردن
و در شتا و خریف کمتر باید کرد و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و سینه
و چشم را زیان دارد و اگر قی بحد افراط رسد اطراف را ببندد و معده
و کبد را با دویهٔ قابضه ضماد کند و خواب کند و اشربهٔ قابضه تناول کند و اگر بحدی
رسد که خون منقذف شود سکنجبین با برف بیاشامد یا حوالی مقعد پاک کنند
یا شیره تورک باگل ارمنی بخورند اما حقنه علاجی فاضلست در استفراغ فضلات
معیی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کبیر اگر معده ضعیف بود و از مسهل غشیان
شود حقنه باید کرد و جذب مواد آن اعالی و از اعضا باشد و در اورام باید
و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف کرد اند و پیش از حقنه معده
شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر حلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست
که به پشت باز خفتند و سر به بالش نهند و بطرف وجع میل کند و داروی حقنه باید
که سخت گرم نباشد و اگر ازان غشی و اسهال دموی صادر شود و سود نباشد
معتدل باید کرد و طرف النهار اولی و پیش ازان استحمام نکند **فصل سوم**

در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ کلی بفصد استفراغی کلی

است

است زیرا که دران از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض ازان تقلیل در کمیت اخلاط
بود و یا کیفیت آن یا هر دو و چون محتاج نبود فصد نباید کرد و وقت مختار آن
بعد از هضم غذا اگر دفعه در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت
مضطر انکاه بود که بجهت حدوث مرض فصد واجب شود و تا چهارده سال نگذرد
فصد نباید کرد و در زمستان فصد نکنند در روز بحران و در مرضی که آنرا بحران
پیش باشد خون بسیار از خود بیاورد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم باشد
بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع و در حال امتلاء معده فصد
نکنند و آبستن و فربه و حایض و قولنجی و لاغر بافراط فصد نباید کرد و بعد از
فصد استحمام نباید کرد مگر کسی که خلط او غلیظ باشد که بعد از استحمام فصد کند و کسی که
در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد
شراب سیب ترش و غوره و بلغمی را نعناع و میبه و به و مربی مناسب بود و از غشی
ایمن بود و اگر غشی کند قدری مشک ببویاند و پر مرغ بحلق فرو برد تا قی کند و قدری
دارو چون جهت فساد خون کنند نارنگ و قوام آن نگردد نه بندد مگر که ضعف
غالب شود فربه را رگ فراخ باید کشود و در زمستان همچنین و کیف در تابستان

بعکس این و عروق مفصوده آورده باشد و شراین اما آورده آنچه مشهور است
در دست شش عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن را و اعضا و دماغ را مفید بود ۲
باسلیق و فصد آن شوربه بدن را در ذات الجنب و سپرز را و امراض اسافل را مفید
۳ اکحل و او را نهر البدن گویند و آن متوسط است میان هر دو از مجموع بدن استفراغ
کند ۴ حبل الذراع و او حکم قیفال دارد ۵ ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم
و او از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پای است
چهار ورید است اول عرق النسا از وحشی تا کعب ممتد باشد جهت اوجاع دوالی
و نقرس و عرق النسا ۲ صافن در جانب انسی کعب ظاهر شود و او را عرق النسا
تمایل و ادرار حیض گشاید و امراض بدن بسا باله ماده و باسافل خصوص در
مالیخولیا سوم بکل مابض و او در باطن کو زانو باشد و فصد باسلیق کند و مایک
و اوجاع مقعد از صافن اقوی باشد و حار و رطن او بود چهارم عرق عقب و او	سفید بود
همین حکم دارد و آنچه بر سر است یازده است اول عرق جبهه و آن میان حاجب
باشد برای ثقل سر و چشم و جرب و شور چشم ۲ عرق یافوخ و آن از ابتدای
سعفه و قروح سر گشایند ۳ عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب جفن

دو ایمن

چهارم وداجین برای جذام و خناق و ضیق نفس ۵ عرق ارنبه برای ابتدای نزول
بخارات سر و قروح گوش گشایند ۶ عرقی که در پس بنوی بود که در پس گوش
نزدیک نقره گردن جهت سدر و دموی و اوجاع سر که مزمن باشد نافع باشد
۷ چهار رگ و آن چهار عرق است دو بر لب زیر تر از قلاع و قراح و شور دهن
۸ عرقی که بر تعین زبان است از زیر او برای ثقل زبان مفید بود ۹
عرقی که زیر زبان است در باطن ذقن از برای خناق و اورام کوعین ۱۱ عرق
عنفقه و آن کو زیر است برای بحر گشایند اما شراین مفصوره چهار است اول
شریانی که بر ظهر کف دست است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند
۲ شریان صدغ و آن برای حبس نزلات عین و انتشار گشایند ۳ شریان پس گوش
برای رمد و غشاوه و صداع مزمن گشایند ۴ شریان حلق برای خناق و
جذام و این شراین از قلب دور باشد و آنچه نزدیک باشد چون بگشایند خون از و
باز نه ایستد از این جهت متعرض آن نشود اما کیفیت فصد قیفال را از سر عضله
دور باید کرد که در زیر او عصب هست و فراخ و بوریب باید گشود و اگر او را نیابد
شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که در زیر او عصب است

بشود و حکمه ناصور
یعنی آن عروق تکله
که در پس گوش است
برای ...

تا سر نیش بدو نرسد و بطول بگشایند و حبل الذراع بوریب گشایند و فصد
باسلیق بوریب و مایل بعرض گشایند و خطر بیشتر باشد زیرا که شریانی و عصب
و عصب و عضل در زیر او هست و باشد که شریان از طرف او در آمده باشد و اسلیم
از میان خنصر و بنصر گشایند و ساعد را به بندند و بوریب گشایند و دست در میان
آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بگشایند و عرق النسا بطول
گشایند از زیر کعب یا بالای آن و اگر به شیب پا میان خنصر و بنصر بطلبند
بسلامت نزدیکتر باشد و باید که صاحب آن از فخذ تا بکعب به دستاری محکم به بندد
و پای بر سر کرو هیه با آهستگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و
صافن بوریب گشایند بهمین شرایط و عرق جبهه بوریب گشایند و عرق ارنبه ظاهر
نباشد انگشت بسر بینی فرو برد آن موضع که در و هیچ شقی ظاهر شود نیشتر
فرو برند و عرق ماقین و صدغین با آنکه حلق را بگیرند ظاهر گردد و در نیشتر بسیار
فرو نبرند و عرق زبان در زیر زبان بطول گشایند و در فصد و داجین میل
بجانب ضد مقصود کنند و در موضعی که سر آن بغایت باریک بود بطول بگشایند
و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر را با بهام و وسطی بگیرند و سبابه جهة

تفحص

تفحص عرق را کند و اگر نیشتر بر سر شریان آید علامت او آنست که خون اشقر
رقیق آید و همچو حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر و مر و دم الاخوین
و قلقطار بکوبند و بسفیده تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش یا ورق یا نسج
عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم افکنند و آب سرد بر دست میریزند
و دست را به بندند و سه روز نگشایند و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند
و اگر بعد از آن که بگشایند خون باز نه ایستد بار دیگر آن ادویه نهند و اگر
خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند اگر هر
روز که بود کمتر شود موجب خیر بود و اگر زیاده شود از جایی دیگر که مخالف آن
بود فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط باشد و بی شرط باشد
آنچه شرط باشد او استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضای
رئیسه و استفراغ بسیار و کودکان را بجای فصد باشد و از دو سال تا شصت
سال جایز داشته اند و مردم فربه را مناسب افتد و بهترین وقت آن میانه ماه
باشد که ماده در نقصان افتد در شانزدهم و هفدهم ساعت سیوم از روز
و بعد از استحمام حجامت نکند مگر کسی را که خون غلیظ بود و حجامت بر معده و بدن

وحس وذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب عین و سحر را مفید
اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیرتر از نقره باشد و بر میان شانها خلیفه
باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهتر آن بود که میل کند به بالا و حجامت
احد عین کند که رکها ر کردن نشست خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و
بر قمحدوه یا مه در اختلال عقل و دوار نافع بود و بر ذقن باع و دندان و روی و حلق
بود و بر فطن و مامیل و بثور فخذ را و نقرس و دار الفیل و شانه و رحم و مقعد را
نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و جراحات فخدین و از خلف
جراحات الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب
بود و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط
برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند تا ورمی عابر را ظاهر کرداند
یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای
تحلیل ریاح یا تسکین وجع کند وقتی که وجع اشتداد کند و قوت تحلیل فوت باشد
همچنانکه در وجع عرق النسا اگر محجمه بر باطن بران نهند و مص کند وجع ساکن شود
و محاجم با تش درین باب اقوی بود و آن چنان باشد که پنبه را آتش در زنند

ودرمیان

و در میان محجمه نهند تا جذب او اقوی شود یا برارد و عضو یا موضع خود همچنانکه
در قلع اشیاع کیس انثیین است نزول چیزی در او از امعا و ثرب که اگر محاجم در حمام
بر پوست شکم و بر روغن مالیده باشد اما در ارسال علق و آن کرمیست زنگی
که در آب میباشد و آنرا و زن میکویند و در امراض جلد آنرا بر عضوی نهند
و خون می مکد و آنرا در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید باشد و قایم مقام
حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که دران صفدع و طحلب که
جامه خواب بک میکویند و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه بر شکم او سرخ
و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و اشقر و جگری همه نیک باشد
اما آنکه سیاه باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمارماهی باشد و آنچه از آبها
برگیرند و آنچه بر و خط لاجوردی یا طاوسی بود مجموع بد باشد و باید که چون علق
را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول او را سرنگون باید کرد تا قی کند و
بشویند و عضو را با آب و بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر نگیرد
پاره خون در عضو بمالند و چون خواهد که جدا شود نمک و خاکستر بر و افشانند
و چون بیفتد محجمه بنهند و برفق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند

واکر خون باز نه ایستد حابسات بران افشانند **خاتمه** بدانکه غیر ازین انواع
استفراغات دیکر هست مثل ادرار و عروق و محاط بینی و لعاب دهان امّا ادرار بول
در درد پشت و استسقا و امراض محدب جکر و امراض رطوبی را مفید بود امّا عرق که
فضلهٔ هضم ثالث است و از مشام بیرون می‌آید و از خروج آن استرخا حاصل
میشود موجب حفظ صحت باشد و تدبیر آن استحمام و ریاضت بود و در امراض ملطفات
و مفتحات دهند تا مشام کشاده شود و عرق آید و محاط رطوبتی است که از سر
فرود آید و از خروج آن دماغ پاک شود و امثال امراض دماغی را مثل صرع و سکته مفید
بود و مرطوبی مزاج و کسی که در دماغ او رطوبتی باشد تغیر آن باید کرد بغرغره لبر که
و سعتر و خردل و ابکامه و ایاره و غرغره در کرمابه بهتر بود و عطسه آوردن بجندبیدستر
و کندش و فلفل و امّا لعاب آوردن کرانی زبان را و در لقوه و افلاج مفید بود
و تدبیر آن بخاییدن عاقرقرحا و مویزج و این تدبیرات بیشتر بعد از تنقیهٔ بدن باید
کرد تا بقایاء فضولی که در اعضا مانده باشد دفع شود **خاتمه** بدانکه چون امراض
جمع شود ابتدا بمعالجهٔ مرض باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه زمانی
موقوف بود برابر او مثل ورم و قرح که چون جمع میشوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد

دیکر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیکر بود مثل سدّه و تب و سدّه
که سبب است و ابتدا بمعالجهٔ او ضروری است و اکرچه حاجت بمسهلی افتد
که تب پاک بمیدارند سوم آنکه یکی از دیکری خطرناک‌تر بود مثل حمی محرقه و فالج را
مضرت اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اوّل معالجهٔ مرض کنند
مکر وقتی که مرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات
جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که کفته شد
بحدث طبیب باز بسته است و بباید دانست که غیر ازین معالجات که کفته شد
معالجات دیکر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملایمه و احضار
اینسان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و از آنجه انتقال از هوایی بهوایی
و از مسکنی بمسکنی بود و تعریضات نیز بود مثل آنکه صبی احوال را تکلیف کنند
که نظر بکوشهٔ چشم کنند و صاحب لقوه را که در آیینهٔ چین نکر و امثال آن بسیار است
و همه بتقدیر آفریدکار است چه بتقدیر او صحت بواسطهٔ این اسباب حاصل میکردد
و بتقدیر او صحت بواسطهٔ این اسباب بی رعایت این امور زایل میشود **بیت**
اوست قادر بهرچه خواهد خواست   هرچه خواهد کند که حکم او راست   والسلام علی من اتبع الهدی

مقالهٔ دوم در امراض که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب

باب اول در امراض سر و دماغ و از آن جمله صداع است و آنرا به پارسی درد سر گویند

وسبب آن سوء المزاج مادی یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا
یا ریح بود اما صداعی که از غلبهٔ دم بود علامت آن حمره و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر
و عظم نبض و غلظ قاروره علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت
از شراب عناب و نیلوفر هر یک پنج درم خورند با تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم
و تمر هندی با آلوچه یا بهو ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه
و گلاب بوییدن و لعاب بهی و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن بنفشه
و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین
بود و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفار قاروره بود علاج آن جلابی
از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول
کند با شراب بنفشه و نیلوفر و آب گرم حل کرده بپاشاند و غذا انار دانه با تمر هندی

یا آلوچه خورند و بر بوب فواکه بارده و سکنجبین سل کنند و اسهال طبیعت کنند
بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه دو درم سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ دو رحه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم
هلیلهٔ زرد نیم درم بکوبند و به آب رازیانه لسر شند و حب سازند و فرو برند یا
نیم دانگ سقمونیا بریان کرده باده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
و گلاب و کدو و کاهو و خیار بر سد و پای شوره با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه
بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل بران سبات و کدورت حواس و برودت
ملمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود و علاج هر روز
جلابی از بیخ بهک پنج درم و رازیانه سه درم گلقند ده درم تناول کند و غذا نخود آب
و شیرهٔ خشک دانه خورد و تنقیه کند بعد از نضج بحب صبر و اصطیخقون و بابونج
و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت
آن ثقل سر و خفاف بدن و کدورت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید
و تنگ باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ بهک هر یک چهار درم گاوزبان
سه درم نبات ده درم تناول کند و غذا نخود آب بشیرهٔ خشک دانه خورند و بعد از

نضج شقیقه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون واسطوخودوس کنند با حب ایارج و بسیار
بعد از شقیقه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند وانچه از ریاح غلیظ
باشد که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و
ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف به گلقند و رازیانه باید کرد و از میوه و اغذیه
نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال بطولات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بوئید
وآب آن در بینی کنند یا روغن آن در سر مالند مفید بود اگر مرزنجوش بود مفید
با آب آن در بینی کشند یا روغن آن در سر مالند نافع بود ٢ و اگر از اسباب خارجی
حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت
ملس و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین
یا شراب غوره یا شراب رزشک باب سرد و عرق گل و بید بیاشامد و شیره
تخم خرفه و اصحاب کدو با سکنجبین نیز مفید بود و غذا ابنوماش با مغز بادام و
اسفاناج یا تمر هندی خورند و جایهای خنک آرام گیرند و مشمومات بارده
بوئیند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل
تناول ادویهٔ حاره همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین

اما صداعی که از سوء المزاج ساذج بود یا حار باشد یا بارد [illegible] انچه حار باشد علاج

بعد[illegible]

مناسب بود **وانچه از سوء المزاج بارد بود علامت** تقدم سبب بود و
ثقل بلادهٔ حواس و میل صداع بو فرسر علاج آن تناول جلابی از بیخ فهک و رازیانج
و گاوزبان و بالنگو با گلقند و رازیانه و اطریفل کشنیز و جوارشهای حاره
تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات
و بطولات حاره استعمال کنند **و صداع** که بشرکت معده باشد نیز اگر سوء المزاج معده باشد
علامت آن استداد وجع بود و در ثقل معده و سکون وجع در حفت معده علاج
آن اصلاح و تقویت معده و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد
علامت آن غثیان و جشا ترش و کثرت بزاق بود و علاج آن تنقیهٔ معده به انکه
تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشاند و اندکی نمک و عسل در ان حل کرده
بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و بعد و امثال
آن و گشته تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و سعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود
احسان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق
و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی بدتر باشد علاج آن بآب گرم و سکنجبین
قی کنند و بعد از ان شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار با یا تمر هندی خورند و اگر

بسبب اخلاط سوداوی بود علامت آن سوزش فم معده وترشی دهن اشتها بود
علاج آن تنقیه معده بقی وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند وشراب بالنکو
بخورند ونرگس ویاسمین وغالیه ومرزنجوش ببویند **واگر صداع بسبب ریاح**
معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد وصداع در پیش
سر بود واز اطعمه نفاخه زاید شود علاج آن تقویت معده وتحلیل نفخ بجوارشات
حاره کنند واگر صداع از ضعف معده بود علامت آن اشتداد وجع بود در ابتدای
ودر حلم معده علاج آن تناول ترید آب غوره وآب ریباس وانار خورند واگر حموضات
مفید نیفتد شربتی خورند واگر صداع از تبش وخلو دماغ باشد علامت آن حدوث
صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه
مرطبه جید الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ وآب گوشت وحمام معتدل ودهن نیز
مفید بود واگر صداع از قوت حس دماغ باشد علامت او آن باشد که باندک
سببی مثل بخار غذا حادث شود وانفعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول
اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه وکله وپاچه وصداع شرکت کبد وطحال ورحم
وکلیه وپای نیز حادث شود وعلاج آن علاج آن اعضا بود بیضه صداعی

مزمن

مزمن بود که مجموع سر فرو گیرد وسبب آن اخلاط غلیظه یا بخارات بود که در زیر
غشا تخلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که باد بی سببی اشتداد کند وچشم
بر نتوان داشت واز کلام متاذی شوند وکاسه چشم وپشت چشم نیز درد کند
علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایارج وسنا وقوقایا وحقنهاء حاره وسعوطات تر
در روغن بجوشانند ودر سر مالند وباقی علاج آن همچو علاج صداع بلغمی وسودا
بود واین صداع عسر البول باشد ومقدمه نزول بود شقیقه وجع شقی از سر باشد
وماده آن کمتر از ماده صداع بود وشقی که صغیرتر باشد قبول کند وعلاج آن همچو
علاج صداع بود وشاول دوالمسک ومر مفید باشد واگر ضمع وتخم کاهو وکتیرا
بر کاغذی طلا کنند وبر صداع نهند مفید بود سرسام آن ورمی گرم باشد که در تن دماغ
یا حجابات او حادث شود وآنرا قرانیطس نیز گویند وسبب آن اگر غلبه خون باشد
علامت آن تب مطبقه وثقل سر وهذیان وضحک وحمرت وجه وعین بود ونبض عظیم
وقاروره سرخ وغلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کند وهر روز جلابی
از عناب هفت عدد وآلوی سیاه ده عدد وسپستان بیست عدد نیلوفر وبنفشه
هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کند واگر ترنجبین ده درم با آن ضم کند بهتر بود

وغذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در تنقیه تعجیل
باید کرد بآن مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم
اجاص و سپستان هر یک شصت دانه عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین
و خیارچنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پای شوره آب گرم
و بنفشه و خطمی و سبوس کنند و تعلل شراب اجاص کنند و اگر گل و بید مناسب بود
و اگر مادهٔ صفراوی بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جان عین و سرخی و صفرت
لون و زبان و اضطراب عصب و سور خلق و سرعت نبض و ناریه قاروره بود
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی سه درم الو سیاه ده عدد بنفشه پنجدرم
عناب ده عدد نبات ده درم ترنجبین با تمر هندی ده درم شاول کنند و شراب
بنفشه و بنفشهٔ پرورده و شراب خشخاش تعلل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته
هر یکی کفی عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنجدرم
بجوشانند و صافی کنند و مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال دران حل کنند و ده
درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد

کشکاب

کشکاب بیست مثقال لعاب بنکو و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم
باهم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانهٔ روز چنانچه گفته شد بپاشامند و تنقل
بالو باکنند گشنیز و در هر دو نوع تسکین حرارت بآب خیار کدو و شیرهٔ تخم خرفه و شراب
صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراشش بریزند
و کدو و خیار و بنفشه ببویند و سرسام از مادهٔ سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود
و علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن
و منخرین بود و بعد و ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی مختلف و صلب
باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلابی از بنفشه و گاوزبان هر یک
چهار درم بیخ مهک سه درم نبات ده درم باشد و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش
و بعد از نضج تنقیه بحبها و حقنها کنند که مسهل سودا بود مطبوخ آن سنا هفت درم
بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاشنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون
کرده هر یک ده درم برسیاوشان اسطوخودوس بسفایج تخم کشوث هر یک چهار درم
دهم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه [illegible]
بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و بینی [illegible]

لیثرغس

شربتی از نبات و عرق گل و تخم شاسپرهم و گاوزبان تناول کنند و شراب گاوزبان
تنقل کنند سرسام بلغمی بود و علامت آن ساذجت و کسل و نوم قریب
دایم و ثقل سر و حیرت و اختلال عقل و سکوت و نسیان بود و علاج آن هر روز
جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند و غذا
جو و نخود خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و حقنهای حاره
استعمال کنند شیاف زهرهٔ گاو یک درم تخم حنظل نیم درم بورهٔ خطمی هر یک
سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان ببرشند و شیاف
سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل در سر مالند و بعد
از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک یا کندش یا شونیز عطسه آرند

ماشرا

و الا لی نیز باید کرد ورمی دموی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود
و گاه باشد که بسر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ
وجه و ضربان وجه و حمی حاره و تشنگی و کرب و لهب بود علاج آن فصد
قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم
عناب هفت عدد آلوی سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلین

بطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا
و فوفل و ماشا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه بآب خیار و خیار کدو
و شیرهٔ تخم تورک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس
نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کنند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری
بود که از اخلاط خام در دماغ باشد یا در معده یا عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک
گردد و روح نفسانی نیز به آن متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه
نفس دماغ بود بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و دوری بود و علامات وطنین
بلغم ظاهر باشد علاج آن جلابی از افتیمون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک هر یک سه
دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند غذا نخود آب و شیرهٔ خشک دانه با زیره و دارچینی
خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و سنا کنند و شونیز و خردل در مار
العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و چند پودینهٔ و شونیز و فلفل در مرزنجوش
بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش
بجوشانند و سر بدان فرو آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس
و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد

علاج آن هر روز جلاپی از بالنگو و بیخ کهک و گاوزبان و نبات شادل کنند
و غذا بنوماش و نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ
هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره
و نطول مذکور مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده
و اطریفل کوچک مناسب باشد و گلانگبین یا انیسون و مصطکی مفید باشد
اما دوار که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان بود و خیار سوء الهضم و ضعف
معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و امتلا
در خلو و امتلا علاج بیخ کهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع
بجوشانند و باندکی عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانج
بخورند با سکنجبین لعق کنند بحسب مزاج و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود
کنند و بجوارش سفرجل بنفشه دملی و همچو خیارچنبر و اگر احتیاج افتد حقنه کنند
ضعف ... سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرگ و حلبه خطمی سوسن
بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم با آن
ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت

از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل
و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیهٔ لطیفه خورند و دوار بسبب
غلبهٔ صفرا و غلبهٔ دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم
اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود علاج آن جلاپی از تخم کاسنی و بنفشه
و بیخ کهک و نبات شادل کنند و غذا بنوماش با مغز بادام و بعد از نضج اسهال
صفرا کنند بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار دموی
حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال
و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات یا آب انار ترش
با نبات با شراب عناب و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین دماغ بکمادات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن بزور او توابل بود و اگر بشرکت
عضوی دگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ
سدر مرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد میگردد و بسبب
آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و مادهٔ این مرض اگر از سودا بود

علامت آن بلد حواس و تحیر و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه
بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم بالنکو دو
درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و بعد از نضج
شقیقه بحب ایاره یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب هلیلهٔ سیاه انیسون هر یک
سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده
یک درم اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و بآب رازیانه سرشته
و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج آن
نزدیک بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر صداع بسبب ضربه
یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر از بخار آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن
و گل بنفشه طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود دشوار بیدار شود و سبب آن
سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان
آب از بینی و کثرت بذاق و جستن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج
آن هر روز جلابی از بالنکو و بیخ مهک و گاوزبان و انیسون و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنکو

لعق کنند

لعق کنند و بعد از نضج شقیقه بحب ایارهٔ لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه
صفت آن خشک شبت بابونه هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس سنبل
هر یک سه درم حلبه پنجدرم اسنه و مقل هر یک پنجدرم سکبینج دانگی در شش
رطل آب بجوشانند تا باز دو رطل آید و صافی کنند و بوره و نمک نیم درم
آبکامه و عسل و روغن و روغن زیت هر یک ده درم با آن ضم کنند و بدفعات
استعمال کنند و بعد از شقیقه اطریفل صغیر یا کبیر تناول کنند و سعتر و مرزنجوش و نمام
بویند و روغن نرگس و زنبق و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج
بود بواسطهٔ ادویهٔ مبرده مخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سرمای که بدماغ
رسد علامت آن سبق اسباب مذکوره و برودت ملمس سر باشد و کمودت
لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بخولی علاج آن همین معالجات مذکور باشد
اما درین قسم شقیقه احتیاج نباشد و تدهین نیز بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید
افتد و تناول شرود یطوس مناسب باشد و اگر سبات بواسطهٔ بخارات معده
معده باشد علامت آن سبق امتلا و تخمه و رمی و طنین گوش و خفت آن در حالت
جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و اسهال کنند و تخمها و حقنها و اگر بسبب ضربه

یاسقطه باشد که بسر واقع شود وردعات ومقویات مثل ماش ومغاس وکل
وصندل طلا کنند وعلاج ضربه وسقطه کنند ودر سبات وزنجبیل وشونیز باعسل
مفید بود ومویز وجوز و نارجیل و باقلابها که در و توابل بسیار بود نافع افتد
سهر بیداری وبیخوابی بافراط بود وسبب آن سور المزاج یابس بود یا ماده
علاج هر دو ترطیب دماغ بود وشراب بنفشه وخشخاش ودوشیدن شیر زنان بر سر
وتدهین بروغن بنفشه وکدو وغذا بنو ماش باشیره خشخاش واسفاناخ خورند
وجبارکدو وکاهو وپوست خشخاش بجوشانند وبرسر میریزند واستحمام مرطب وذلک
وآواز باد وآب موجب خواب بود واکر اقحوان وشبت وزعفران وشاسفرهم در
زیر بالش نهند بر خاصیت خواب آورد ودر سور المزاج مادی اول تنقیه بدن
سبات سهری
باید کرد از سودا وبعد ازان استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از
اجتماع اسباب سبات وسهر حادث کردد وعلامت او آنست که کاهی خوابی
طویل باشد سهر مفرط وروی برآمده باشد ورنک او مایل بسرخی یا سیاهی بود علاج
آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد وبعد ازان استعمال سمومات و
سعوطات کنند ودرین مرض این حب مفید افتد بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله

یک درم تخم رازیانه وکرفس وملح نفطی هر یک نیم درم سقمونیای بریان کرده
نیم دانک بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از نضج ماده بلع کنند حقنه که
مفید بود سنا پنجدرم برسیاوشان چار درم بنفشه ونیلوفر هر یک سه درم
حلبه کفی عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت
درم مغز خیارچنبر ده درم عسل وروغن کنجد هر یک پانجده درم نمک وبوره
ارمنی هر یک نیم درم شخوص علتیست که ناکاه بر یک حال بماند مثل آنکه اکر
ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند واکر خفته یا نشسته همچنین وبدن
سبب اخذه نیز نش کویند وسبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه
خلطی غلیظ حادث شود وعلامت آن شخوص عین وفساد حرکات بود وهر چه
مرض راکویند علاج اکر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند یا حجامت
ساق کنند وجلاپی راز بالنکو وافتیمون هر یک دو درم وکاوزبان سه درم
باکلقند ده درم وغذا نخود آب وشیره خشک دانه خورند وبعد از نضج تنقیه
بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند واستعمال حقنها کنند وتدهین سر بروغن
بنفشه وکدو واستعمال حقنها کنند نطولات محلله مفید افتد حقنه آب سلق

روغن

وخطمی و شیرهٔ سبوس یک رطل حاصل کند و با یکدرم بوره و دانگی و نیم شحم و ده درم
کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آنست که چون در خواب روند
خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشد یا کسی او را میفشارد و نفس او
تنگ میشود و آواز نگیرد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود
و اگر از بلغم بود یا سودا تنقیه باید کرد و حجامت ساق و تقلیل غذا و تغافل نباید
کرد که مقدمهٔ صرع باشد **صرع** سدهٔ غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری
اعصاب حادث شود و روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کنند و جمیع اعصاب
متشنج گردد و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد
علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس و
بلادت و بیاض لون و بطول و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج
آن هر روز جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم گلقند ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب
بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و اصطمخیقون و قوقایا و مطبوخ ترید و
حقنهای قویه کنند و این حب مفید افتد ایارهٔ فیقرا و ترید و صبر هر یک نیم درم شحم حنظل

نمک هندی هر یک دانگی و نیم انیسون و حب الفیل هر یک نیم درم مقل کثیرا
مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته و حب سازند و
مصروع از سرما و گرما و نظر در آب روان و نشستن در مهب باد و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول منخرات مثل سیر و پیاز اجتناب باید کرد و همچنین
از مستی و سواری خصوص اسب دوانیدن و در دولاب و چیزهای براق نظر
کردن احتراز کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت
در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطوس و
تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس که شکوفهٔ انجدان بود مفید بود
صفت آن سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم
غاریقون پنجدرم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بسکنجبین
عنصلی سرشته و یک مثقال تناول کنند و اگر مادهٔ سودا بود علامت آن خفقان و
افکار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بمطبوخ افتیمون
و حب آن و تقویت دماغ کنند و بوئیدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک
و غالیه و بشویند سر و بابونه و اکلیل الملک و شبت بجوشند و بر سر ریزند و شرابها

بالنکو و تریاق اربعه و مثرو دیطوس شاول کنند و عود فاوا اینا بسایند
و در دماغ دمند و با سرکه عنصل و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون آید
علامت آن ظاهر شود همچون غلبهٔ خون و در حالت صرع دو چشم ممتلی شود
و روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث شود علاج آن فصد صافن
کنند و تقویت دماغ را ببوییدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و شاول
ربوب فواکه و اگر ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط
عقل و صعوت روی و چشم بود علاج شقیهٔ بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص
بنفشه و رب سیب و رب به شاول کنند و پای شورند با آب گرم و سبوس
و خطمی کنند و انچه اطفال را حادث میشود آنرا ام الصبیان میگویند ازین قبول
باشد و اگر صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن ~~حادث~~ شود غثیان بود
و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در
امتلا و صفت آن در عقب قی علاج آن قی کنند بطبیخ شبت و تخم و
اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت کند بمعجون خیار چنبر و شهریاران و بعد از ان
تقویت بجوارش مصطکی و عنبر و مادة الحیوة کند و غدا نخود آب با شیره

خسک دانه و دارچینی و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر
بود مثل ساقین و ثدیین و رحم بواسطهٔ ریحی غلیظ یا مادهٔ بخار غلیظ بود
که از ان اعضا متصاعد شود و علامت او آن باشد که احساس خبری کنند
همچون بخار باد مثل ست نمل که از ان عضو مرتفع شود و بدماغ رسید و با
آن تمطی و شخوص عین و تثاوب باشد علاج آن شقیهٔ بدن و دماغ بحسب فوقا
و ایاره کنند و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
به ذلک و نهادن محجمه بی شروط و با شروط و صرع بواسطهٔ بخارات که از کرم
کدو و حیات متصاعد حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب و سرعت
هیجان اشتها و وجع بطن و احتباس بصر و بخار بود علاج آن قتل و اخراج کرم
چنانچه گفته شود و اگر بسبب لدغ عقرب و حشرات شود دراز یانه دو درم
گلنگبین ده درم بجوشانند و صافی کرده یک درم تریاق اربعه در ان حل کرده
بپاشانند و احشا و رحم تیز شبیه بصرعست و علاج او بجای خود گفته شود و جالینوس
گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج آید و برای آن دشوار بود و اگر شیرخواره
را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقر قرحا

بکوبند و در بینی مصروع کنند اگر عطسه کند امید بران توان داشت و تریاق
ثمانیه عظیم نافع بود صفت آن زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار
جیطانا قسط مرعروق متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال
ازان شربتی باشد سکته امریست که در بطنهاء دماغ واقع شود و مجموع اعضا
را از حس و حرکت بازدارد بواسطهٔ آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب
بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتتاً حادث
شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت آن ترهل بدن و بیاض
لون و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که
با آن خرخره و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر اطفاق حرارت غریزی و فساد
جوهر روح دماغ و اکثر تنفس ظاهر نباشند و اگر خواهند که معلوم کرد که
زنده است یا نه پارهٔ پشم یا پنبه واخید در بینی او نهند اگر متحرک شود
دلیل حیات باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سر مسکوت نهند و آجری گرم
کرده بر بالای آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر و درمنه
همه باهم بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف او بچیزهای درشت سخت می مالند

پر مرغ

و پر مرغی بروغن و ایارهٔ فیقرا بیالایند و در حلق او فرو کنند و فرفیون و جند
بیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و ببهرا و طلا کنند و یک مثقال
مثرودیطوس یا تریاق اکبر در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و
زیره و مصطکی و کلنکبین بجوشانند و بریزند زهره و مرزنجوش در بینی او چکانند
و گفته اند تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد و بعد ازان جلابی از انیسون و را
زیانه و گاوزبان هر یک سه درم کلنکبین ده درم تناول کند و غدا نخود آب
باکبک و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل دران کنند و در میانهای روز
ماء العسل بپاشند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ لوغاذیا کنند در
هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج و تا بیست و چهار روز
بدین معالجه مداومت نمایند و سکته اگر بر مایه بر لقوه و فالج منتقل گردد و سکته
از امتلاء خون خون نیز حادث شود و علامت آن غلبهٔ خون باشد و دران فصد
قیفال و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب از شراب عناب و
بنفشه و نیلوفر خورند و غدا نخود با بنوماش با مغز بادام و تنقیه بحب
بنفشه و قرص آن کنند و ضمادها لینه و اگر سکته بواسطهٔ ضربه یا سقطه باشد

که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بشمومات بارده مقویه
که سکته بلغمی را مفید بود ورق غاریقون قسط مرزنجوش حلبه خشک اکلیل الملک
ورق سید الخر قردمانا جوز سداب کرنب بزرگ تخم شبت هر یک دو درم شحم حنظل
انیسون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم انجامه پانجده درم بوره و نمک
هندی کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر ظنون و افکار بود از
مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع
بدن از ان ممتلی شود و بشرکت مراق تیز بود علامات هر چه از امتلای بدن و دماغ
بود نحاف بدن باشد و سواد بدن و بطول و صلابت و اختلاف نبض و صغرا
قاروره و تنهایی دوست دارند و نظر در زمین یا در چیزی کنند و همچنان تمانند
و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب تیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز جلابی
از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت دانه سپستان
بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و
مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام و اسفاناج خورند
و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و کدو مفید باشد و از

اغذیه

اغذیه غلیظه و اطعمه سودایی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال
تعب و ریاضت نباید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن
رطوبت منخرین و سیلان لعاب و بلادت و سکون و کسل و قلت اضطراب
بود علاج آن هر روز جلابی از بالنکو و نیلوفر و رازیانه و بیخ کهک و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب و زیره باج با شیره خشخاش دانه خورند و بعد از نضج تنقیه
این مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنکو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم
بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در ان حل کنند
و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چار درم بسفایج ایاره فیقرا هر یک
دو درم و نیم غاریقون یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم
بکوبند و بر آب رازیانه بسرشند و حب سازند و سه درم ازین شربتی باشد
و این مفرح نافع کند صفت آن بالنکو پوست ترنج قرنفل و مصطکی قرفه دارچینی
جوزبویا قاقله ناردمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج زعفران تخم بادرنج
تخم فرنجمشک هر یک دو درم مسک خالص مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد
و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا باره به یک رطل آید پس صافی کنند

و از معالجه این مرض ملول نباید شد
و مکرر تنقیه باید کرد هم

وبا رطلی عسل بقوام آورند واز سر آتش فروگیرند وادویه دران ریزند وبهم بر
زنند ومثقالی ازان تناول کنند واگر احتراق صفرا باشد علامت آن بیخوابی
وهذیان واضطراب وغضب وشتم وصیاح وصفرت لون بود علاج آن
تنقیه بمطبوخ افتیمون باهلیله یا مطبوخ نجاح یا قرص بنفشه کنند وتدهین
بروغن بنفشه وشیر دختران وزنان بر سر دوشند ربنشا وسماع بالحان ونغمات
وحضور یاران انیس مشغول کنند واستحمام معتدل مفید بود وبخطمی وبنفشه
وبرگ بید سر واندام بشویند وپوست خشخاش ونیلوفر وتخم کاهو وخطمی بجوشانند
وسر بیخار آن فرود آرند وبر سر نیز بریزند واگر از احتراق سودا بود کشتن آن آشته
ومعالجه آن مشکلتر علامت آن کثرت فکر وغم وگریه وفزع وتخیلات فاسده ودوستی
خلق بود علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر وگاوزبان وبنفشه هر یک
سه درم بالنگو دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند وغذا نخود آب وبنوماش
ومغز بادام واسفاناج خورند وبعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون وایاره
جالینوس وایاره لوغاذیا ومعجون نجاح کنند وماء الجبن درین قسم مفید بود
صنعتش شیر اندر رطل آب بجوشند ودر حالت جوشیدن فروگیرند ویک اوقیه سکنجبین

افیتمونی

افیتمونی بران ریزند پس صافی کنند از بمر وشرب باشد واحیانا این مفرح
خورند صنعتش ورق گل سعد قرنفل هر یکی یکدرم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک
سه درم مشک دانگی کوفته وبیخته بشراب سیب بسرشند وبا یکمثقال شراب
گاوزبان حل کرده تناول کنند ودوا المسک حلو نیز نافع بود اما آنچه بشرکت
مراق بواسطه ورم آن باشد مانند آن از خلطی سوداوی بوده وبدان سبب
بخارات متصاعد شود وافکار متغیر گردد علامت آن انتفاخ ولین وضیق صدر
وکثرت ریق وجشا وجوع بود واحساس بخارات که متصاعد شود علاج آن
هر روز جلابی از بالنگو وگاوزبان ورازیانه وگلقند تناول کنند وغذا زیره باج وبعد
از نضج سنا پنج درم شکر ده درم بجوشانند ومعجون جبار چنبر پنج مثقال دران
حل کنند وبیاشامند وحقنهاء لینه استعمال کنند واگر با این نوعی حرارت باشد جلابی
از نیلوفر وتخم کاشنی وروباه تربک وترنجبین ونبات خورد وشراب بنفشه
وخشخاش لعق کنند وغذا جو وبنوماش خورند با مغز بادام واسهال کنند وبطبیخ
دماغ بد وحقن شیر زنان بر سر وتدهین بروغن بنفشه مفید بود واستحمام وآب
گرم بر مراق بحتن مناسب افتد واز جمله انواع مالیخولیا مامنیا بود وآن جنونی

سعی باشد و علامت آن قصد و غضب و ایذا بود و از انجمله دار الکلب و آن بیشتر از
احتراق دم حادث شود علامت آن لعب و ضحک و غیظ و قصد و اذیت مردم بود
همچو طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب باشد و علامت آن تحرک بسیار و
بی آرامی و از مردم گریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات
قروحی چند باشد و علاج این همه همچون علاج مالیخولیاست عشق نیز از
مالیخولیا گرفته اند و آن وسوسه باشد که مردم را بفکر صورتی خوب وا دارد
علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت بیخوابی و سرعت
صغر و صلابت نبض بود و دایما نفس سرد کشد علاج او آنست که بکارهای بزرگ
و صفر و صید اشتغال نمایند و ترتیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت
قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا زیره باج خورند
و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج باشد
و الا به نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی کنند که از آن باز
آید و مسهل و مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و آن فساد
فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد و سبب آن استیلای بلغم باشد یا خرابی دماغ

علامت آن کثرت خواب و نرمی سحرین و گرانی سر و چشم و کدورت حواس
بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و پنج مهک هر یک سه درم و رازیانه دو درم
گلنگبین ده درم و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و کبک و تیهو و دراج خورند
و توابل دران کنند و بعد از نضج شقیقه بحب ایارج و قوقا کنند و فودنه و خردل
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و
زنجوش بر سر مالند و جندبیدستر و فودنه و مشک بویند و بابونه و مرزنجوش
بجوشانند و سر بیخار آن فرود آرند و احیانا مادة الحیوة و وج و زنجبیل پرورده
و سرکهٔ عنصل و سکنجبین آن شاول کنند و تنقل بجوز هندی کنند و مصطکی و کندر
بخایند و از آب سرد و نقول بارده احتراز نمایند و اگر بجای ماء العسل شراب
ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و محارثه و استماع آوازهای بلند مفید بود
دواء مفید فلفل دار فلفل و وج دارچینی زنجبیل هر یک ده درم سنا پنج درم
جوزبویا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مسک دانگی کوفته و بپخته با دو
چندان عسل بسرشند و ... سبب سودا و بلغم بود علامت آن سحر و خشکی
سحرین و کدورت لون و لطو تکلم بود علاج آن جلابی از نیلوفر و گاوزبان و نبات

[illegible]

شاول کنند و شقیقه دماغ بحب افیتمون و مطبوخ آن کنند و غدا بنوماش و نخود با مغز
بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس سفید بود و نسیان بسبب
سوء المزاج گرم حادث شود علامه آن خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل
آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج این شراب بنفشه و نیلوفر با عرق
گل و بید بیاشامند و غدا بنوماش با مغز بادام و اسفاناج با جره ازشیره سبوس
و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ   استرخایی بود که در شقی از بدن
حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را مفسد کرداند
علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید
باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید بران
توان داشت علاج آن آنست که چهار روز تا تواند تقلیل غدا کند و از ادویه
قویه هیچ ندهند و براندکی گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء
العسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنکو و انیسون و بیخ کلکنک
بدهند و غدا نخود آب با شیر خشک دانه و دارچینی و فلفل باشد و بعد از
پنج نام این حب فرو برند صبر اسقوطری یک مثقال رو ریدان ماهر تربد

خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم غاریقون انیسون شحم الحنظل
هریک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم مقل دانگی کوفته و بیخته باب رازیانه بسرشند
و بعد از دو روز این حقنه استعمال کند برگ ورق بیدانجیر سلق شبت ناخواه
مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل هریک هفت درم ماده درم
بجوشانند و صافی کنند شکر سرخ و عسل آنکامه هریک دو درم دران حل کنند و
بروغن زیت یازده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته
ذکر رفت مناسب باشد و تریاق اکبر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هرکدام که
باشد مثقالی احیانا شاول کند با شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر
و عاقرقرحا می خایند و چون آثار ظاهر گردد روغن قسط و ناردین و شونیز
و سداب و نفط سفید و امثال آن در اعضای علیل بمالند و مشک و کندش
و نوشادر کوفته در بینی او دمند و سوسن و نرگس و یاسمین میبویند و بدین
ماء الاصول مداومت نماید   بیخ رازیانه بیخ کرفس و اذخر هریک هفت درم
رازیانه و کرفس و انیسون هریک سه درم ناخواه زراوند شونیز هریک دو درم
با دو من آب بجوشانند تا بازیک من آید و با یک من عسل بقوام آورند

آنست که عصب با مبدا خویش جهد و عضو نیز تابع شود و بواسطهٔ
آن از حرکت انبساطی باز ماند سبب آن یا رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی گردانیده
باشد و در طول آن نقصانی و در عرض آن زیادتی واقع شده باشد و آنرا تشنج
رطب و امتلایی نیز گویند و این بغتتاً واقع شود و علامات آن علامت امتلا
و غلبهٔ بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر بسبب یبوستی باشد
که اعضا را عارض شود آنرا تشنج یابس گویند و این نوع مشکل بوده است
آن یبوست استفراغ بسیار بود یا سهر یا غم یا حرکات خفیفه یا حمیات
حاره یا و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن
باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج آن ترتیب بدن
کنند با غذیهٔ چرب از گوشت بره و مرغ و ماهی تازه و حسو با و حریره و شیر میش
و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار کدو
و امامات و شراب دقیق جدید یا ممزوج معتدل بود و نیلوفر و خطمی و بنفشه و خشخاش
و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و دران نشینند و بر عضو بریزند و بعد از ان
موم روغن از بنفشه و بشر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب

حادث شود تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بپاشامند و اگر
بسبب قرحهٔ عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود و
علاج آن قتل و اخراج کرم بود اما تمدد و کزاز کزاز تشنجی بود که عضلات
برقوه را حادث شود و تمدد و تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف
چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج او همچون علاج تشنج بود لقوه
مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود و شق از روی بجهتی
غیر طبیعی منجذب گردد از هیأت خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا
آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی و قلت براق بود و از
جانب صحیح چشم برهم نتوان داشت و علاج آن همچون علاج تشنج بود
و آنچه استرخا بود علامت آن استرخا ضعف حرکت دهن و کدورت حواس
خصوص ذوق حس بود و حس زیرین فرود آمده باشد و حنک نیز
مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند
و آب نخورند تا توانند چیزی نخورند و چنانکه در فالج گفته شد بعد از ان
جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب

با فلفل و دارچینی خورند و گوشت اسپ و شتربچه و کبک و تیهو مفید بود و شقیقه
بحب صبر و حب قوقایا حاره کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و در خانهٔ تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر و جندبیدستر بجوشانند و روی بر بخار آن
فرود آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبویا و قرنفل
و عاقرقرحا در دهن گیرند رعشه علتیست که در اعضاء آلی ظاهر شود بسبب
عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا اثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات
آزادی با ثبات آزادی بحرکات غیر آزادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از
شراب سرد بافراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود آنچه از سوء المزاج بود مادی
علامت آن علامات بلغم بود علاج هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و کلنگبین
شاول کنند و غذا نخودآب با فلفل و زعفران یا بگوشت کبک و دراج خورند و شقیقه
بحب ایاره کنند و بعد از شقیقه روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت مالند و بحمام
گرم رفتن و بآب نشستن نیز مفید بود و شاول نارجیل و مغز خرگوش نافع بود
و آنچه از سوء المزاج ساذج بود و سبب ملاقات مبرودی داخلی یا خارجی علاج

آن

آن حلتیت با ماء العسل یا کلنگبین شاول کنند و ادهان حاره استعمال کنند
و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد
و ربوب فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت از آن
سبب باید کرد بهر حیلت که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات واقع شود شراب بالنگو
با تریاق شاول کنند و در ازالت سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست
بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم مشکلتر باشد و علاج آن
ترطیب بدن بود به شاول شراب بنفشه و خشخاش و غذا شوربا با مغز بادام و
اسفاناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین
بروغن بنفشه یا بادام اختلاج جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم
و لب و روی مقدمهٔ لقوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج بود که حرارت غریزی
آنرا بتحلیل بریح و بخار کند و بسبب آن خلط از مسام زود بیرون شواند شد
و قوت دافعه خواهد که از او دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب
اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو شاول کنند و آن عضو
روغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج بود شقیقه بحبهای ایاره که مسهل بلغم باشد

کنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان
یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطهٔ غلظ
و مانع نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر بود فصد کنند
و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند
و اگر بواسطهٔ یبوست بود علامت آن همچون علامت تشنج یابس بود علاجش
همان باشد و اگر بسبب ضغط ورمی بود یا سخت بستن عضو یا نشستن علاج
آن منع ضاغط بود و تقویت عضو زکام و نزله عبارت از فضلاتی بود که
از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرو ریزد نزله و اگر سبب
آن مرض سوء المزاج حاره بود که عارض دماغ گردد و بسبب حرارت آفتاب
یا تناول اشیاء حاره حریفه بود علامت آن حمرت و حرقت چشم و خارش
بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند و غذا بنوماش و اسفاناج و مغز بادام خورند و از گوشت و شیرینی
و منخرات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه
تلیین کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت با خیارچنبر هر یک دو درم و بعد از

بنفشه

70

بنفشه استعمال کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات
متمادی شود بسوسن و سرکه یا صندل و کشنیز بخور کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد
بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامت ری منخرین و کلال حواس و ثقل
و کسل بود و بهوای گرم استراحت کنند علاج آن سر بدستاری پشمین و غیره گرم کردن
و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند غذا نخود
آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس بود سنا پنج درم بنفشه
و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم بپاشانند سنا پنج درم
شبت و بابونه و گاوزبان و بیخ مهک و پرسیاوشان و اکلیل الملک و
مرزنجوش بجوشانند و بخار آن فرو دارند و اگر در حمام بر سر ریزند مفید بود
و اگر آنچه از منخرین آید رقیق باشد شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می‌بویند
و نیز بر سر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود به کندر و سندروس
و کاغذ تبخیر کنند و در زکام و در زکام خواب مفرق کنند و به پشت باز خفتند
تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غدغه در حلق کنند به هیچ انزا دفع کنند و
سنگی گرم کنند و با آب سرکه بر او ریزند و سر بدو فرود آرند اما در نزله از مخوضات

وچیزهای شور تیز احتراز باید کرد وجلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا
ترنجبین خورند و باقلا آب با روغن بادام و تخم سا سفر هم واگر با آن سعال بود
علاج کنند چنانکه گفته شود باب [illegible] دوم در امراض چشم
باشد بو حافظ صحت عین واجبست که از جماع وشکر متواتر تناول عدس و باقلا
و بادنجان و گوشتهای قدید و طعامهای شور و بخارها و کامها احتراز کند
و چشم از هوای سرد و گرم و غبارها و دودها نگه دارد و از ادمان کتابت و گریه
و بیخوابی مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و
تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و کحل روشنایی در چشم کشد ضعف بصر
اگر بواسطهٔ غلبهٔ خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال کند و شراب
بنفشه و عناب تناول کند و بعد از نضج با یارهٔ فیقرا یا قرص بنفشه یا
تربد و سقمونیا بریان کرده کند و غرغره بماء العسل و رازیانه کند و روشنایی
کسر و باسلیقو در چشم کشد رمد وآن ورمی حار بود که در ملتحم حادث
شود و اگر از مادهٔ دم باشد علامات آن وجع محرق و خارش چشم و
ضربان صدغین و کثرت نمد و دمعه و رمص و ثقل باشد علاج آن فصد

قیفال کنند

قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن و شراب عناب و نیلوفر
تناول کنند واگر صفراوی بود علامات آن شدت چشم و خارش و نیز دمعه
و رمص باشد علاج آن انار یا تمر هندی با نبات خورند و تنقیه بمطبوخ هلیله
زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیدهٔ تخم مرغ بزنند
و در چشم چکانند و صندل و روباه ترنگ و گلاب و لعاب بزر قطونا و ماميثا
بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیونی در چشم کشند
و اگر بلغمی بود علامات انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه و التصاق
جفن اما حمرت نباشد علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج و حقنهای نرم
و لعاب هلیله شسته بر رگ چشم چکانند و ذرور ابیض بکشد و صبر و حضض
و مرو اقاقیا و زعفران طلا کنند و اگر سوداوی بود علامات صداع و یبوست
چشم و جفن بر هم نرسد علاج شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش و غدا بنوماش
و منعاوام و ضمادات و بطولات مرطبه استعمال کنند و شیاف دیناری حون
بکشد هو و ضیح رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم بیک فرو
شواند گرفت و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج او همچون علاج زید باشد

وحجامت فقره وارسال عرق مفید بود ودر رمد مطلقا از گوشت وشیرینی
وجماع احتراز کنند وشاید کرد طرفه نقطهٔ خون باشد که در ملتحمه حادث شود
بسبب لطمهٔ یا ضربهٔ یا حرکتی عنیفه یا صیحهٔ شدیده علاج آن فصد وحجامت کنند
وشراب عناب وترنجبین خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ونقوع آن کنند
وقطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی وشیر دختران در چشم چکانند
وروغن گل وسفیدهٔ تخم مرغ نیز شاید ودر ابتدا امیشا وگل ارمنی وفوفل بر
حوالی چشم ضماد کنند ودر انتها اکلیل الملک وبنج مهک ودم الاخوین وزعفران
وزردهٔ بیضه با روغن گل ضماد سازند واگر طرفه بسبب مدتی حادث
شود از گوشت وشیرینی احتراز کنند وشراب بنفشه وسقمونیا یا مطبوخ
هلیله کنند وشیافها پاره بکشند صفت آن اسفیداج مغسول دو درم
انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم افیون نیم درم سحق کنند
وشیاف کنند ودر وقت حاجت بآب بسایند ومیکشند ظفره زیادتی
بود که از کنج چشم ظاهر شود ومنتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد وعلاج
آن در ابتدا فصد قیفال باشد وتنقیه بحب ایارج وایارج جالینوس کنند واز

لینات

لینات ودسومات ومولدات بلغم احتراز کنند وشیاف باسلیقون وقیصر
وروشنایی در چشم کشند واگر در ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط بود
پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد وبتدریج زاید شود وسبب آن
امتلای عروق چشم باشد از خون غلیظ حکه وسیلان رطوبت وضعف بصر
وظهور عروق بسیار در چشم واز روشنی وچراغ متاذی شود علاج عرق پیشانی
وعرق ماق کنند واحتراز از غبار ودود وجماع وطول سجود کنند وهر روز جلابی
از بنفشه ونیلوفر وعناب وترنجبین ونبات خورند وغذا بنوماش با
مغز بادام خورند وبعد از نضج این مطبوخ بپاشامند سنا گل بنفشه هر یک
پنج درم نیلوفر چهار درم هلیلهٔ زرد وسیاه وکابلی هر یک هفت درم تربد
خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم خیارچنبر ترنجبین هر یک ده درم
سقمونیای بریان کرده نیم دانگ بعد از انکه فرو گیرند وبر سر مطبوخ ریزند
وشیاف ملقد وباسلیقون ودینارجون وروشنایی چشم کشند
صفت آن روسختج وآن مس سوخته است پنج درم گاوزبان دو درم نو
شادر بورهٔ زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کنند وشیاف کنند ووقت

حاجت به آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض
لعط پاره باید کرد جرب عین خشونتی بود که در باطن جفن حادث شود علاج آن
فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر بار مد جرب
منضم شود ادویه حاره استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند
و جفن باز گردانند و بشکر جرب میکنند تا خون ازو پاید و ادویه حاره برو افشانند
و شیاف ابیض و شیاف انار بر چشم کشند قروح عین سبب آن ماده بد بود و
علامت آن وجع یا خشن و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و
تنقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و غذا نبوش
با مغز بادام و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند و شیح
سوخته و سادج بشویند و بسایند و در و ر سازند حکه عین سوزش چشم
بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتفاع بخارات بود علاج آن اگر علامات امتلا
ظاهر شود فصد کنند و تنقیه طبیعت بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل دار فلفل
هر یک درمی زعفران چار درم حضض شش درم سنبل چار درم کافور دانگی بکوبند
و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا باشد توتیا و غوره بکشند و کاشنی بکوبند

و باروغن

و باروغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از رطوبتی باشد که در بیضه عینیه ریزد
و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که عارض
شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخیل پشه و موی
و شعاعات مختلف کنند علاج هر روز جلابی از رازیانه و بالنکو و بیخ مهک
و گلقند باشد و غذا نخود آب و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب قوقایا
کنند و از اطعمه بارده و بقول فواکه و جماع و شراب محترز باشد و شیاف
مرارات و باسلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف تیز مفید بود و شحم حنظل
یکمثقال فرسون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم و نیم زهره بره ده درم و نیم
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع بصر کند انرا بغیر از قدح علاجی
نباشد جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت
آن بود علاج ترطیب و ترتیب دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه
لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوه ها یخ و انگور مناسب بود و برود غوره هم در
چشم کشند عشا آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخاری غلیظ باشد
که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و بروز بواسطه حرکت و ضوء

آفتاب آن بخارات لطیف گرداند و ابصار حاصل شود علاج هر روز جلابی
از رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند
و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد از نضج شقیقه بحب ایاره و قوقایا کنند
و عطسه آرند و بوییدن کندش و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خسک
بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت آن مشک
زعفران زهره کبک بشوط متساوی سحق کنند و به آب رازیانه شیاف سازند
و بوقت حاجت با آب بسایند و در چشم چکانند بیاض عین باشد که در طبقه قرنیه
حادث شود و اگر آن بعد از قرحه و جدری و آبله بود علاج شقیقه دماغ بحب ایاره و حب
بنفشه و ایارهٔ جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام و بعد از
حمام مفید بود صفت آن زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یک درم
سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند صفت آن
سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زنجار نمک اندرانی هر یک درمی
کوفته و سحق کرده با آب رازیانهٔ تر یا سداب شیاف کنند و در وقت حاجت بجو
شانند و شیاف را در آن حل کرده در چشم چکانند و صبیان را بعد از

ذرود

رمد بواسطهٔ التصاق جفن و ریختن مواد که بچشم حادث شود و بسبب عدم
تحلیل ممکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر
دم الاخوین کحل اقلیمیا قصه متساوی بکوبند و به آب رازیانه شیاف
سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطهٔ مادهٔ غلیظ الحاله
که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث گردد علاج
اول شقیقهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس
گلاب و آب تورک بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند شرناق شحمی زاید
شود که در جفن اعلی حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند
و نمک و زیره در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بدان نهند تا بقیتی که باشد
بگدازد و بعد از آن بادویه ملطفه علاج کنند برده رطوبتی بود که در باطن جفن
منحی شود ابر با اندروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون
آورند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشعار و اجفان متعفن شود
حادث گردد علاج آن اول شقیقهٔ بدن و دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و مویی را
که باز گونه شده باشد بنشیرهٔ انجیر با خون صفدع یا بخون قراد سگ

سف را طلا کنند و زهرهٔ خارپشت و خون کبوتر با جندبیدستر مفید بود یا موی
برکنند و بسوزنی که گرد موضع موی داغ کنند و اگر یکموی یا دو موی پیش نباشد
یا مویهای دیگر بدو دوسانند با سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی
را در سوراخ سوزن کشند و بطریق ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود
علاج بهتر از تشمیر و انجان باشد که بعضی از پوست جفن بکنند و بعد از ان بهم
بدوزند تا پوست کشیده شود و موی بازطرف خارج آید بعد از ان صدف سوخته
و مصطکی و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر یا ما سلیقون و روشنایی
مفید بود انتثار اشفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود و علامت
آن حمرت و صلابت جفن باشد تنقیهٔ دماغ کنند و بعد از ان تدهین سر بروغن بنفشه
و کدو و بنفشه و اغذیهٔ مرطبه مثل ماش و اسفاناج و کدو خورند و انتشار
بعد از مرض حاره و استفراغ بسیار واقع شود و استفراغ نباید کرد و بحرارت
اکتحال مناسب باشد دوایی که منبت اشفار بود نی و شیح و استهٔ خرما دود کنند و لاجورد
هر یک دو درم سنبل حب بلسان هر یک درمی حجر لاجورد چهار درم سحق کنند و بمیل
در اشفار بکشند قمل اشفار جانوری بود که از رطوبات عفینه در اشفار حادث

شود

شود علاج تنقیهٔ دماغ کنند با یارهٔ فوقایا و اجفان از آب نمک بشویند و شب
بمانی بار زنبق مغسول با حیا و نمک بکار دارند و از امتلا و غذای شب احتراز کنند
و استحمام در حالت خلو معده مفید بود خیالات اشکال و الوان مختلف بود
که احساس کند و شاید که آن بسبب حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند
و علامت آن سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر آن با اغذیهٔ غلیظه کنند و گاه باشد
که تخیل استوا از دود کند که آن پیش چشم برآید و سبب آن خلطی سوداوی بود
که در شریان حادث شده باشد علاج آن تنقیهٔ دماغ بود بحب ذهب و حب
ایاره و بعد از ان اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید باشد حول
کژ شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نشود و اگر عارضی بود بسبب آن تشنج
بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود و طبقهٔ صلب را جذب کند و آن اگر بواسطهٔ
یبوستی بود که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاره و حرارت شدید
حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه
و خشخاش بود و غذا بنوماش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناج و کدو و روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند

وبر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه و دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی
بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت و نرگس و
بنفشه و برگ بید و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر در طفولیت از همیات شیر دادن
و خوابانیدن بود تکلیف طفل کند یا بطرفی بجهتی خلاف آن کنند و از ادویهٔ مبخره
و مخففه احتراز کنند و پردهٔ در برابر چشم او بندند که در برابر عین سوراخ چنان
کرده بود که او را نظر راست باید کرد تا باز حال خود رود **باب سوم**
در علاج گوش و امراض آن حافظ صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظه و مبخرات
و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نماید و روغن نسرین
در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک گوش پاک کنند تا جمع نگردد
که منجر شود و هر سال تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات مناسب بود **وجع**
اذن اگر از غلبهٔ خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب
بنفشه و عناب و ترنجبین خورند و بنفشه بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند و آب برک
و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و شراب غوره و خل خمر در گوش
چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بنگ و بوستان

افروز طلا کنند و اگر علامت از غلبهٔ صفرا ظاهر بود استعمال مبردات مذکوره
کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبهٔ افیون در روغن گل بگذارند و در گوش چکانند
و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند
و غرغره بسکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ
در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش تیر شاید و گلقند و رازیانه و شراب
بالنگو خورند و اگر علامات سودا ظاهر بود تنقیه بحب افتیمون و اصطیخیقون
کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان در سر دوشند و
اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل پیشانی و قلق و اضطراب
و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و شراب نیلوفر و بنفشه و عناب
خورند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ
فواکه یا نقوع آن ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند
و در گوش چکانند و روباه ترک و صندل و کشنیز در حوالی چشم چکانند
و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک
ده درم با هم بسایند و آب روباه ترک و کشنیز و روغن بنفشه ضماد کنند

واگر بتحلیل رود علامات جمع شدن مدت وفتح ظاهر شود ولعاب حلبه وبزرگ
ومرو وشیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد ومتفتح شود وبعد ازان فتیلهٔ
از کتان به انزروت بیالایند ودر گوش نهند تا ماده پاک شود واگر بسبب طول
کرجه ومواد عفنه کرم متولد شود وعلامت آن احساس حرکت وخارش بود آب
درمنه ومرزنجوش با آب ورق شفتالو یا بوره وسرکه با آب شحم حنظل بپزد
ودر گوش چکانند بعد ازان فتیلهٔ از پشم به پیچند ودر گوش میگردانند
وسعی کنند که عطسه آید واگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ بود اگر بشرکت
معده بود وعلامت آن غثیان وسیلان ولعاب وصداع بود علاج تنقیهٔ معده
کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ یا فواکه وادهان حاره در گوش چکانند واگر بشرکت
دماغ کند بجهها وابارهها واکلیل الملک وورق غار وبرنجاسف ومرزنجوش
بجوشانند وبخار آن فرو دارند وثفل آن ضماد کنند واگر درد گوش بسبب
باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند وروغن مرزنجوش وبا
بونه در گوش چکانند وسر گرم دارند وگوش بخار شلغم پخته وخردل وبابونه وخشخاش
مذکوره فرو دارند صمم گرانی گوش اگر مولودی بود یا در پیری بود یا بسبب ضربه

وسقط

وسقطه بود که موجب هتک عصبهٔ سمع شود علاج نباشد واگر غلبهٔ صفرا بود
چنانکه در حمیات حاره حادث میشود علاج هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی
یا ترنجبین جلاب سازند عناب ده عدد واجاص ده عدد وبنفشه سه درم وترنجبین
ده درم شربت سازند وغذا تمر هندی والوچه خورند واگر تب باشد با خواب اسهال طبیعت
کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله با نیم دانگ سقمونیای بریان کرده وروغن گل
در گوش چکانند با آب انار یا پوست افشرده بجوشانند وبچکانند واگر بسبب غلبهٔ
بلغم بود علامت آن ثقل سر وبلادت حواس وکثرت خواب بود علاج هر روز
جلابی از انیسون وبیخ بهک وگلنجبین خورند وغذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه
وبعد از نضج شقیقه حب ایاره وقوقایا کنند وروغن مغز زردآلو تلخ وبادام تلخ وسداب
در گوش چکانند یا زهرهٔ کلنگ [illegible] آب مرزنجوش وشحم حنظل با انجیر وخردل بکوبند وفتیلهٔ
بسازند ودر گوش نهند واگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن
روی وپیسی وغور عین باشد واین نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط
حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه وشیر زنان واغذیهٔ لطیف
مرطبه مثل شوماش وکدو وگوشت بزغاله وروغن بنفشه وکدو در گوش چکانند

واکر صمم بواسطهٔ اجتماع ونفخ بود آنرا برابر آفتاب بتوان دید علاج آن آنست که آلتی
که برای آن کارست پاک کنند وبعد از آن روغن بادام وشیر زنان بچکانند وبامداد
بحمام روند وکوش در ناوهٔ کرم نهند تا بیرون آید **طنین و دوی** آواز کوش را آنچه
باریک وحار باشد طنین کویند وآنچه نرم وغلیظ بود دوی وحدوث آن اکر بسبب
ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد وعدم ثقل بود وکاهی ساکن بود وکاهی اشتداد
کند واکر بسبب فضلاتی بود که بکوش ریزد بواسطهٔ امتلاء دماغ علامت آن ثقل
وتمدد ودوام طنین علاج جلابی از زرازیانه وبیخ مهک وانیسون وکلقند بخورند وغذا
نخود آب بازیره ودارچینی وزعفران وبرک شبت وروغن قسط وسوسن وخیری
درکوش چکانند با آب ترب باشونیز وجندبیدستر بخایند وبابونه وشبت واکلیل الملک
ونرجس وورق غار وترب ومرزنجوش وبرنجاسف بجوشند وکوش ببخار آن دارند
وادمان حمام مفید بود وآنچه از امتلای دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج واسطیخقون
باید کرد بعد از استعمال نطولات وبخورات واکر بسبب یبوست وخلو بدن باشد
علامت آن آنست که در کرسنکی زاید شود ودر سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ
بود بادمان حمام وتناول اغذیهٔ مرطبه ومالیدن شیر زنان وروغن بنفشه واکر بسبب

ضعف بود چنانکه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض ولیمو وسیب وآب
کوشت مطیب واستعمال مشمومات معتدله شیافی که دوا ثقل شحم حنظل یک درم — کوش را کر کنند
بوره ناتخواه نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هریک درمی ونیم عصارهٔ افسنتین
قسط فرفیون هریک دانکی کوفته وبیخته بزهرهٔ کاو سرشته شیاف سازند
وبوقت حاجت بکار برند مقدار عدسی با روغن بادام در کوش چکانند **قروح اذن**
اکر جمده در کوش رود علامت احساس حرکت بود علاج آب ورق شفتالو یا صبر
با آب کرم حل کنند وبا آب پودنه وکبر وافسنتین وشبح وعسل وقسط در کوش چکانند
تا بمیرد وسعی کنند که بیرون آورند بعطسه آوردن یا بآلات مخصوصه واکر آب در کوش
رود علامت او آنست که بعد از حمام وشنا کردن واقع شود وبا آن وجعی باشد
پس اکر بتحریک سر وبرجستن بیرون نیاید چوب شبت یا از زیانه یا چوب حصیر در کوش کنند
وطرفی که بیرون باشد پارهٔ پنبه در آن بپیچند وبروغن چرب کنند وبرافروزند تا
آب بیرون آید یا فتیلهٔ از پشم یا پنبه بر سر چوبی کنند وکرد در کوش میکردانند
بر چینند واکر آب واکر آب کرم در کوش وصفه باشد سرکه با روغن کرم در کوش
چکانند اکر بو باشد شیاف مامیثا یا سرکه یا آب غوره وعسل در کوش

چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن بود قطران بچکانند
انفجار دم اگر خون بطریق بحران از گوش بیرون رود حبس نباید کرد مگر وقتی
که ضعف آورد و اگر بسبب انشقاق عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه رود اندکی
کافور در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل با مامیثا یا اقاقیا
یا آب انار و مرجوشانیده یا آب کندنا و سرکه و اندکی کافور **حکهٔ گوش**
اگر گوش خارد اندکی آب افسنتین با روغن گل با افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند

باب چهارم در امراض بینی و علاج آن

خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در
بطن مقدم دماغ ممکن بود علاج هر صباح جلابی از انیسون و بیخ مهک خورند و غذا نخود
آب با شیرهٔ خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه
استعمال عطریات کنند مثل کندش و شونیز و فلفل و مشک و اگر بسرکه بجوشانند
و در شیشه کنند و بینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند
و در بینی کشند بعد از آن که دهن پر آب کرده باشد مفید بود و اگر از اینها وجعی یا حرقتی
حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز سوخته با آب مرزنجوش و فودنه

چشم را نافع بود **نتن انف** بسبب عفونت اخلاطی بود که در مصفاجمع باشد
علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه و
بادروج بکوبند و در بینی چکانند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و شراب
ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و قرنفل بکوبند و با آب فودنه یا مورد بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند **قروح انف** اگر ریش آن تر بود فصد قیفال کنند
و بحب بنفشه و مطبوخ فواکه تنقیه کنند و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر
یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و در بینی نهند و فتیله را
بموم روغن بنفشه و مغز ساق کاو و لعاب بهدانه ملوث کنند و در بینی نهند
و از گوشت و شیرینی و منجات احتراز نمایند و اگر بحرقهٔ کهنه و سرکه بینی
بشویند و حرق سفید و فلفل بکوبند و در دمند مفید باشد **بواسیر انف** گوشتی
زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند علاج فصد و حجامت و تلیین
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند
و با آب سرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم و زنجار نیم درم
سحق کنند و بدمند و اگر با اینها زایل نشود قطع کنند **جفاف انف** خشکی بینی که در حمیات

حادث شود بسبب یبوستی بود که بدماغ غالب بود یا خلطی لزج که بواسطهٔ حرارت
خشک شود و این را بدان بدانند که احیانا دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند
بروغن بنفشه و کدو و از مخنقات و منخرات کنند رعاف اگر خون از بینی بسبب
بحران بود در دوری یا جوری قطع نباید کرد مگر که از افراط آن غالب شود و اگر بسبب
حدت خون آید علت او آنست که اندک اندک آید نیک بود علاج شراب بنفشه
و عناب خورند و آب برف بر سر آن ریزند و استنشاق به آب کشنیز کنند و گل ارمنی
با سرکه در سر طلا کنند و عصارهٔ بادروج و کشنیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین
خر نیز مفید بود فتیله بمداد تر کنند و بمازو و بشت و گلنار و نشاسته و صمغ عربی
سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهرو کاغذ و صدف و شاخ گاو کوهی
و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب علت خون باشد
علامت آن آنست که بغلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال و محجمه بر دوش و مراق
نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کنند و در بینی
نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و ورق انگور و بید و خشخاش
و زاج محترق همه بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار

محرق بخل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و باجوراب بندند و اشنین را میکشد
فتیله افیون دانگی غبار آسیا و مازو و گلنار هر یک نیم درم بکوبند و به آب
سرگین خر بسرشند و بنسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست
آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد
طلا کنند

باب بیستم در امراض دهان و لب و زبان و علاج آن کما ینبغی

از آن جمله قلاعست
و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حمرت
و حرارت و برآمدن بود علاج فصد قیفال یا چهار رگ و آب انار بن با ترنجبین
و نبات مفید باشد و غذا بنوماش و مغز بادام یا آلوی گیلی یا تمر هندی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و همه روزه دهن را بسرکه و گلاب
بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و نشاسته و تخم توذری و تخم کاهو
و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند
و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه و اگر قلاع از بلغم مالح پیدا شود علامت
آن سپیدی زبان و قلت عطش و وجع باشد علاج گلقند و رازیانه و بیخ کهک

جلاب سازند و بنفشه بجب صبر و ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و بیران
وتخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ماده سودا بود علامت آن
سواد لسان ولذع و خفاف آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه بجب افتیمون
ومطبوخ آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر
زبان و دهن مالند و در ابتدای مرض سماق و گل نار و مازو در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و بآخر ابخره و شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر ابن شراب متعفن شود
و ازان منی حادث شود ابهل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند

و [illegible] و بابونه و [illegible] در سرکه بجوشانند و اکلیل الملک و مضمضه کنند

بخر کند دهن اگر حرارت معده باشد علامتش آن بود که چون اطعمه بارد خورد ساکن
شود و در حلق معده راند علاج آب انارین یا تمر هندی با نبات و ترنجبین با آب خیار
کدو و یا سکنجبین و یا نقوع فواکه خورند و غذا سماقبا و غوره با انار خورند و معده را خالی
بگذارند و از میوه ها زرد آلو و شفتالو و امرود و خیار کدو خورند حبی
نافع سعد اذخر سنبل عود گل نار صندل سفید پوست ترنج رایک قاقله متساوی
بکوبند و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در دهن گیرند و اگر بخر

بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده باشد آن کثرت براق و بی طعمی دهن بود
و در حلاوت و امتلا یکسان باشد علاج در هفته دوبار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم
خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد ازان قند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند
و اگر احتیاج باشد بجب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات اجتناب
نمایند و احیانا اطریفل کشنیزی یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی و
قاقله و قرنفل نخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل بسرشند و حب
سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان بود فصد چهار رگ یا قیفال
کنند و عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب
نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و مورد و مازو و گل نار بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گل نار و گل سرخ و سعد و کرویا و درونج و رامک و عود
و مصطکی و فوفل و سکر و قرنفل و هلیله زرد هر یک پنج درم مشک و کافور هر یک دانگی
بکوبند و در بن دندان ریزند و اگر بسبب آکله یا کل اسنان بود علاج آن کنند آکله
همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و او را رایحه کریهه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت
بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره نازاید شود و بعد ازان فلدیفون

با اقاقیا استعمال کنند و باسیب قی علاج همچون علاج قلا بود سیلان لعاب رقیق آب
از دهن در خواب یا غیره اگر حرارت و رطوبت بود علامت آن باشد که در خلوه معده
پیش بود علاج آن شراب سیب و به و ریباس بود و با آب ورق سیب و به مضمضه کنند
و کاشنی ناشسته با نمک بخورد و اگر علامت غلبهٔ خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب
برودت و رطوبت بود علامت آن غلبهٔ بلغم باشد علاج آن تنقیهٔ معده به قی
کنند و اطریفل و کلقند و رازیانه و کوارش مصطکی و عود تناول کنند و قلایا اغذیه که در آن
چندان رطوبتی نباشد تا توابل خورند و نان و عسل تر مفید بود و از فواکه رطبه و بقول
بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن مالند و اگر
در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود و علاج گفته شود در امراض امعا
اورام لسان ورم زبان اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب
بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن با ترنجبین و شیرخشت
با حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع باشد و لهیب و عطش و صفرت
لون بود علاج آن شراب بنفشه و عناب انار ترش و یا ترنجبین و آب خیار با سکنجبین
و تلیین طبیعت به این مطبوخ سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب ده عدد پستان

پستان عدد بنفشه چهار درم نیلوفر تخم کاشنی هر یک سه درم هلیلهٔ زرد هفت درم پوست
ورق گل ورو باه تربک هر یک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیار چنبر
پانزده درم حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاشنی سه درم عناب ده دانه پستان
سی عدد سبوس خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته خیار چنبر پانزده درم
شکر سرخ ده درم روغن و آبکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو
قسم مضمضه با آب سماق و توت و نار مناسب بود با ده عدد عناب و عدس ورو باه
تربک هر یک پنج درم بجوشانند و به آب گشنیز و شراب توت پامیزند و مضمضه کنند
و اگر ورم بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج
هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کهک و کلقند و شقیقه راجب ایاره و حقنهار حار
کنند و شبت و بابونه در ماء العسل بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی
زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مضمضه به
شیر خر یا شیر بز با روغن بنفشه و کدو با لعاب بزرگ و حلبه و آب انجیر کنند و به طلی
و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند ثعلب
و استرخاء اللسان اگر بسبب غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه

علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله **شقوق لسان** علاج ترکیدن زبان
آنست که بنکو و به دانه و کثیرا در دهن کیرند و اغذیهٔ لزج مثل پاچه و هریسه خورند
اورام شفه علاج آن فصد قیفال و چهار رک بود و شراب بنفشه و عناب
خورد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و روباه تربک و فوفل و کل ناروورق
کل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب و کوشت و شیرینی احتراز
نمایند **قروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج
بران نهند یا مرداسنک و مازو بکوبند با موم روغن بیامیزند و بر و نهند **لوآسیر**
شفه آنست که لب سطبر بود و در میان آن شقی بود و کاه باشد که بران شیرد
همچون توت پیدا شود علاج او آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ
افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و آنچه رنک او بسیاهی زند به نیشتر
تا خون بیاید و بنمک بمالند و بعد از آن محللات با قابضات طلا کنند **انشقاق**
شفه لب ترکنده را بلعاب کثیرا و به دانه طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود
چون قطع میکند درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط کرم کنند و شاخ
کاو کوهی با او بیامیزند و طلا کنند و پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بران نهند

بآب غوره و تفاح اذخر و اکر بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست
که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و اکثر لعاب فرود آید و بغتتا حادث شود علاج آن
تنقیهٔ بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه بوج در سرکه عنصل
جوشانیده با کبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبح و شام در زیر
کوید زبان او را بعسل و نمک بمالند **بطلان ذوق** کاه باشد که حس ذوق ناقص شود
یا باطل کردد چنانکه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبتی بود که
بعصبهای زبان و حنک ریزد علاج آن تنقیهٔ دماغ باشد با یارج فیقرا و حب قوقایا
و غرغره و مضمضه بسرکه و مویزج و عاقرقرحا و کاه باشد که حس ذوق فاسد کردد
چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ احساس کند دلالت غلبهٔ دم کند یا شور یا ترش
احساس کند دلالت بلغم کند علاج آن تنقیهٔ بدن باشد از خلط و غرغره بچیزی که منافی
بود **جفاف لسان** اکر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود لعاب بنکو و به دانه
بمالند و مضمضه کنند بآب نورک و خیار کدو و اکر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین
لعوق کنند و کاه باشد که بسبب بخارات حریقه زبان خنک منتشر شود چنانچه چون
بخرقه بمالند از ان پوست سفید تنک همچون پوست پیاز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد

علاج آن

مفید بود باب ششم در امراض اسنان ولثه

وعلاج آن بر حافظ صحت اسنان لازمست که از فساد طعام وشراب در معده اجتناب
نمایند واز کثرت قی وخاییدن چیزها وسده وحلوا وکلاکشکن وقرص سکنجبین احتراز
کنند وکند تا از آب سرد در عقب طعام گرم واز چیزها سخت ترش احتراز کند وکند تا
وچیزهای سخت مثل بادام وگردکان بدندان گرفتن واستعمال مسواک کند وبهترین مسواک
چوب اراک وزیتونست ووقت خواب روغن گل یا ناردین بحسب مزاج بمالند در دندان
ووقتها بعسل ونمک دندان بمالند ورم لثه اگر بسبب ماده حار باشد علامات
آن حمرت لهب وضربان بود علاج فصد قیفال وچهار رگ بزنند وشراب بنفشه
وعناب باشراب اجاص یا آب انار ترش یا نبات وترنجبین خورد وغدا تمر هندی
با آلوی کیلی خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کند وبسرکه وگلاب وآب
لهناق(?) مضمضه کنند وگلنار وجوز السرو ونار ترش وطباشیر وورق گل وطراثیث
دو قبل متساوی بکوبند وبر لثات ریزند واز گوشت وشیرینی احتراز نمایند وبانار
مزوامرود وسیب وشفتالو شغل کنند برقه وحمه(?) لثه علاج آن همچون علاج قلاع باشد
واگر متعفن باشد فلدیفون بران بزنند تا گوشت رسیده زایل شود ولثه دانیک بماند

پس گلنار

پس گل نار ومازو وسماق وجوز السرو در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند
واگر ناسور گردد وبه نشود داغ کنند واگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند
وسرکه بدان ریزند واگر گوشت لثه کم شود کندر وزراوند مدحرج وخون سیاوشان
وکرسنه وبیخ نهک بکوبند وبسرکه عنصل بسرشند وبدان نهند وجع اسنان اگر
سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید وضربان وعلامات اشیاء بارده
ساکن شود علاج فصد قیفال وچهار رگ بود وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
با هلیله بشراب عناب وتمر هندی ونبات خورند وغدا حموضات با بنوماش
با مغز بادام باشد واز گوشت وشیرینی احتراز کند وسرکه وگلاب در دهن
نگاه دارد واگر وجع محکم بود اندکی کافور وسرکه وگلاب بیامیزند وآب کاهو
وخیار وکشنیز وتورگ(?) بگیرند وباندکی از آن مضمضه کنند واگر وجع از
سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود وسکون آن بملاقات چیزهای
گرم شود علاج گلقند وراز یانه خورد ونخود آب بادارچینی وسعتر وفودنه
وتنقیه دماغ بحب ایارج ومطبوخ ترید کند وعاقرقرحا وبیخ کبر وروباه ترک(?)
در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند وزنجبیل وفلفل وعاقرقرحا وسبطرج

در دهن گیرند و بدان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها
ساکن نشود و لثه شوره باشد قطع کند و زنجبیل اگر در سرکه پرورده باشد بر دندان
نهد یا سوفالس و سیر و انجره با هوع باهم بیامیزند و بدان نهند یا عاقرقرحا در شیشه
کند و سرکه بدان ریزد و هفته در سرگین اسپ پنهان کند و بعد ازان پاره ازان
عاقرقرحا بر دندان نهد یا پیه صفدع بحری بران نهد که بریزد یا منقلع شود
امّا باید که استعمال این ادویه چنان کند که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد
و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت آن آنست که بعد از اغذیهٔ غلیظه
و امتلاء معده زایل شود علاج شقیهٔ معده به قی کند و اطریفل و گوارش عود
و مصطکی خورد و از امتلا و غذای شب احتراز نماید و اگر بسبب کرم باشد که در و
متولد شود دندان ابخار سیر و تخم گندنا و تخم ترب و پیه بز برند که کرم بیرون آید

تحرک اسنان

سقوط و تحرک باشد که عارض دندان شود و اگر بسبب مضغ چیزهای ترش یا
قابض او را علاج تسخین دندان بود بخاییدن و مالیدن سعتر و بادروج و نمک
و عسل و تلستن بخاییدن تورک و مغز بادام شیرین و اگر بسبب بلغم یا سودا
بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیهٔ معده و بعد ازان استعمال این

ادویه **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد
و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه راست گرداند گل نار و سماق و ورق گل و جفت
بلوط و شب یمانی و سعد و طرانیس و فوفل و گزنازج و صندل و رامک و هلیله
زرد و دانه مورد و مجموع یا بعضی ازان بکوبند و بشب در بن دندان ریزند و
بامداد بسرکه و عسل و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشند و
بدان مضمضه کنند **اکله و تعفن اسنان** پوسیده شدن و ریزیده شدن دندانها
بسبب رطوبتی ردیه باشد که دران متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان
و استیلای پوست بود علاج قسم اوّل شقیهٔ دماغ بحبها و ارباها و گل نار و مورد
شب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بدان نهند و علاج
قسم دوم ترطیب دماغ بتدهین و تناول اغذیهٔ مرطبه و لعاب بکو و شیر خوردن
بنفشه با روغن و سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بران نهند **تغیر لون اسنان** اگر دندان
سبز شود یا سیاه سبب روده که در جوهر آن نفوذ کند علاج تنقیه کند و بیخ کبر و راز یانه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ مرغ
مجموع سوخته با زبد البحر هر یک سه درم ساده نیم درم با هم بسایند و بر دندان مالند

ومضمضه بسرکه وروباه تربک کنند **حفر اسنان** جسمی باشد شبیه بسفال که در
بن دندان متحجر شود وآن بسبب بخارات معده باشد علاج تنقیه معده بقی کنند وتلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله ومحللات مثل زبد البحر وخاکستر صدف ونمک
بمالند ومسواک کنند وآنچه غلیظ باشد به آهن از دندان جدا کنند **حکة الاسنان**
خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف وتناول اشیاء حریفه حادث شود علاج
تورک باشیر تخم آن باخیار کدو یا سکنجبین یا شراب نارنج خورد وبنوماش بامرغ
وگوشت بزغاله خورد یا جلابی از عناب واجاص وتخم کاشنی ونبات وتنقیه
بمطبوخ فواکه یا هلیله ومحللات سرکه وگلاب وسکنجبین عسل مضمضه کنند
صریر الاسنان آنست که در خواب دندان بهم سایند واکثر صبیان ومشایخ وسوا را
حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج وقوقایا کنند وگردن بروغن خیری وزنبق چرب
کنند وکلقند ورازیانه وشراب بالنگو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد
رفتن آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت منبع نتوان کرد وتحمل چیزهای گرم
وسرد نباشد وآن بسبب برودت دماغ بود علاج کلقند ورازیانه یا جلابی
از رازیانه وبیخ کهک وگلنگبین خورند وتنقیه بحب صبر وایارج کنند ومغز جوز با

زرده بیضه یا عسل بریان کنند وبر دندان نهند وحب الغار وشب وزراوند
بکوبند وبر دندان بمالند وگاه باشد که بسبب حرارت باشد علامت او آنست که
دندان ملمس بروغن گل وپیه بمالند ولثه بغایت گرم بود وگوشتهای بن دندان
سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل وپیه مرغ وصندل واندکی کافور
بمالند وبقلة الحمقا بخایند **باب هفتم در امراض**
حلق از آن جمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس وبلع شود وی
وسبب آن تورم لوزتین وعضلات مری وحنجره باشد پس اگر ورم صفرا
بود علامت آن وجع شدید وخشکی وتلخی دهن وبیخوابی بود واگر دموی بود علامت
آن حمرت روی وزبان وطیب وضربان وامتلای بدن وحلاوت دهن بود
وغور زبان علاج آن هر دو نوع فصد قیفال وحجامت ساق ومیان شانه
باشد وشراب بنفشه ونیلوفر وعناب وغرغره بعناب وروباه تربک وتخم
کاشنی وآب کشنیز کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بدین حقنه سنا
هفت بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی کیلی وسیاه هریک پانزده عدد
سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاشنی سبوس وخطمی هریک کفی

ورق چغندر دسته خیار چنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد وآنکه
هر یک ده درم نمک نیم درم و پای شوره با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند
و خون سلحفات در حلق چکانند و ریسمانی که بدان حلق افعی گرفته باشند
در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی باشد علامت آن قلت وجع و تهیج روی و چشم
و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلاپی از بیخ مهک و گاوزبان و راز
یانه و نبات خورد و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای
حاره کنند و غرغره با آب کامه و ماء العسل با انجیر و تخم ترب و مویزج در عسل
بجوشانند و بدان غرغره کنند با سکنجبین عنصلی با آب ترب اگر سوداوی
بود علامت آن صلابت ورم و قلت نصاف و کمودت لون بود و علاج فصد باسلیق
و حجامت ساق و غرغره لبشیر و انجیر و تخم مرو و غذا چنانکه در بلغمی گفته شود و پای
شوره کنند و استعمال این حقنه نافع بود سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ
مهک هر یکی سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک
ترید هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد سپستان
دانه بیرون کرده ده درم بوره نیم درم شحم حنظل اگر مفید بود ذبحه ورمی حار بود

که در طرفی

که در طرفین حلقوم حادث شود سبب امتلاء و غلبه خون و گوشت و شراب و شیرینی
بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر بود و مانع
بلع و آواز شود علاج فصد قیفال و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت بود اعاده
فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب گشنیز
و روباه تربک و عدس بجوشانند و خیار چنبر در ان حل کرده بدان غرغره کنند
و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و تخم مرو کنند و چون منفجر کند تلیین بنقوع
فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیب بشور حلق اکثر از
ماده دم با صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و شورش بود در حالت
بلع خاصه بلع ترشیها علاج فصد قیفال و شراب بنفشه و عناب و لعاب
بهدانه با نبات و غذا کشکاب با روغن بادام خورد یا حریره از
نشاسته و سبوس با نشاسته بروغن بادام و قند و از آب سرد احتراز کنند سقوط اللهاة
افتادن لهاة بسبب خلطی باشد که بحنک و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت
آن حرقت و لیت و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند

وغرغره بشراب توت وآب انار وسرکه وکلاب واکر خلطی بارد بود علامت
آن کثرت لصاق وعدم وجع واسترخا زبان باشد علاج آن تلیین طبعت
بمطبوخ تربد وحب ایاره کنند وغرغره بابکامه وعاقرقرحا با تخم شبت وانکاره
ورازیانه در ماء العسل بجوشانند وغرغره کنند بحث بح صوت تغیر وکرفتکی
او اکر بسبب غلبهٔ خون باشد وعلامت او ظاهر بود فصد قیفال کنند وجلابی
از بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان شاول کنند وغدا جو آب یا حلیم
کندم خورند واکر بسبب امتلاء قصبهٔ ریه بود از نزلات دماغی علامت آن
خشونت قصبهٔ ریه ولذع مرود غدغه آن بود علاج شراب خشخاش وبنفشه وعناب
شاول کنند یا جلابی از بنفشه وعناب وبیخ مهک وکاوزبان خورند وتلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه واکر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیرهٔ تخم
تورک با تخم خیارین با آب خیار کد ویا شراب بنفشه ونیلوفر خورند وغدا بنوماش
با مغز بادام واسفاناج وبرگ خیارین خورد واکر بسبب هوای سرد حادث شود
جلابی از پرسیاوشان وبیخ مهک ورازیانه هریکی سه درم زعفران نیم درم بکوبند
وباشکر یا عسل بسرشند وحب سازند ودر دهان کیرند واکر بسبب رطوبتی باشد

که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود بر عدم خشونت رایم علاج کلقند
ورازیانه شاول کنند وبیخ رازیانه وبیخ مهک وشبت وانیسون در ماء العسل بجوشانند
وبدان غرغره کنند وزنجبیل پرورده بخورند واکر بسبب پوست قصبهٔ ریه باشد علامت
آن خشونت ووجع وصلابت وصغر نبض وصفار قاروره باشد واکثر آن از
غبار ودود حادث شود علاج آن شراب بنفشه ونیلوفر وکاوزبان با
لعاب بهدانه وبنکو خورد وغدا شیرهٔ کندم وتربد شیره خورند وروغن بنفشه در
سینه مالند واکر بسبب لین حادث شود که بعد از حرکت وسستی اساس تزول کند
وهوا سرد شراب بنفشه وعناب خورد وغدا بنوماش وبا قلا یا مغز بادام خورد
واکر محدث باشد فصد کنند وبحمام رود واکر بسبب صیحهٔ عظیم باشد علاج آن فصد
کنند وتخم خطمی وخیارین وبنفشه ونبات بجلاب بیارند وغدا باقلا آب یا حریره یا
حسو از شیرهٔ سبوس با نشاسته باشد وموم روغنی باشد ودر سینه بمالند واکر
بسبب شاول اشیاء حریفه بود شیرهٔ تخم تورک با نبات یا شراب انار عدب یا ترنجبین خورد
وغدا بنوماش یا اسفناج وپاچهٔ بزغاله خورد نفث دم خونی که از دهن بیرون
آید یا بتفل یا تنحنح یا قی اما شقل یا از لثات یا از حنک ولهات بود علاج آن غرغره

ومضمضه بود بقوابض مثل گل نار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل
اما سبب آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وجه و ثقل سر و علامت
غلبهٔ خون باشد فصد قیفال کند و حجامت نقره و غرغره بقوابض کند اما سبب آنست
که از قصبهٔ ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج گل نار و
قرص کهربا تناول کند و غرغره بقوابض کند و آنچه بسعال بیرون از ریه باشد بواسطه
انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی و خارجی علاج فصد باسلیق کند
و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار به آب
لسان الحمل و لعاب بنکو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال بود اما آنچه به قی
بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود **نشوب شوک و علوق
و عظام در حلق** یا استخوان گلو بگیرد علامت آن تعس خون رقیق بود علاج
او آنست که اگر تواند و ممکن باشد به کلبتین بگیرند و برفیق بیرون آرند و الا ریسمانی
دو تو کرده فرو برند و سر آن نگه دارند باشد که در آن پیچد و بیرون آورند یا لقمهٔ بزرگ
در ریسمانی بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو یا حریره و پالوده و چیزهای
مرتعمه بخورند و قی بکنند اما علق است از گرمی باشد که در آب بود اگر با آب فرو رود

اگر خار

در حلق آویزد غرغره کند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند
و آب افسنتین با سرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخسبند چندانکه عطش و کرب
غالب شود پس قطعهٔ یخ در دهن گیرند چنانکه آب آن فرو رود باشد که بواسطه
میل به آب بیرون آید و خونی که بعد از نهان از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگل نار
و توت و نار و سماق جوشانیده یا گل نار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در
حلق دمند و عرق مجنون و الله اعلم **باب هشتم**

در امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود
بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل
کنند و بیاشامند و غذا ابنو ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند یا حریره از [illegible]
و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا [illegible]
دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم نبات ده درم بجلاب بسازند و بنفشه
مربی و شراب بنفشه تناول کنند و اگر سبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ بیرون آید
علامت آن سعال بی نفث و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب

خشخاش لعق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و با لعاب
به دانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت
آن غرغره شبیه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه
درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم با شراب زوفا ده مثقال با آب گرم بخورند و بعد
از نضج تلیین کنند با مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد رازیانه تخم خیارین برسیاوشان تخم کاسنی بیخ مهک نیلوفر هر یک سه
درم خیارچنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه
فلفل فودنج بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند
و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن
سرعت نبض و حمرت وجه و عدم بود علاج لعاب بهیکو و به دانه بر سر شربتی از نبات
بیاشامند و شیرهٔ تخم تورک با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز در سینه
و سپستان و به دانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن
قلت عطش و شدت سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوای گرم یا حمام
ساکن شود علاج آن جلابی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد برسیاوشان و بیخ مهک

هر یک

هر یک سه درم خورد غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه خورند و سینه بروغن نسرین
و سوسن چرب کنند و اگر از یبوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت
نبض بود در ابتدا و بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج تخم خیارین
یا نبات و ترنجبین خورند با لعاب بهیکو و به دانه یا نبات غذا بنوماش با مغز بادام
و اسفاناج خورد و گوشت بزغاله و پاچه مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت
کند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در
قصبهٔ ریه ممکن باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز
جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و برسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی
تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصل لعق کنند و غذا نخود آب یا باقلا و مغز
بادام خورد و تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ بدن از خلطی که غالب بود و لعق عنصل
مفید بود و لعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام و مغز بادام رقیق و حلبه
بکوبند و بیخ زوفا بجوشانند یا جلابی از قند بقوام آورد و با هم بیامیزند و بلیسند
و اگر بسبب کار قلب بود علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامت سودا بود و علاج
آن فصد باسلیق و شراب گاوزبان و شراب انار عذب و تقویت قلب و تسکین

حرارت قلب کند و اگر پوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و دقت
صوت باشد علاج آن ترتیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و تربد
و بشیر و شیر خر ذات الریه ورم گرم باشد که در ریه پیدا شود پس اگر ماده دم باشد
علامت آن وطسه و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمرت عین و تشنگی و خشکی زبان
و سحرین و نبض عظیم موجی بود علاج در اول روز تا سه روز فصد باسلیق یا اکحل کند
و جلاب از نیلوفر و عناب و سپستان خورد و میانه روز نبات و عرق بیدنکو
و به دانه و روغن بنفشه تشرب کند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و
سپستان خورد و در پنجم یا هشتم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه
و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم خیار چنبر پانزده
درم و اگر احتیاج باشد در دهم باز تحریک کنند به این مطبوخ یا استعمال حقنه لینه
و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش علاج
آن همچون علاج دموی بود و در ترطیب و تبرید بیشتر باشد سل قرحه باشد
که در ریه حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات
الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق باشد و با آن سعال و ذبان

وحمرت وجه و نفس باشد و فرق میان خلط و ماده آنست که ماده در آب فرو نشیند
و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و آنرا
نتنی باشد علاج آن شراب بنفشه و خشخاش یا ترنجبین هر یک یک درم جلاب سازد و سر
طازا با سیا قطع کند و شکم شکافد و به آب نمک بشوید و به کشکاب پخته کند
و بخورد و اگر از ان کراهیتی باشد بجای آن پاچه بزغاله خورد و شیر زنان و شیر شتر
و شیر خر و شیر بز مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت
باید نمود و حمام نیز مناسب بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکند و بعد
از ان روغن بنفشه و کدو در بدن مالند و درین مرض گلنگبین تازه آورده اند
که با نان بخورد و شیره تخم تورک با شراب انار عذب خورند و اگر و اگر با آن نفث
دم باشد گل ارمنی نشاسته پنج نهک هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا
طباشیر هر یک شش درم کوفته و بیخته بلعاب به دانه بسرشند و دو درم از ان
تناول کنند لعوقی که این مرض را مفید افتد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه
و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام به دانه
هر یک دو درم مویز طایفی از دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده درم

مجموع بکوبند و با یکمن آب بجوشانند تا با نیمن آید و با قند نیمن بقوام آورند شربتی
ده درم باشد قرص منفعت گاوزبان ص پنج ثنگ کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هریک چهار
درم ورق گل پنج درم بادام تلخ خیار کدو و مغز تخم خیار هریک شش درم سرطان سوخته مغز تخم ص
بادام تلخ ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یکمثقال خورند
شرابی نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یکی آب نیشکر نیمن با هم
به آتشی نرم بقوام آورند و ده درم از آن بخورند و درین مرض چون چشم بگور رود و
رو تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد
و اسهال ذوبانی بسیار شود و تب ناده بافراط بود علامات مرگ بود ذات
الصدر ورمی باشد که در جایی که قاسم صدر است پیدا شود و از جانب قص باشد
و آنرا برسام گویند علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود
و مریض از فم معده تا سینه بحروضی الحس احساس کند و نظر بالا و شیب نتواند کرد و
به پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که در دهن حجاب از جانب
فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض وجعی در میان شانها احساس کند
و به پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشا مستبطن شود در جایی

که حاجز است

که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این ذات الجنب خالص باشد و در طرف
ایمن باشد و در ایسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد علامت آن تب دایم و ضیق
نفس و نفس متواتر و نبض سریع متساوی بود ورمی بود که در جانبی که بر اضلاع
ملتصقست و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد
بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و علاج این امراض
قرین یکدیگر بود پس اگر ماده دموی باشد علامت آن حمرت وجه و عظم نبض و
حرارت نفس علاج هر دو فرع فصد باسلیق از اول تا سیوم اما دموی در اول از
جانب مخالف وجع کنند و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعادت کنند
و در صفرا از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و
عناب و شیره خشخاش خورند یا ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب
و شیره خشخاش و تلیین کنند بعد از نضج باین مطبوخ سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر هریک
چهار درم تخم خطمی و تخم خیارین هریک دو درم تخم کاشنی سه درم سپستان بیست عدد
عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین چهار چیز هریکی پانزده درم میانه روز شربت
نبات و عرق بید و بنکو با عرق گل و مشک و درین مرض حقنه از مسهل اولی بود

وحقنهای لینه استعمال کند و موم روغن بادام و بنفشه و کتیرا و خطمی در آن موضع کمالند
حقنه نافع سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس خطمی جو نیم کوفته
هر یک کفی برگ چغندر دستهٔ عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارچنبر و ترنجبین
هر یک پانزده درم آبکامه و روغن کنجد هر یک ده درم و بعد از تنقیه و انحطاط مرض
تطلیه دماغ و تبرید باید کرد به شیرهٔ تخم تورک و خیار کدو و خیار و ترنجبین و شقل(?)
بشراب انار عذب و انار عذب و کاهو شاید خورد و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفاناخ
خورد و درین مرض آب سرد نباید خورد و اگر مادهٔ بلغمی بود و این کم واقع شود علامت
آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطء نبض و قلت عطش و کثرت بزاق
بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب سپستان و بیخ مهک و روباه تربک(?) و نبات
و ترنجبین خورد غذا جو و نخود و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم
بیخ مهک بیخ کاشنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر
ده عدد سپستان سی دانه ترنجبین ده درم خیارچنبر پانزده درم میانهٔ روز شربتی
از نبات و عرق بید و بنکو(?) و تخم ریحان و اگر مادهٔ سوداوی بود علامت آن سیاهی
و خشونت زبان و اختلال عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج

بلغمی

بلغمی بود و در و استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان
و ترنجبین و نبات خورند والله اعلم

باب نهم در امراض قلب و ثدی

سوء المزاجی بود که عارض قلب شود اگر حار باشد
علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه
و بهیت(?) و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی
با گلاب و عرق بید و کاشنی شربت کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک
نیز مفید بود غذا انار دانه با لیمو با زرشک خورند گشنیز خشک چار درم ورق
گل طباشیر درمی بکوبند و باده درم شراب سیب بخورند و صندل و گلاب در
سینه بمالند و در موضع بارده تزول(?) کنند و مفرح بارده شاول کنند و این مفرح نیز مفید
بود صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک دو درم گشنیز صندل
هر یک درمی تخم تورک تخم خیارین و خیار کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک
پنج درم لولوی ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته
و بیخته بشراب سیب بسرشند اخری تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان
هر یک پنج درم تخم تورک سه درم لولو بسد کهربا هر یک مثقال قاقله صغار طباشیر

هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر
هر یک دانگی بکوبند و با شیرهٔ قند بسرشند و شربتی از آن یک مثقال بود و اگر
سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطؤ و تفاوت
نبض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و صغر و بطی و تفاوت نفس
بد دلی و فزع بود و بهوای گرم راحت یابد علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند
غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلایا که در آن توابل باشد خورد و زعفران
و دارچینی بر سر طعامها ریزند و شقیقه بدن بکنند و دوالمشک حلو بمعجون و
مفرح خورند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی بهمن قرنفل مشک سنبل جوز بویا
کبابه قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته و بشیرهٔ قند یا عسل
بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نزار و نحافت بدن و صغر و تواتر
نبض بود علاج شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان و عرق گاوزبان و استحمام
و تدهین و تناول مفرحات معتدل معجون مفید بسد کهربا لولو زرشک
پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو هر یک ده درم بادروج
کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنجدرم بکوبند مشک عود عنبر

هر یک

هر یک درمی بسایند و با عسل کف گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج
رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت اسهال و نبض بطی و قاروره سفید
غلیظ علاج شراب بالنگو و گلقند غذا نخود آب با کبک یا تیهو با فلفل و
زعفران خورد و اگر علامت امتلا باشد شقیقه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود
معجون مصطکی عود دارچینی قرنفل مشک سنبل جوز بویا کبابه قاقله پوست
ترنج هلیله هر یک پنجدرم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی
با شراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع
مؤذی عارض قلب شود و اگر آن بسبب غلبهٔ دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد
باسلیق کنند و سکنجبین و شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض و رازیانه
با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامات غلبهٔ صفرا بود شربت مذکور و مفرحات
بارده خورد و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و
امرود و به نقل کنند و تخم کاهو و مغز تخم کدو هر یک سه درم زرشک
پنجدرم تورک تخم کاسنی دانهٔ حماض و کشنیز خشک طباشیر و صندل هر یک
دو درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی خورند و اگر خفقان بسبب غلبه

سودا بود علامت آن حبس نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیهٔ
بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله بعد از تنقیه دواء المسک
حلو خورد و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارد و اگر خفقان بسبب کثرت
صوم و استفراغ و برق دم و ریاضت باشد اغذیهٔ جیدت الکیموس تناول کند
و میل با آسایش و شم و حمام و مسمنات کند مسمن نشاسته آرد برنج و
نخود هر یک شصت درم شحم تورک مغز بادام فستق هر یک هشت درم
تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر
بامداد بیست درم خورد و ترسه و عصید و شیر و شکر خورند و خفقان که بشرکت معده
نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بداند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد
معده را بقی پاک کند و کوارش مصطکی و عود و مفرحات حار تناول کند و اگر
بسبب صفرا باشد که در معده ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی
و بیخ نهک و نبات خورد و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند افتیمون شاهتره سنا
هر یک درمی هلیلهٔ زرد ورق گل لاجورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و بآب بالنگو
بسرشند و بلع کنند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان

تشرب کند

تشرب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی برانند و جلابی از بالنگو
و بیخ نهک و گاوزبان و نبات خورند و تنقیه باین حب کنند تربد سفید افتیمون
حاشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیای بریان کرده نیم
دانگ ملح نفطی و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول کنند

غشی

حالتی باشد که مجموع حواس معطل ماند و این بواسطهٔ ضعف قلب بود و اجتماع
روح در وی با استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا مادهٔ بود که خانق
روح بود همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده در
حالت تخمه حادث میشود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز
تابع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع و اعراض و نبض صغیر ضعیف
و صفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب بر روی زنند و بو
بهای خوش بویند و اطراف را بجب بمالند و تحریک کنند و چون افاقت کنند
شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر بسبب وجع بود تسکین آن کنند و
اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه

گفته شود و مقویات قلب استعمال کنند **ضغط قلب** علتی باشد که چنان
احساس کند که دل وی فشارند و در عقب آن غشی خفیف حادث شود و از دهن
لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب
آن و بعد از آن تقویت قلب با شربت و مفرحات و تریاقات کنند

ورم پستان اگر از مواد دیگر بود علاجش در باب اورام گفته شود
و اگر بواسطه آن بود که شیر در پستان شود علامت آن انتفاخ و صلابت
و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بدان
نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و مغاث با آب کشنیز و آب
تورک و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند اگر وجع ساکن بود محللات ضماد سازند
و اگر جمع شود بمنضجات استعمال کنند و بعد از ان منخف را گرداند **قلت لبن**
اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیهٔ کثیر الغذا باید
کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا آنکه خلطی در او غالب شود اگر صفرا با و غالب شده
باشد علامت آن صفرت و عدت و دقت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت
آن کدورت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج

باشربه

باشربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیاری شیر و ریختن آن اگر
بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را بگل و مرداسنج
و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند

باب دهم

در امراض معده و علاج آن سوء المزاجی که عارض معده میشود
یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر صفرا بود علامت آن کرب و تشنگی
و صفرت زبان و تلخی دهن بود علاج آن تنقیه معده کنند یا آنکه سکنجبین
و آب گرم بیاشامند یا آب تخم شبت و ترب و بیخ کهک بجوشانند و اندکی عسل
و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و هر روز جلابی از بنفشه و اجاص
و بیخ کهک و ترنجبین و نبات خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن
بکنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین و منبه کنند
و این سفوف مفید بود صندل احمر ورق گل ده درم طباشیر ده درم هلیله زرد
سماق هر یک سه درم مصطکی یکدرم راسک نیم درم همه را بکوبند و با دو مثل ادویه قند
بیامیزند و با سه درم گلاب بخورد و اگر ماده بلغم باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه
و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت

وسیلان لعاب وبیاض لون وقاروره ورطو ولین نبض بود ومیل باغذیه
واطعمهٔ حریقه ومالحه باشد علاج اوّلا قی کند ومعده پاک کند بعد ازان هر روز
جلابی از انیسون وبیخ مهک وبالنکو وکلقند خورند وغدا نخود آب با شیرهٔ
خشک دانه وفلفل ودارچینی وزعفران دران کنند وقلایا مبرزهٔ منولیه نیز
مفید بود وبعد از نضج شقیقه بحب ایاره وایارهٔ جالینوس ولوغاذیا کنند یا
بحبهای حاره ومعده بروغن زنبق وخیری ومصطکی بمالند وکوارش کندر
وزنجبیل خورد واکر مادهٔ سودا بود علامت آن حرقت معده وکثرت اشتها
وضعف هضم وکثرت نفخ وترشی دهن وغلظ وسواد قاروره وبطو وصغر نبض
ودقی ترش وخشکی دهن وتشنگی بود وطحال بزرگ باشد علاج شقیقهٔ بدن
بمطبوخ افیتمون ومسهلات سودا کنند بعد ازانکه معده بقی پاک کرده باشند
اطریفل وکلقند ورازیانه وکوارش کمونی خورد اما سوء المزاج ساذج اگر حار
بود علامت آن تشنگی وخشکی دهن وفم معده وحشا دخانی وفساد اغذیهٔ
لطیفه وقلت اشتها ومیل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب ریباس وغوره
ولیمو وسکنجبین ومانند آن شاول کنند با کلاب وآب برف وغدا از زرشک وانار

دانه

دانه وتمر وغوره خورد ودوغ با برف نیز نیک بود واکر سوء المزاج حار یابس باشد
علامت آن هزال وشدت وتشنگی وخشکی زبان وحصر طبیعت بود علاج شیرهٔ
تخم تورک با آب خیار کدو وآب نبات وترنجبین شاول کند وغدا ابنو ماش با
مغز بادام واسفاناج یا کدو یا کوشت بزغاله خورد وزرشک هفت درم گل ارمنی
چهار درم صندل ومغز تخم کدو وطباشیر وتخم تورک وورق آن هر یک پنج درم
بکوبند وبعرق ببرشند شربتی یکمثقال با آب غوره بخورند واکر سوء المزاج بارد
ساذج بود علامت آن ضعف ولین وانتفاخ بطن ودیر ماندن وترش شدن
طعام وکثرت رطوبت وحشا رشی باشد علاج کلقند ورازیانه وشراب بالنکو و
بزوری خورند وغدا نخود آب با فلفل وزنجبیل ودارچینی خورند فرنجمشک پرورده
وکوارش عود وعنبر ومصطکی احیانا خورد وکندر ونانخواه وزنجبیل هر یک شش درم
فلفل وآد خرو حب الغار وعود هر یک سه درم بکوبند وبا مویز طایفی بیست درم ببرشند
ودو درم شاول کند واکر سوء المزاج بارد یابس باشد علامت آن قلت عطش
وکثرت اشتها وحبا ترشی وتخمه بود علاج کلقند ورازیانه وکلنکبین وهلیله
پرورده واطریفل خورد وسنبل ومصطکی وآلو جزو نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم

بکوبند و به آب بر معده طلا کنند و روغن بنفش و خیری بمالند شرابی که مفید
بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل به آتش نرم بجوشانند تا بازنیمه
آید پس شیرهٔ قند بران ریزند بقدر ترشی آن و میجوشانند تا بقوام آید و در
آخر طبخ ده درم مصطکی و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هر یک درمی
بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس برون آورند و بفشارند
چون بقوام رسد فرو گیرند شربتی ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج
بود علامت آن کثرت رطوبت و سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد
و میوه‌های تر سرد بارد و تنفر از دسومات و اغذیهٔ رطبه و عشاوت بود علاج
گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کند غذا نخود آب
و قلیایکه با توابل باشد و اگر با آن طبیعت نرم باشد همچون خبث الحدید نافع بود
صفت آن هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله و خبث الحدید هر یک ده درم سنبل اذخر
سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر یک پنج درم و خبث الحدید سحق کرده و شسته
هفته در سرکه بجوشانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان
ادویه عسل سرشند شربتی یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود

علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت براق بود علاج
شراب نیلوفر و بنفشه خورد با شیرهٔ تخم خرفه یا آب خیار کدو یا بنات تشرب
کند غذا نخوداب باکدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه وجع معده اگر بسبب
مزاج باشد علاج آن گفته و اگر بسبب ورم بود گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت
آن تمدد شراسیف و قراقر و فواق و جشا بود بعد از تناول انتفاخ بود
علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین و خشک انگبین و کرانگبین خورد و کوارش
کمونی و کندری و اطریفل کشنیز خورد و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل خاینده
و این سفوف مفید بود رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس
هر یک درمی بکوبند و با دو مثل آن قند بقوام آورند و پنج مثقال ناشتا خوردن
اگر وجع بسبب طعامی بود موذی آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند بعد از آن
جوارش عود یا مصطکی بخورد و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت آن آنست که
بعد از اکل حادث شود و در حلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک
پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل سرشند و مثقالی تناول کنند و حماض

وحماض و ترنج یک رطل آب سیب یک رطل بجوشانند تا به نیمه آید پس
و قند یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده میجوشانند تا بقوام
آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی با لنکوسه درم غوره
ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی چینی
کنند و قرنفل و مصطکی هر یک درمی بالنکوسه درم غوره ده درم بکوبند و بر سر آن
ریزند و سه درم تناول کنند آورام معده اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب
و حرقت معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج
اولا فصد و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاشنی با شیره تخم کاشنی خورد و آب
انار ین با ترنجبین و نبات نیز شاید و غذا کشکاب با اسفناج و خیار بنی خورند و در
تعلیل غذا کوشند و چون ابتدا نضج بود جلابی از روباه تربک و تخم کاشنی هر یک
چار درم بنفشه سه درم تخم خیار چنبر پنج درم بخورد و اگر حرارتی چندان نباشد
دو درم رازیانه با او ضم کنند و حریره از شیر سبوس و نبات و روغن بادام خورد
و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب بستان افروز و روباه تربک بر معده
طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی و ورد با گلاب و آب کاشنی بعد از آن خطمی

و تورک

و تورک و بابونه و ورد و سنبل و سعد و آرد جو و چون ورم جراح گردد و
منفجر شود علامتش شدت وجع و حمی و ضربان بود آن زمان بزرگ و مرو و رشک و خطمی
هر یک درمی بکوبند با شیره پاشامند تا نضج یابد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با شیر بخورد و حریره از نشاسته و خشخاش با شیره بخورد و روغن بادام
و قند باشد علامت انفجار قی و اختلاف ماده و خون باشد و چون ماده کم شود
شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر
بود تا معده را از ماده پاک گرداند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل
هر یک سه درم گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با هم چندان
قند بیامیزند و مثقالی از آن میخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد بود از
ماده بلغمی باشد علامت آن حمی لینه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب
و تهیج و ورم رخو باشد علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و شروط تعزین
نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک دو درم
تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با شیره دانه خسک
و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن زیت و روغن بیدانجیر بر سر غذا کردن

و در معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر سنبل و خاکستر چوب رز بسایند
و باسرکه بسرشند و ضماد کنند با صبر اسقوطری دو درم سنبل و قردمانا و مصطکی
و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن یاسمین یا آن ضماد سازند و مسهلات لینه
استعمال سازند و اگر ماده سوداوی باشد ورم صلب بود و با آن افکار ورد[ی]
و حشا الجدید نعس باشد علاج جلاب از رازیانه و بیخ کهک و بیخ کرفس و کلنگبین
تناول کند غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و روغن بید انجیر خورد و معده بحلبه و بزرک
و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و اذخر و سعد هر یک درمی بکوبند
و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و ماء الاصول تناول کند پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک سه درم بیخ کهک و بابونه هر یک هفت درم حلبه
چار درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم در چار رطل آب بجوشانند
تا باز رطلی آید پس صافی کنند و سی مثقال از آن با سه درم مغز خیار چنبر و یک
مثقال روغن بید انجیر بخورد و تلیین طبع با یارهٔ لوغازیا و ایارهٔ ارکاغانیس
بکنند قراقر و نفخ بواسطهٔ برودت و ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه و گاه
بود که بسبب نادیهٔ معده بود که احداث نفخ و بخار کند علاج هر یا مدا د کلقند

و رازیانه با انیسون تناول کند غذا نخود آب با زیره و دارچینی و کرویا خورد و
از اطعمهٔ غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز کنند و سبوس و کاورس و نمک
گرم کنند و بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم و فودنه و سداب
خشک و زنجبیل و کرویا هر یک دو درم و سعتر و نانخواه و مصطکی هر یک
درمی بکوبند و باده و مثل آن قند بیامیزند و پنج درم خورد و گوارش شهریاران و
کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده سه درم
با هم چندان قند بسه نوبت بخورند خنابیم و شاوت که آنرا دهن دره میگویند از
بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ
گردد و تمدد در ان عضلات پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود
و حدوث آن هم ازین بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هر دلالت
ضعف و تقصیر هضم کند و علاج مجموع تنقیه و تقویت معده باشد شهوة کلبی
اشتداد اشتهاء طعام و حریص بر ماکولات تا بحدی که سیر نگردد و سبب آن اگر از
سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت عطش
و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند به گلقند

ورازیانه وشراب بالنکو یا جلابی از رازیانه وبیخ کهک وبالنکو وگلنگبین
بیاشامند وغذا نخود آب باشیرهٔ خشک دانه وتوابل خورند وتنقیه بحب صبر و
بحب ایاره کنند وبعد از تنقیه کوارش مصطکی واطریفل ومقویات معده خورند
وکندر ومصطکی واگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن
حرقت فم معده وقلت عطش وجشاء ترش بود علاج تنقیهٔ بدن کنند بحب افتیمون و
مطبوخ آن واغذیهٔ چرب خورند واز مولدات سودا اجتناب نمایند واگر از شدت
خلو بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط
وهوای گرم وسهر وغم ومرضهای کثیر التحلیل ودر هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن
تناول اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه وکله وپاچه وگوشت گاو وقلیه کرز ودر
روزی سه چهار نوبت غذا خورد لیکن اندک باید خورد وبدن بروغن بنفشه
وبادام تدهین کنند واگر جوع بسبب کرم وحیات بود علامت آن احساس حرکت
ایشان بود وسقوط آن احیانا علاج قتل واخراج کرم باشد چنانکه گفته شود
واگر بسبب اخلاط حامض بلغمی باشد که در معده جمع شود علامت آن ترشی دهن
وجشاء ترش وبراز رطب باشد علاج تنقیهٔ معده کنند بقی وگلقند وانیسون ومصطکی

خورند غذا نخود آب با فلفل وکرویا ومصطکی ودارچینی خورند واگر احتیاج افتد
بحب صبر وایاره اسهال کنند جوع بقری وآن جوع مجموع اعضا باشد با
سیری معده وآنرا ابولیموس گویند وسبب آن برودت مفرط باشد که فم معده
را حادث شود وقوت حس وجذب از و فوت شود وبدن عظیم محتاج بغذا شود
وبیشتر این مرض در زمستان سرد وکسی که در سرما سرد سخت سفر کند واقع شود
علامت آن نحافت بدن وبطلان اشتها وضعف قوت ووجع معده باشد و
احیانا غشی نیز حادث وواقع شود وملمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنکو
وشراب گاوزبان وگلقند ورازیانه وانیسون هر کدام که باشد ده مثقال
بدهند وغذا نخود آب وکبک وتیهو ودراج وتوابل گرم دران کنند واطریفل
وجوارش کمونی وعود ومصطکی مفید است وسعد ورامک وشکر وتمام بکوبند وبر معده
طلا کنند واین علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث میشود علامت
آن تهیج وکرب وعطش ویبوست طبع بود وچون گرسنه شود وغذا نخورد غشی
کند وقوت ساقط شود علاج آن سکنجبین وشراب زرشک وتمر وانار دانه
وغوره ولیمو خورند وهمین که دغدغهٔ اشتها پیدا شود چیزی باید خورد وتاخیر

عطش کاذب

نباید کرد شهوت کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد دلهب و احتراق صدر بود
و استراحت بهوای سرد علاج شراب حماض و لیمو و سیب و صندل و گلاب و عرق
هر کدام که باشد با آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله خورد و صندل
و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب و خیار کدو ببویید و این قرص
مفید بود صندلین مغز تخم خیارین و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی کثیرا هر یک
نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و بلعاب بغول بسرشند و سه مثقال با سکنجبین
بخورند و اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول چیزهای حریق حار
و شربتهای بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با روغن گل
و بید بیاشامند با آب انار یا آب غوره با شیره تخم تورک یا نبات یا شراب لیمو یا
ریباس خورد و آب خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد
و اگر بسبب اجتماع اخلاط شود در معده علامت آن آن باشد که با آب خوردن زایل
نشود و چون صبر کنند و نخورند زایل شود علاج با آب ترب و سکنجبین مکرر قی
کنند و شراب آن مانند خورند و غذا زیره باج باشد و اگر بعد از شربت مسهل تشنگی
غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره خورد و بحمام

معتدل رود و تدهین بروغن بنفشه و کدو و بعد از نضج اگر کهنه واقع شود آب
یخ و ترب خورد و حموضات بارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار
کدو و نیم در طباشیر بیاشامند **سوء الهضم و تخمه** سوء الهضم آن باشد که طعام
نیک هضم نشود و علامت آن جشا در براز و حرقت معده و غشا بود و ضعف هضم
آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این تعسل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر که
جشا آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن باشد که معده در غذا اصلا تصرف نکند
و هضم نکند و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که درو
جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اطعمه
کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده باشد
تنقیه معده کند بقویاتی که مناسب معده باشد و در گرسنگی صابر گردد و اگر
طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کنند و بخورد
و روغن مصطکی و ناردین در معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد
نشستن مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و
هضم نشود و فاسد گردد آنچه لطیف و طافی بود بقی دفع شود و غلیظ او را ست

باسهال علاج او آنست که طبیعت را باب کرم و روغن کنجد مدد کند تا زودتر پاک
شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال بلغمی باشد موجب ضعف بود شراب انار
با نعناع و شراب انار و به با نیم درم طباشیر بخورد و سفوف انار دانه پنج مثقال
با قرص طباشیر بیست و یکمثقال با رب به ده مثقال با پوست پسته یک مثقال
بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورد و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی
و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کند و دوغ را بسنگ یا آهن
گرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا اصبر کنند تا اشتها صادق شود و سماق
با کبک بخورد و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی باشد در آب سرد نشیند قی و تهوع
و غثیان قی حرکتی بود که از معده حادث شود و برای دفع چیزی که در و
بود و تهوع حرکت بود بی آنکه چیزی شود و غثیان تقاضای دفعی بود بی حرکت
و اسباب هر یک مختلف اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر
داخل جرم معده باشد تهوع و اگر بمطبوخ روی بود غثیان واقع شود پس اگر
خلطی در معده ریخته است تا داخل داخل جرم او است صفرا بود علامت آن تلخی دهن
و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و صفرا بود علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند

و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود بعد از آن شراب انار با عرق نعناع
خورد و شراب غوره یا ریباس با گلاب و غذا انار دانه و زرشک و سماق
و معده با آب سیب و به و صندل و گلاب تضمید کنند سفوف ورق گل
و طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق
زرشک و انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال شراب سیب یا به خورد و اگر
خلط سوداوی یا بلغمی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ
و قراقر علاج با آب ترش و عسل و نمک با طبیخ و تخم ترب و تخم شبت و اندکی
عسل و نمک مدد کنند تا معده پاک شود بعد از آن گلقند و رازیانه با زنجبیل پرورده
یا هلیله پرورده خورد و تقویت بگوارش عود و مصطکی و دوا المسک حلو کنند
و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفت کندر مصطکی سنبل هر یک پنج درم عود هفت
درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج
فنجنکشت ورق گل هر یک سه درم بخورد و اگر غثیان بواسطه کثرت غذا یا اغذیه ردیه
پوست پسته ورق گل هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک سه درم مسک
پنج درم بکوبند و به آب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا

سفوف که بلغمی و سوداوی را
نافع باشد

یا اغذیه ادویه یا سوء ترتیب اکل حاصل شود قی باید کرد که بعد از این مقویات
معده خورد می‌درم سیب خون که بقی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی بود
فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بنکو و بارتنگ هر یک درمی و نیم مجموع
بریان کرده بکوبند و با شراب سیب خورند یا قرص طباشیر تخمه با هر یک درمی یا رب
به تناول کنند و این قرص تر مفید بود صفت آن که بگیرند تخم حماض هر یک سه درم و ورق گل سماق
گلنار صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا هر یک درمی بکوبند و به آب
سماق با گلاب بسرشند و یکمثقال از آن با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده خورد و معده صندل
واقاقیا و سک و رامک و گلاب و آب مورد تضمید کنند غذا از رشک و انار دانه خورند
و اگر قی خون بسبب ضربه یا سقط بود که بر سینه واقع شود موضع مالف بماش
و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مرباب مورد طلا کنند و قرص کهربا با هر یک مثقالی
با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده خورد و اگر بقی یا تعب خون سعال باشد بارتنگ و صمغ
عربی هر یک درمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب خورد
و کشنیز و لولو و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنجدرم صمغ عربی

دو درم طباشیر دو درم با آب سماق و آب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال
با شراب عناب خورد و از حمام صباح و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر به سبب
قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان شانها یا بر پس باشد و در قی مده باشد
که از حموضات و مالحات احتراز کنند و از اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه و زرده
تخم مرغ خوردن و این قرص مفید بود تخم حماض بارتنگ هر یک سه درم نشاسته کتیرا
هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل یا لعاب بکوبند بسرشند و قرص سازند
شربتی مثقالی بود و اگر خون در معده ببندد علامت آن خفقان و عرق سرد
و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و پودنه هر یک پنجدرم بجوشانند و با یکدرم نمک
بیاشامند یا حب الرشاد دو درم با آب گرم یا انفحه خرگوش یا آب با لنگو یا برنجاسف
بیاشامند یا سرگین خرگوش یا عسل و آب گرم بیاشامند و قی کنند **فواق**
حرکتی باشد از طبقه و داخل معده برای دفع موذی یا خلط حار حریق بود یا طعام
حریق و علامت آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی علاج آن طبیخ شبت
یا آب ترب یا عسل و سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا اسهال دفع شود
بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل یا لعاب بکوبه و دانه دروغن

بنفشه و بادام بپاشامند و اگر فواق بسبب ریح بود و بیشتر صبیان را حادث
شود و بعد از تخمه بیشتر بود علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه خورند و مصطکی
و جوارش عود خورند و سعی کنند که عطسه بیاید و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود
قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته با قند خورند
و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی غضب و خجالت مفید
بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار واقع شود
بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده باشد شراب بنفشه با لعاب بهدانه خورد
و غذا شیره جو یا کدو و روغن گل و بنفشه و موم روغن آزاد آب کدو و بستان
افروز و خطمی و کشنیز و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و در معده می مالند و این
بدترین فواق است چنانکه گفته اند و هذا فواق ماله من فواق و در ورم کبد نیز فواق
میباشد و آن بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم فم معده شود یا بواسطه مشارکتی
که میان کبد و معده هست و علاج آن علاج ورم کبد بود نقصان و بطلان اشتها
اگر بسبب سوء المزاج بود علامت و مزاجش گفتیم و اگر بسبب خلطی مراری یا خلطی
مالح بود که در معده جمع شود علامت آن حرقت معده و مراره یا ملوحه دهن و تشنگی بود

علاج قی باشد بعد از تقویت معده بسکنجبین سفرجل و به پرورده و شراب سیب
و مخللات مثل کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج بود علامت آن قلت
تشنگی و میل باشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده کند گلقند و انیسون
و جوارش عود خورد با نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک پنج درم مصطکی و قرنفل
و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و یکمثقال خورد و اگر
بسبب خلطی بود که در معده متعفن شود علامت آن تجرع و غثیان و براز متین بود
علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب
آن باشد که سودا که بمعده ریزد موجب اشتها بود علامت او آنست که اشتها بباشد
ولیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض خورد اشتها پیدا شود
علاج تنقیه مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره باج و آبکامه و کبر و زیتون
بسرکه و مخللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامتش آن باشد که احساس
تناول اشیاء حریفه و مالحه بکند و اورا فواق و غثیان حادث نشود علاج گلقند
و رازیانه و بیخ مهک و شراب بالنکو خورد یا جلاب از رازیانه و بیخ مهک و بالنکو
و گلقند و بعد از نضج بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کند و بعد از آن بجوارشات و معجون حاره

تقویت معده کند

باب یازدهم در امراض کبد و علاج آن کما ینبغی

سوء المزاج

که عارض کبد میشود اگر حار باشد علامت شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان
و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کند و ناریت قاروره
بود و شاید که با آن قی و اسهال صفراوی باشد علاج جلابی از تخم کاشنی و تمر هندی
و اجاص و ترنجبین با سکنجبین و آب کاشنی با شیره تخم خیارین و عناب خورد و شراب
صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک یا انار دانه با فروج خورد و آب کاشنی و صندلین
بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین کند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر
نرم مشتقایی با سکنجبین ده مثقال و آب کاشنی بیست مثقال بخورد و اگر علامت
صفرا بود این مطبوخ بیاشامد سنا مکی بنفشه هلیله زرد و ورق گل هلیله
کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم زرد چوبه سه درم کافور نیم درم بکوبند
و با آب گشنیز یا کاشنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن
اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر با ده مثقال رب به یا سیب بخورد
و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق با مغز بادام بریان کرده خورد

واکر

کلنار هر یک سه درم کوفته با آب لسان الحمل و آب تورک لسبر سرشته و شیاف
سازند و اگر سبب ثقل خشکی باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن مشکل
بود و موجب تزحر شود علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج
آن تلیین طبیعت بمزلقات باید کرد مقل و بنفشه و خطمی و سپستان و خیار
چنبر و اگر بسبب سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن تدهین مقعد کنند بروغن
گل و بابونه گرم کرده و شبت و روباه تربک و اکلیل الملک بجوشانند و در آن
نشینند و بر سر آجر گرم کرده نشیند مفید بود

باب چهاردهم در انواع اسهال و علاجات آن کما ینبغی

اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود آنرا
حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود پست جو با قند و گلاب
خورند یا پست مو و کنار و گشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص
طباشیر یا پست مارت بسایند یا سفوف انار دانه تناول کنند غذا زرشک
سماق انار دانه غوره خورند و اگر بسبب اخلاط حراری بود که بمعده و امعا ریزد
علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت براز و لذع مقعد

لم

باشد علاج آن ده مثقال رب به یا یک مثقال قرص طباشیر حابس خورد یا نیم
درم گل ارمنی یا رب سیب با کشنیز بریان کرده و رب خشک و تخم حماض
و خرنوب شامی هر یک شش درم انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و
سماق و پست کنار و سنبو هر یک ده درم بکوبند و قدری از آن بخورند و اگر
اسهال بافراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رایک و
اقاقیا بآب مورد تضمید کنند و غذا سماق و انار دانه با کبک و تیهو خورند
و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و برای
صمغ بود علاج آن حب الرشاد با حرف سه درم بر سر جابایی نیم گرم از بناب
بپاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود چون دانند که تمام دفع شده است سفوف
مقلیا تا پنج درم بآب مورد خورد یا صمغ عربی و تخم ریحان بریان کرده بکوبند
و بروغن بادام چرب کرده فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنهٔ ممسک
استعمال کنند برنج عدس هر یک دو درم بارد کلنار هر یک پنج درم بجوشانند
و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی بسایند و بر آن
ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص خورند سماق چار درم در خون سیاوشان

بمعده ریزد و طبیعت آن را دفع کند و غذا را نیز مشترک کبد شود و این را اسهال
دماغی گویند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن محتبس شود
و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیهٔ دماغ و تبدیل
مزاج و منع نزله بشراب عناب و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد
و به پشت باز نخفتند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت
آن اسهال سفید و سبز و بهوکت و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت
کبد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده باشد و آن بواسطهٔ خلطی اکال باشد یا
تناول حار یا بواسطهٔ اورام واقع شود علامت او آنست که طعام هضم نشده
باشد خارج شود بی لذع و وجع و مغص و آن را هیچ رایحه نباشد علاج آن تضمید
معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج و حسو از شهروبان سفید تناول کنند
که حمل بر و باید به بسهار قابضه و مقویات معده خورند زلق امعا اسهال مقوی
باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد بواسطهٔ ثقل در امعا مکث نکند و بیرون
آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول
اشیا قابضه باشد مثل سنبو د کلنار و کیل و سیب و به و سفوف مقلیا تا دو این

سفوف نافع بود سنبل مصطکی و مسک و عود هر یک درمی بلوط بریان کرده
سرنار ترش کزمازک و نمک تخم خرنوب دانه مویز طراثیث سماق کلنار هر یک یک درم
بکوبند و دو درم ازان خورد و اکر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود
چون غذا بدو رسد زود دفع شود علامت او آنست که احساس وجع امعا
کند یا براز صدیدی بنک باشد علاج قرص طباشیر یا قرص کلنار یا رب سیب یا
رب به یا تخم شاسفرهم و بارتنگ و مرورشک و صمغ عربی هر یک درمی
بریان کرده بکلاب و روغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا کاورس و برنج
بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق کل و صمغ عربی
و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بکو بسرشند و قرص سازند و یک
مثقال خورند باب یازدهم در امراض کلیه
و مثانه و علاج آن سور المزاج کلیه اکر حار بود علامت آن
حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره
باشد علاج آن آب انار ترش با نبات و ترنجین با شیره تخم تورک با قرص طباشیر
نرم خورند غذا کشکاب یا نخود ماش با اسفاناج خورند و شراب خشخاش و ریباس

C. C. M.

foliated 11/10/89 CB

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 16a

(Richter-Bernburg No. 37)

Author: Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās

Title: Kefāyä-ye Mojāhedīyä

20 fols., 190 x 130 mm

1

ایام	تراش اولمق	طرنق کسمك	اثواب کسمك
بازار	ایو دکلدر غم کتوریر	فقره سبیدر	قساوتی آرتیرر
بازار ایرتسی	دولته ایرشکه و نعمت آرتغه سبیدر	جنون ازاله ایدوب عقلی زیاده و صحت ایراث ایدر	مورث فرح و مبارکدر
صالی	مرض و صداع ایراث ایدر	مرض عزیمت ایراث ایدر	الشته یعوبسورده و ضایع اولمغه مورثدر
چهارشنبه	غایتده مبارکدر و میمنتلودر	وسوسه و سودالی دافع و امین و کوتفا آتی ایدر	صفای بال الله صحت بدن ایله کیملمك مورثدر
پنجشنبه	عزت و راحت و محبوب القلوبه سببدر	جرب و برصدن امین ایراث ایدر	صحت ایله کیملمك مرض ایراث ایدر
جمعه	طول عمر و ازدیاد دولته مورثدر	مستوجب نیل رحمت و مورث مغفرتدر	طول عمر و سعادت دارینه مورثدر
شنبه	مرض و غم ایراث ایدر	صحتی مرضه تبدیل ایدر	مورث مرض و سوء حالی مستلزمدر

جدول ایام نحوسات که محذور موسی عم حضرتلریدر

ما آذار	٤	٢٠		ایلول	١	٣
نیسان	٣	٢٠		تشرین اول	١٠	٢٠
مایس	٦	٨	٣	تشرین ثانی	١	١٥
حزیران	٣	٨	٥	کانون اول	٩	١١
			٢٣	کانون ثانی	٢	٢٣
تموز	٦	٢٥	١٦	شباط	١٣	١٤
آغستوس	٤	٢٥	٢١			
			٢٤			

هر برآیده بر کون وار ای کمشی

نحس کوندر انسانه آنتره ایشی

او جهاتشی اولمق ... اولان التسی

رساله فیثاغورس

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد بدانکه این نسخه ایست در باب حکمت مشتمل بر پانزده فصل باب
دویم در ترکیبها در تریاق کبیر و او را تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر
عظیم المنفعه باشد و مقاومت با زهر مارها و داد و یهای قاتل کند
و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و
بواسیر و مغص و درد معده و قولنج و استسقا را و کرم شکم و صداع
و صمم و ضعف کبد و بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و
جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مناسب باشد صفت آن
عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک
بیست و چهار مثقال افیون و دار فلفل بیست و چهار مثقال تخم شلغم
بری سیر بری دارچینی ورق گل ایرسا غاریقون رب السوس روغن
بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند قطراسالیون
فیطاقیون لیون فودنه جبلی فراسیون قسط مواسطوخدوس فلفل
ابیض فلفل اسود کندر مشک طرامشیع فقاح اذخر ضمغ بطم سلیخه
سنبل الطیب هر یک شش مثقال خوره میعه سایله تخم کرفس
سیسالیوس خرف بابلی کادریوس نانخواه کمافیطوس عصاره لحیة
التیس ناردین سنبل رومی شنج جبلی سادج جنطیانا تخم رازیانه طین
مختوم زاج محرق حاما وج حب البلسان و ضمغ عرس قردمانا اقاقیا
انیسون هر یک چهار مثقال دوقوقنه قعسر الیهود جاوشیر سکبینج
جند بیدستر باداورد قنطوریون باریک زراوند طویل هر یک دو مثقال
عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و نیم آنچه کوفتنی
باشد

باشد بکوبند و ضمغ و عصارات بخوسانند وادویه کوفته بروغن بلسان
ملتوت گردانند و در عسل و شراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند
و ظرف مملو نسازند و هر دو روز سر او برهم زنند و بعد از سالی استعمال
کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی دو سال و بعضی دوازده
سال قرص اسقیل و او را عنصل نیز گویند طریق او آنست که عنصل
تازه در خمیر گیرند و بریان کنند و پس از آن از خمیر بیرون کنند و لب او را
سحق کنند و با هم چندان دقیق کرسنه بیامیزند و دست بروغن گل بمالند
و آنرا قرص سازند قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الزریره
سلیخه اسارون هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران هر یک دوازده
مثقال امتحان بیست مثقال دارچین حاما هر یک بیست و چهار مثقال
بکوبند و بحریر بیامیزند و بشراب ریحانی بسرشند و دست بروغن بلسان
چرب کنند و آنرا قرص سازند قرص افاعی افعی جوان ماده اشقر سه لنهر
حاصل کنند و ماده را از آن بدانند که بغایت منجرده باشد و سر بر داشته
و چشم او سرخ بود باید که در بهار گیرند و از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت
به یک دفعه جدا سازند و بیندازند و باقی را پوست بکنند و شکافند
و پاک بشویند و در دیگ کوره نهند و آب در و ریزند و نمک و شاخهای
شبت در آن اندازند و بجوشانند تا پخته شود و گوشت و استخوان از هم
جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند و با ربع آن کعک
بیامیزند و با هم بسایند و بآن مرق بسرشند و دست بروغن بلسان
چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و چون در او ندا وقی نماند
در ظرف آبگینه کنند و نگه دارند تریاق غرغره قایم مقام تریاق کبیر باشد

صفت آن حماما سنبل هندی لک بامشا قرنفل دارچینی قیمولیا قسط
مرمکی چنطیانا هریک هشت مثقال فقاح اذخر عصارهٔ لحیة التیس
مقل ازرق هریک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم
شبت اسارون افیون فردمانا فرفیون ناردین شکوفه زرکل باقلا تخم
کرفس کوهی دوقوا فتیمون هریک سه مثقال خشخاش سفید فلفل هریک
سی مثقال بذرالبنج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق کل قرص اندروخون
هریک نه مثقال تخم سذاب یکمثقال دانهٔ ترنج سماق هریک دو مثقال
روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح مر چهار مثقال و نیم عصاره
قیسوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد
بکوبند و صمغها در شرابها حل کنند و باسه چندان عسل بسرشند و
بعد از ششماه نیم مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادها
غلیظ و جوع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صفت آن مرمکی
چنطیانا حب الغار زراوند طویل متساوی بکوبند و باسه چندان
عسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد تریاق لانفع فلفل ابیض
فرنجمسک هریک ده درم مر افیون حب الغار هریک هفت درم
چنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار غصل هریک چهار درهم ناردین
عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر یکدرم بکوبند و باسه
چندان عسل بسرشند و بعد از ششماه استعمال نماید مترودیطوس
از تریاقهای بزرگست و منافع بسیار دارد صفت آن سلیخه
قرنفل فلفل سیاه و سفید سورنجان جعده سریری دوقوا اکلیل الملک چنطیانا
روغن بلسان مقل هریک هفت درم اسارون سقنقور هریک چهار
درهم و نیم سنبل کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخدوس اذخر

قسط

سیسالیوس کمافیطوس قنه دار فلفل عصارهٔ لحیة التیس جندبیدستر جاوشیر
ساذج سفید میعه هریک بیست درهم زعفران غاریقون تخم سذاب
زنجبیل دارچینی علک بطم کثیرا هریک ده درهم فستق ناردین مصطکی صمغ
عربی فردمانا افیون بذرالبنج ورق کل مشکطرامشیع هریک پنجدرم ادویه
بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و باسه چندان عسل ادویه بسرشند و مثقالی
بعد از ششماه بخورند بزرگ دارو شبیه است بتریاق و منافع بسیار
دارد صفت آن زعفران بذرالبنج هریک چهار درم فلفل سفید دو درم
افیون و فرفیون هریک بیست درم میعهٔ سائله دوازده درهم ساذج قرنفل
هریک چهار درم مروارید نشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله
دارچینی سلیخه هریک درمی تخم سپندان عاقرقرحا دار فلفل هریک چهار
درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هریک دو درم زرنباد درونج روغن
قسط هریک هست درم کوفته تربیت کنند و بعد از ششماه مثقالی
بخورند تریاقی که دفع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب
یابس سی درهم سیر بری هشت درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر
بیامیزند و سه درم تناول نمایند آخر زراوند طویل و مدحرج هریک
یکمثقال افیون مرمکی سپندان زیره هریک درمی شونیز پنجدرم چنطیانا سه
درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجر بسرشند و مثقالی تناول
نمایند باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته عود خام
گاوزبان هریک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هریک پنجدرم صندل لبن
طباشیر هریک هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق کل هریک شش درم

مطلب مفرحات

درونج زعفران عنبر اشهب هریک دو درم ساذج هندی زرنباد بالنگو خشخاش
بنفشه گل ارمنی هریک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و بشراب
سیب بسرشند و مثقالی تناول نمایند مفرح یاقوتی مروارید ناسفته
هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمنین
گل مختوم ریوند چینی هریک دو درم ورق طلا مثقالی حجر لاجورد یکمثقال
و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود خام پوست ترنج
گاوزبان تخم کاسنی کافور عنبر اشهب از هریک سه درم کافور نیم مثقال
طباشیر صندل سفید ورق گل هریک پنجدرم ساذج زرنباد درونج هریک
درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هریک بیست
درم گلاب و قند هریک منی شراب سیب به و آب انار شیرین هریک بیست
درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هریک ده
درم زرنباد کبابه قاقله هریک پنجدرم نارمشک عود اشنه ساذج هریک
سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق طلا
نیمدرم آمله در آب مویز جوشنده خشک نموده یازده درهم مجموع کوفته و بیخته
با عسل بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی
کشنیز خشک صندل هریک پنجدرم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هریک دو درم
زرشک و منقی سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هریک دانگی بکوبند و نشره قند
بسرشند آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو کهربا گاوزبان گل ارمنی
هریک دو درم مشک یکدرم قند ده درم بکوبند و با شراب سیب بسرشند
آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هریک ششدرم زرنباد
سه درم بکوبند و با عسل بسرشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را

مفید

4

مطلب دوالمسک

مفید بود مصطکی دارچینی دار فلفل نمام فرنجمشک درونج ساذج هریک پنجدرم
کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لولو طباشیر هریک دو درم نیم بالنگو
هفت درم مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند
دوالمسک حار زرنباد درونج مروارید کهربا بسد ابریشم مقرض بهمنین
سنبل ساذج قاقله قرنفل از هریکی چهار درم چهار دانگ اشنه دار فلفل
زنجبیل هریک درمی دانگی جند بیدستر نیم مثقال مشک یکدرم بعسل خام
بسرشند دوالمسک معتدل خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب را
مفید بود سنبل مرمکی نارمشک ساذج هریک دو درم زعفران نانخواه
تخم کرفس هریک چهار درم صبر اسقوطری افسنتین رومی هریک هشت
درم ریوند چینی ششدرم جند بیدستر درمی و نیم با عسل قوام آرند
نوشدارو هندی مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن
بود و بوی دهان و رنگ روی نیکو کند صفت آن ورق گل سرخ ششدرم
سعد پنجدرم زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله هیل جوزبوا بسباسه هریک
دو درم مصطکی قرنفل اسارون سنبل هریک سه درم بکوبند و به بزنند و آمله یک
رطل در نه رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید صاف نموده با دو رطل قند بقوام
آرند و ادویه کوفته ریزند و بچوب بیدزنند نوشدارو لولوی ورق گل سرخ کشنیز
هریک چهار درم گاوزبان هفت درم تخم خرفه طباشیر صندل سفید هریک
سه درم زعفران قرفه سعد زرنب دارچینی قاقله کبار جوزبوا بسباسه هریک
ششدرم قرنفل اسارون سنبل هریک سه درم ورق طلا و نقره صد عدد
همه را کوفته و بیخته و آمله یکرطل در نه رطل آب خیسانیده و جوشانیده صاف نموده

باصد درم آب سیب وصد درم آب انارین وپنجاه درم آب به باو ممزوج نموده
بایکدرم عنبر خام وعود هندی دو مثقال مخلوط باجزای مذکور نموده باقند
بقوام آرند دواالمشک بارد مروارید ناسفته کهربا بسد هریک سه مثقال گل سرخ
پنج مثقال صندل سفید صندل سرخ هریک پنجمثقال طباشیر سه مثقال
ابریشم مقرض پنج مثقال زرشک بی دانه گل گاوزبان هریک پنجدرم مشک
یکدانگ رب سیب پیاله کوفته وبیخته باقند بسرشند شربتی یک مثقال باشد
نوعی دیگر کهربا مروارید مرجان هریک سه درم ورق گل پنجدرم کشنیز چهار درم
گاوزبان هفت درم صندل سفید سه درم تخم خرفه هفت درم مشک خالص
نیمدرم زعفران درمی ابریشم مقرض سه درم کافور نیمدرم رب سیب پیاله حماض
اترج پیاله باسه چندان قند بسرشند فلونیای رومی قولنج وخفقان واوجاع
کبد وسعال را مفید بود زعفران پنجدرم فلفل سفید بذرالبنج هریک بیست درم
افیون ده درم قط اسالیون سنبل هریک چهار درم تخم کرفس سه درم ساذج
سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هریک درمی بکوبند وبروغن بلسان
ملتوت گردانند وباسه چندان ادویه عسل معجون سازند وبعد از ششماه
استعمال نمایند فلونیای فارسی خفقان وقولنج واوجاع رحم وکثرت اسقاط را
نافع باشد صفت آن فلفل سفید بذرالبنج هریک بیست درم افیون ده درم
زعفران پنجدرم سنبل مرمکی عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر
دورونج زرنباد هریک نیمدرم لؤلؤ مشک هریک نیم مثقال کافور دانگی بادو
وزن ادویه عسل بسرشند وبعد از ششماه بخورند باب چهارم در
معاجین واطریفلات معجون نجاح مسهل سودا واخلاط غلیظ باشد
صفت آن هلیله کابلی هلیله زرد وسیاه هریک پنجدرم بلیله آمله هریک

چهار درم اسطوخودوس بسفایج هریک سه مثقال تربد مجوف خراشیده
پنجدرم غاریقون محموده هریک دو مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی هریک
سه درم کوفته وبیخته وهلیلهارا بروغن بادام ملتوت کرده باسه چندان
عسل معجون سازند شربتی یکمثقال تا دو درم باشد معجون تربدی قولنج
بگشاید ودرد پشت وبادها را مفید بود سقمونیا مثقالی تربد ده مثقال
جوز بوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل هریک درمی شکر ده
مثقال بکوبند وباعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون خیارجنبر
تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هفت
درم رازیانه انیسون مصطکی هریک دو درم فلوس خیارجنبر پنجاه درم
فانید پنجاه درم روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند وبعسل وفانید
بسرشند معجون زوفا سعال بلغمی مزمن را بغایت مفید است صفت آن
زوفا مصری رب السوس ایرسا پرسیاوشان قردمانا فلفل سیاه از هریک
ده درم مغز بادام تلخ بذر انجره زراوند مدحرج هریک پنجدرم کوفته وبیخته
باسه چندان عسل معجون سازند شربتی دو مثقال باشد صباح وشب
بخورند معجون حجر الیهود کلیه ومثانه را پاک سازد وادرار بول کند صفت آن
تخم خیارین وخربزه وکدو مجموع مقشر حب کاکنج هریک پنجدرم حجر الیهود
پنجاه درم بکوبند وباعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون عقرب کلیه
ومثانه را از حصاة ورمل پاک سازد صفت آن عقرب سوخته سه درم
جنطیانا درمی ونیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل هریک دو درم بیخ کاکنج
پنج درم جندبیدستر چار درم کوفته بعسل سرشته شربتی از دانگی تا درمی

باشد معجون خلتیت تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود خلتیت
فلفل مرمکی ورق سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
باشد معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود بذر البنج بذر کرفس رازیانه
هریک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل
آمیخته سازند شربتی مثقالی بود معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعا را
مفید بود صفت زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان
هریک چهار درم و نیم محموده سه درم تربد حب النیل هریک هشت درم سکر سفید هفتاد
درم بکوبند و باسه چندان عسل معجون بسازند شربتی دو مثقال باشد معجون فلاسفه
او را مادة الحیوات گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و وجع پشت
و مفاصل رفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش سازد و عقل بیفزاید صفت
فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه چلغوزه
جوز هندی خصیة الثعلب هریک ده درم مویز طایفی سی درم مجموع کوفته باسه
چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال باشد معجون برشعثا اوجاع
قولنج و رمد و اسنان را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه هریک بیست
درم بذر البنج افیون مصری هریک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون سنبل عاقرقرحا
هریک مثقالی بکوبند و باصد و پنجاه درم عسل معجون سازند و در ظرف آبگینه
نهند و بعد از چهار ماه استعمال کنند معجون مشک وجع و برودت کبد را
مفید بود و سده بگشاید مشک سلیخه سنبل ساذج لک ریوند جنطیانا هریک
دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود قرنفل مر هریک
نیمدرم بکوبند و باسه چندان ادویه معجون سازند شربتی یک درم بود

معجون

معجون الورد اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل چهار درم سوسن اسمانجونی
هفت درم ریوند چینی لک مغسول هریک سه درم و نیم مر زعفران هریک نیمدرم
کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون الراحة درد پشت و قولنج
بگشاید و ریاح را مفید بود صفت مصطکی فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل
جوزبوا اسقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی بخورند معجون فرد دمعه و سیلان اشک را مفید بود صفت وج
حلتیت رازیانه زنجبیل متساوی بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول نمایند
معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت
کند و رنگ روی را نیکو گرداند صفت آن مغز بادام جوز چلغوزه حب الزلم فندق
فستق نارجیل خشخاش تودری سرخ و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر تخم پیاز و شلغم
و اشبت و بهمنین و زنجبیل دار فلفل کبابه فلفل قرفه دارچینی شقاقل خولنجان
و بلیون متساوی بکوبند سه برابر با عسل معجون کنند معجون شادریطوس
مزاج سرد را و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم مفید بود و قولنج بگشاید و
سعفه بزل کند از بادها و اخلاط غلیظه بشکند و سده بگشاید و ضیق نفس
و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر اسقوطری
پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی مصطکی وج حب بلسان
روغن بلسان فرفیون فلفل دار فلفل مرمکی جنطیانا فقاح اذخر حماما هریک
دو درم قسط کمادریوس افتیمون هریک چهار درم اسارون سلیخه محموده هریک
ششدرم سنبل سه درم و نیم مجموع کوفته با عسل معجون سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی پنجدرم باشد معجون سورنجان نقرس
و اوجاع مفاصل و عرق النسا را مفید بود صفت سورنجان مصری ششدرم

بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیرهٔ کرمانی شیطرج هریک دو درم پوست
هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ~~ورق گل کشنیز خشک زنجبیل محموده~~
~~هریک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت~~ ورق حنا فلفل سفید
نمک هندی سعتر هریک درمی و نیم ورق گل کشنیز خشک زنجبیل محموده
هریک سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم
شربتی درمی تا پنجدرم باشد معجون بلادری رعشه و فالج و سکته و جمیع امراض
بارده را مفید بود صفت زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل هریک
ده درم ورق سداب مرحلتیت زراوند حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج
هریک پنجدرم و بعضی نسخها ده مثقال گذارند ادویه را کوفته بروغن جوز ملتوت
کرده با عسل بسرشند شربتی یک مثقال بود معجون خبث الحدید نافع است
بواسیر و استرخای معده و تباهی مزاج را و باه را قوت دهد و لون را صافی
گرداند و چون چله استعمال نماید دفع سرعت انزال کند صفت آن پوست
هلیلهٔ کابلی و سیاه و بلیله و آمله و شیطرج و سنبله و فلفل و دارفلفل و زنجبیل
و سعد هریک ده درم تخم شبت و کراث هریکی چهار درم خبث الحدید بسرکه مدبر
کرده و بروغن بادام بریان نموده و باز صلایه کرده صد درم مشک دو درم عسل
سه وزن ادویه بسرشند و بعد از شش ماه یکمثقال تا دو درم استعمال نمود
معجون مقیم این ترکیب حکمای روم بود برای امساک منی و قوت باه و تطویل
مجامعت صفت آن مصطکی کندر خصیة الثعلب نارجیل شقاقل هریکی
ده درم کبابه دارچینی زنجبیل جوزبوا وج زعفران افیون هریک پنجدرم مشک
دانگی عسل سه برابر شربتی یک درم تا یکمثقال روزی بخورند و روزی نه بخورند
سنجرنیا جمیع امراض بارده را و ریاح غلیظ و سوء الهضم و سوء الاستمراء
وقولنج

مطلب اطریفلات
وقولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود صفت جندبیدستر افیون دارچینی
اسارون دوقو موفوز زعفران هریک درمی فلفلین قسط قند هریک شش درم
و نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را مفید
بود و رنگ روی را نیکو کند و باه را بیفزاید صفت آن هلیله سیاه و کابلی
و آمله و فلفلین و بلیله هریک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج شقاقل
تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هریک درمی بکوبند
و بروغن بادام ملتوت کنند و با عسل بقوام آرند شربتی دو درم باشد اطریفل
صغیر نافع است رطوبت و استرخاء معده را و بواسیر را دفع کند و ذهن را
تیز کند و اشتهای طعام باز دید کند صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه و
بلیله و آمله همه را برابر بکوبند و بروغن بادام ملتوت نموده و بعسل سرشته
شربتی مثقالی بود اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود صفت
آن هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر و کشنیز خشک برابر بکوبند و بعسل
معجون سازند اطریفل افتیمونی امراض سوداوی را مفید بود و موی را سیاه
دارد و دیر سفید کند صفت هلیله کابلی بلیله آمله هریک ده درم سنا مکی
افتیمون تربد هریک پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی
هریک دو درم بکوبند و با عسل بسرشند شربتی مثقال بود اطریفل مقل بواسیر را
مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب
کراث حل کنند و بعسل معجون سازند اطریفل که برص و امراض بلغمی را
مفید بود صفت هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هریک ده درم برنج کابلی

پانزده درم شیطرج سعد کوفی ساذج زنجبیل هریک پنجدرم بسفایج اسطوخدوس
هریک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل
جوزبوا نارجیل هریک دو درم فلفل دار فلفل نارمشک هریک چهار درم بکوبند
وبعسل بسرشند وچار درم بخورند آخر کرم دراز وکد ودانه را بکشد برنج کابلی
مقشر ده درم تربد و قسط حب النیل هریک پنجدرم قنبیل ترمس شیخ افسنتین
افتیمون ملح نبطی خردل سفید شحم الحنظل سعد کوفی راسن هریک سه درم بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر عرق بدنی رامفید بود هلیلهٔ کابلی
بلیله آمله تربد زنجبیل وقنبیل برابر بکوبند وبعسل بسرشند شربتی سه مثقال
باشد باب پنجم دراشربه ولعوقات ومربیات وسکنجبینات تب صفراوی
وسعال وذات الجنب وذات الصدر رامفید بود وتلیین طبیعت وادرار بول
کند سربنفشهٔ تازه نیم من در چهار من آب بجوشانند وصافی کنند وهریک من زنبت را
دو من قند بقوام آرند شراب نیلوفر مبرد و مرطب بود وصداع وسعال کرم را
وحمیات صفراوی رامفید بود صفت آن همچون صفت شربت بنفشه
باشد شراب عناب غلبهٔ دم وماشرا وحصبه وجدری رانافع باشد
عناب کرکانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند وصاف کنند وباقند
بقوام آرند شراب به مقوی قلب ومعده وقابض بود وبنشاند به ترش
رسیده پاره کنند ودانه بیرون آرند ودر هاون سنکین بکوبند وبجوشانند
وصاف نموده باقند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب ومعده ومفرح
بود وقی رامفید بود وآنرا بطریق شراب به بسازند شراب انار صداع
وتشنکی وقی صفراوی وتقویت معده رامفید باشد بکیرند آب انار وباقند
چندانکه مزاج راخوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید

بود وتسکین عطش وتلیین طبع کند ورق کل سرخ تازه چهار من درحمره کنند
وده من آب کرم برسر آن ریزند وبجوشانند تاطعم وبوی کل باو آب دهد بس صافی
کنند وهریکمن آب را دو من قند بقوام آورند واکر بعد ازان که صاف کنند چهار من
دیکر ورق کل دران آب ریزند وجوش دهند وصاف کنند وبقوام آرند وآنرا
شراب ورد مکرر کویند واسهال و فایدهٔ او بیشتر بود شراب فواکه مقوی قلب
ومعده واحشا بود وقی صفراوی رامفید بود به وسیب ترش وسماق وامرود
وانار ترش وزرشک وزعرور وبنق متساوی بکوبند وآب آن بکیرند وبا
قند بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی وحمیات حاره وتشنکی را
مفید بود ومقوی معده باشد صفت آن ریباس را بکوبند وآب آن بکیرند
وباقند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق رامفید بود وآنرا نیز بدین
دستور بسازند شراب خشخاش سعال نزله وقروح سینه وریه سهر ار
مفید بود خشخاش بکوبند ودر خرقهٔ کتان بندند ودر دیک سنکین بجوشانند
وهردم بیرون آورده دست مال کنند تاشیره اش بیرون آید وباقند بقوام
آرند شراب لیمون مقوی قلب ومعده بود وصفرا وتشنکی بنشاند قند را
جلاب سازند وبقوام آورند وآنزمان که فروکرفتن باشد آب لیمون
چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند وبزنند وپس فروکیرند وشراب حماض
ونارنج راچنین بسازند شراب صندل صندل مقاصری بسوهان
بسایند وپنجاه درم ازان در یک کلاب شبانروزی بجوشانند وصاف کنند
وبایکمن قند بقوام آرند شراب کاسنی شراب بسیار نافعست
سده بکشاید ویرقان وحرارت کبد رامفید بود وادرار بول وتلیین طبع کند
صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست

بیخ رازیانه ده درم تخم سه تخمه پانزده درم ورق گل ده درم ریوند سه درم مجموع نیم کوفته
در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا چهار
دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر ریوند را بعد از انکه بزبر آرند بریزند
[illegible] اقوی باشد شراب بزوری پوست بیخ کاسنی بیست درم
پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هفت درم
تخم رازیانه پنجدرم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا با یکمن آید و با
یکمن قند بقوام آورند شراب غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا بچهار
دانگ آید و دو درم قرنفل در آن اندازند و با قند بقوام آورند شراب انجبار
اسهال دموی و نفث دم مفید بود و کبد و معده را تقویت کند انجبار هفت
مثقال قرطبیخ مثقال صندل سرخ و سفید هریک چهار مثقال بجوشانند
و با قند بقوام آرند شراب اسطوخدوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود
اسطوخدوس پرسیاوشان هریک ده درم عود الصلیب بیخ مهک گاوزبان
رازیانه بذر کرفس تخم خطمی هریک پنجدرم سبستان سی عدد مویز طایفی بیست
درم بنفشه ورق گل هریک هفتدرم در شش رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید
و با سه رطل قند بقوام آرند مفتح ضم و سده دماغ را مفید بود صفت آن
اسطوخدوس ده درم بسفایج پنجدرم بالنگو گاوزبان هریک ده درم قند رطلی
بقوام آرند شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود
افسنتین صد درم در رطلی آب بجوشانند تا رطلی آید و صاف کنند و به را در
خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب و عسل هریک
نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب نخجوش جهت
ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر
رباح

رباح و ادرار بول را مفید بود آب انگور مقدار صد من گوشت بره نخته فربه هشت من
در دیگ کنند و بجوشانند و عود ده درم و زعفران و مصطکی و خولنجان و جوز بوا
هریک پنجدرم قرنفل و بسباسه و زرنباد و سعد هریک سه درم سلیخه زنجبیل
دارچینی عاقرقرحا سنبل هریک درمی مجموع نیمکوفته در کیسه کنند و در دیگ
اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی بالنگو و نعناع نیز بریزند و لحظه
لحظه آن کیسه را بدست میمالد و فرو فشارد و بعد از ان فرو گیرند و صاف کنند
و مشک دو دانگ عنبر یکمثقال در رطلی آب گلاب حل کنند و بر سر او بریزند
و با پنج من قند بقوام آرند شراب به ضعف کبد و معده و قی و تشنگی را
مفید بود به رسیده را پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و بیست من از ان آب بگیرند و دو من شراب صافی بستانند و ثفل را
شبانه روزی در ان بجوشانند و صاف کنند و آن ثفل را با آب بشویند چنانچه در ان
هیچ طعمی نماند بریزند و آن آبها را با یکدیگر در دیگ سنگین بجوشانند تا با نیمه
آید پس دیگر بپالایند و با پنج من قند بقوام آرند و قرنفل دو درم قاقله صغار
و کبار و زعفران و دارچینی هریک دو یا سه درم مصطکی و زنجبیل هریک درمی
و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست بمالند
و قوت از ادویه بگیرند پس بیرون آرند و همچنان بقوام آرند و یک درم
مشک در گلاب حل نموده در ان ریخته بر هم زنند و بردارند امار ربوبات
ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند رب اجاص
التهاب و حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلوی
سیاه در آب بجوشانند و صاف کنند و آن آب صافی را بجوشانند تا بقوام
آید و اکثر ربوب را بدین طریقه گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاره

وتشنگی وسده را مفید بود وقطع صفرا وبلغم کند سرکه انگوری رطلی با نیم
رطل آب ویکمن قند بقوام آرند سکنجبین بزوری بارد استسقا را وسوء القنیه
وحمیات حاره را مفید بود صفت تخم کاسنی پنجدرم پوست بیخ رازیانه پنجدرم
نیمکوفته در سه رطل آب ورطل سرکه بجوشانند وتفل را بدست بمالند وصاف
کنند وبایکمن قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید وادرار بول کند
ومعده را از فضلات پاک سازد صفت تخم کرفس ورازیانه وکاسنی وانیسون
هریک پنجدرم تخم کشوث بیخ رازیانه وکرفس وکبر هریک هفتدرم غافث
ریوند چینی هریک سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل
تخم کاسنی ورازیانه وکرفس هریک سه درم تخم سه تخمه پانزده درم پوست
بیخ کاسنی هفت درم وپوست بیخ رازیانه پنجدرم چنانچه میباید بسازند
سکنجبین سفرجلی تقویت معده وکبد کند واشتها آورد وسده بگشاید
یکمن آب به ویکمن قند وسرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین
عنصلی ربو وسعال بلغمی وسده کبد وطحال وفالج ولقوه ولشیر غس وامراض
بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من شراب صافی دومن عسل سه من در
ظرفی کنند وزنجبیل ورازیانه وانیسون وخلتیت وعاقرقرحا فودنه و
سداب وفلفل هریک ده درم تخم کرفس وکمون قردمانا هریک پنجدرم
نیم کوفته درمیان آب بریزند وهفته در آب نهند وبعد از آن صاف
کنند وجزوی بجوشانند ونگاه دارند سرکه عنصل بکار د چوبین بشکافند
وخارج وداخل آن پاک کنند ویکمن ازان باده من سرکه شصت روز
در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه ومعده وکبد را مفید بود
آب انار یکمن غوره زرشک یا ریباس بحسب ارادت یکمن وگلاب سی درم

بایک

بایکدیگر بیامیزند وهریکمن را ازان یکمن قند بجاشنی آورند وبقوام آرند سکنجبین ریوندی
اوجاع سده وکبد را مفید بود وطبیعت را نرم کند ریوند چار درم غاریقون تربد
بسفایج تخم کاسنی هریک هفت درم زنجبیل یکدرم ونیم کوفته در چهار رطل قند
بقوام آرند لعوق سپستان سعال وخشونت حلق وریه را مفید بود وطبیعت
نرم سازد سبستان دوصد عدد مویز منقا چهل درم مغز خیار چنبر پانزده درم
در سه من آب بجوشانند تا یکمن آید وبا رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و
سعال مزمن را مفید بود وسینه وریه پاک سازد ایرسا وزوفا هریک بیست
درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی شود وبا رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان
سعال بلغمی را مفید بود وقطع بلغم کند حب الرشاد ده درم بیخ مهک چهار درم
رازیانه انیسون هریک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا رطلی آید
وبا رطلی قند یا عسل بقوام آرند لعوق طباشیر سل وقروح ریه را مفید بود
صمغ عربی قاقله هریک ششدرم نشاسته کثیرا هریک ده درم طباشیر
چهار درم جلغوزه هفت درم قند شصت درم بکوبند وبا رطلی عسل وبیست
درم روغن بادام بیامیزند لعوق حلبه سعال وخشونت حلق را وحنجره را
مفید بود صمغ کثیرا نشاسته بیخ مهک هریک ده درم مغز تخم کدو ومغز
بادام مقشر هریک پنجدرم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند ودرمیان رطلی
شیره بقوام آرند لعوق عنصلی سعال رطب وربو را مفید بود عنصل بریان
کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون وزوفا هر یکدرمی بکوبند ودرمیان
رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه قروح ریه ونفث دم وسعال بلغمی را مفید بود
رب السوس کثیرا اقنه مغز بادام تخم رازیانه برابر بکوبند ودرمیان عسل گرم

مطلب ماء الاصول

ریزند ماء الاصول فالج وصرع واستسقا واوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن
تخم کرفس چهار درم پوست بیخ کرفس ورازیانه وانیسون هریک ده درم اذخر ورازیانه وانیسون
هریک چهار درم مصطکی سنبل آردجو حب بلسان اسارون جنطیانا هریک دو درم
عود بلسان درمی تخم اسفند سلیخه هریک سه درم مویز منقی بیست درم در سه من آب
بجوشانند تا یک من آید پس با یکمن قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود
وظلمت را بگشاید پوست بیخ کرفس وکبر هریک هفت درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم
کرفس ورازیانه وانیسون وزراوند وقنطوریون وعود فاوانیا وحب الرشاد هریک
سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر حصاة وکلیه ومثانه را مفید بود بیخ
کرفس وکبر هریک پنج درم ماش هندی تخم خیار هریک هفت درم پرسیاوشان
بیاز وشتی هریک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند
تا به ثلث آید و با رطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر الیهود صلابه نموده بان بیامیزند
آخر شدت وبرودت کبد وطحال وبرودت معده واستسقا وحمیات
بلغمی را مفید بود پوست بیخ کرفس ورازیانه هریک هفت درم بیخ اذخر وفقاح
اذخر هریک پنج درم مصطکی سنبل هریک درمی ونیم لک عود وعود بلسان هریک دو
درم باد آورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هریک سه درم
مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا یکمن آید
و با یکمن قند بقوام آرند گلقند مقوی معده ودافع بلغم بود ورق گل احمر

مطلب گلقند

یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود ویکمن قند را جلاب سازند و بر سر آن
ریزند و در آفتاب نهند وهرگاه که کم شود باز قند ریزند تا چهل روز بگذرد و گل
انگبین نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بمالند و نیم من ازان ویکمن
شیرهٔ قند آب نموده بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند سیب مربّی مقوی قلب

مطلب مربیات

ومعده

ومعده بود سیب شیرین پنجاه عدد و پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیرهٔ
قند باتش نرم بجوشانند و به مربّی نیز چنین سازند امّا او را پاره کنند و اندرون را
پاک سازند بادام مربّی سرفه ونقصان باه را مفید بود بادام مقشر در آب
بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آورند و در عسل بجوشانند و در ظرف
کنند هلیلهٔ پرورده معده را تقویت دهد و رفع ریاح بواسیر سازد و ذهن را
تیز گرداند وامراض سوداوی را مفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب
وخاکستر رز بر سر آن ریزند و هر سه روز آب وخاکستر بر سر آن میکنند و بعد
از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کف جو نیم کوفته بجوشانند تا جو بجشته
شود وانگاه هلیله بیرون کنند و بمسکه سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاشی
نهند و عسل کف گرفته و شیرهٔ قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز
بارهٔ عسل یا قند دران ریزند و بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز
در آب بخیسانند وانگاه پاره کنند و در آب وعسل بجوشانند تا آب نماند
و در ظرف چینی کنند وعسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربّی
باه را بیفزاید وکلیه ومثانه را مفید بود شقاقل ده روز در آب بجوشانند
و بیرون آورند و با عسل جوش دهند و در ظرفی کنند ترنج مربّی مقوی معده
ومفرح باشد ترنج را پاره کنند و ترشی ازو جدا کنند و در آب جزوی جوش
دهند و با عسل بجوشانند جوز مربّی مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک
نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل او پاک کنند و در عسل جوش
دهند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارش جوارش عنبر خفقان و سوء
هضم را واوجاع رحم را وضعف معده را مفید بود قاقله کبار وصغار بسباسه
دارچینی هریک چهار درم زنجبیل دارفلفل قرفه قرنفل زعفران از هریک

مطلب جوارشات

ده درم اشنه عنبر مصطکی هر یک دو درم جوزبوا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند
وبه بیسرند و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد جوارش سفرجل مسهل
مقوی معده و قولنج بکشاید و بادها بشکند به رسیده یکرطل پاره کنند و در دو
من خل یا شراب بجوشانند و بعد ازان بکوبند و بیفشارند و صاف کنند
و با ده رطل عسل بقوام آرند وانگاه زنجبیل و دار فلفل و دارچینی هر یک دو
درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد
سی درم بکوبند و دران میان ریزند و باهم بیامیزند انگاه فرو گیرند و بر سر
سنکی ناپخته که از بهر این کار باشد پهن کنند و بعد ازانکه اورا چرب کرده
باشند بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی پنجمثقال باشد
وبه را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان
با یکدرم سقمونیا و نیمدرم فلفل و نیمدرم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی
ازان یکدرم باشد جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود
به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صاف سازند
و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس
نانخواه هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و بآن بیامیزند چنانچه گفته شد
جوارش تمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی قط اسالیون
زنجبیل فلفل هر یک دو درم نیم سقمونیا مشوی پنجدرم مغز بادام برگ سداب
هر یک ده درم بکوبند و خرمای خوب را دانه بیرون کرده بیست درم شبانروز
در خل خمر خیسانیده تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان
بسرشند شربتی پنجمثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء استمراء
و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک
قرنجمشک قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند و با عسل بسرشند

جوارش

جوارش جالینوس همه اندامها قوت دهد و بادها را بشکند و بول کردن بسیار که
از سردی مثانه باشد بازدارد و سرفه بلغمی را نافع باشد و لون را صاف گرداند
و باد باسور و دیوانگی را ببرد و درد سر که از ماده سردی بود و نقرس و بواسیر
و ریگ مثانه و گرده را دفع سازد و سیاهی موی نگاه دارد و چون کسی چند روز
مداومت کند ازین امراض مذکوره ایمن گردد صفت آن سنبل سلیخه قاقله
دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل دار فلفل قسط بحری
عود بلسان اسارون حب الآس قصب الزریره از هر یک دو درم مصطکی
ده درم قند سفید بوزن ادویه عسل سه برابر بعد از ده روز شربتی دو مثقال
قبل از طعام و بعد از و شاید خورد جوارش عود تقویت معده و ازالت رطوبت و
بلغم کند قاقله کبار و صغار قرنفل زنجبیل کبابه دارچینی دار فلفل هر یک درمی
زعفران نیمدرم عود پنجدرم قند بوزن ادویه و عسل سه برابر مشک نیم مثقال
بسرشند شربتی یکمثقال باشد آخر سنبله تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی
عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی و قرنفل قرنجمشک هر یک مثقالی جوزبوا
یکدرم مرماخور سه درم ورق گل قصب الزریره هر یک دو درم جوارش بسباسه
برودت معده و سوء الهضم و ریاح غلیظه و بواسیر مفید بود بسباسه قرفه قاقله
صغار و کبار زرنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هر یک پنجدرم فلفل قرنفل هر یک
دو درم با عسل بسرشند جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان
لعاب را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با صد و پنجاه درم قند بقوام
آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید
بود زیره کرمانی شبانروزی در سرکه انگوری خیسانید و بریان نموده چهل درم ورق
سداب تازه بوده باشد زنجبیل و فلفل هر یک سی درم بوره ده درم بکوبند و با سه
برابر عسل بقوام آرند جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کنند و رنگ روی نیکو
گرداند فلفل و دار فلفل هلیله کابلی بلیله آمله چند بید ستر هر یک چهار درم قسط

سعد حب الغار هریک پانزده درم بیامیزند و با عسل بسرشند و ادویه را بروغن
نارجیل چرب نموده و عسل بلادر پنجمثقال داخل سازند و بعد از شش ماه
دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند
پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل دارچینی خولنجان زنجبیل هریک
درمی مشک دانگی بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا بواسیر و مغص و دخیر را
مفید بود حرف بریان زیره مدبر هریک درمی مصطکی سه درم پوست هلیله و
هلیله سیاه بروغن بادام بریان نموده نیم مثقال بکوبند و بگلاب بسرشند
جوارش سماق اسهال بازدارد سماق ده درم دانه مورد پنجدرم انار دانه ترش و شیرین
هریک سی درم صمغ عربی بریان کلنار هریک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند
شربتی دو درم باشد جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود
مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هریک ده درم دارچینی
سه درم زعفران ده درم قند بوزن ادویه کوفته بعسل بسرشند جوارش سقنقور
مقوی باه و کلیه بود تخم بلیون و پیاز و شلغم و اسبست و کندنا و جرجر و انجره و ترب
هریک سه درم حبة الخضراء لسان العصافیر کنجد جلغوزه حب الرشاد عنصل
بریان نموده هریک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هریک پنجدرم
جوزبوا بهمنین هریک دو درم سقنقور پنجدرم فانید بوزن ادویه بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دو درم بخورند جوارش مثمن بواسیر و هضم طعام را مفید
بود و قوت باه دهد فلفل و زنجبیل هریک ده درم دارفلفل سی درم جوز کنجد و بادام
مقشر ~~بادام~~ هریک پنجاه درم فانید یکمن بکوبند و بعسل بسرشند جوارش شهریاران
برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم سازد صفت زنجبیل فلفل
دارفلفل شیطرج قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل ساذج نشاسته مصطکی سلیخه
دارچینی سنبل تخم کرفس رازیانه انیسون هریک ششدرم افتیمون تربد خراشیده
هریک دوازده درم سقمونیا مشوی ده درم قند شصت درم بکوبند و با عسل بسرشند

شربتی

شربتی پنجمثقال باشد جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود
فلفل دارفلفل قرنفل جوزبوا هریک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان
هریک دوازده درم شکر سفید بیست درم کوفته بعسل بسرشند آخر کندر
شصت درم فلفل دارفلفل هریک ده درم خولنجان زنجبیل هریک دوازده درم
جوزبوا قرنفل هریک پنجدرم جوارش فلافلی برودت و اوجاع معده و سوء استمرا
و جشاء حامض و شهوت کلبیه و ریاح غلیظه را مفید بود فلفل سفید
و سیاه و دارفلفل هریک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هریک
چار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون سیسالیوس راسن هریک درمی
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد باب هفتم در قرصها و غیره

مطلب قرص

قرص طباشیر نرم طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را
مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هریک درمی و نیم نشاسته
صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هریک نیم درم بکوبند و بلعاب نیکو بسرشند
قرص طباشیر معتدل حمیات حاره و لهیب و عطش را مفید بود طباشیر
زرشک منقی ورق گل هریک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تورک
و صندل هریک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب نیکو بسرشند قرص طباشیر ملین
ورق گل سرخ ترنجبین هریک ششدرم طباشیر کثیرا نشاسته هریک سه درم بکوبند
و باب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر بست ورق گل پنجدرم حماض ششدرم
طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هریک سه درم بکوبند و بگلاب سرشته قرص
سازند شربتی یکمثقال بود قرص آخر صمغ عربی حماض بریان نشاسته
هریک دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هریک درمی
و نیم قرص زرشک حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود عصاره زرشک

مغز سه تخم هریک سه درم ورق گل ترنجبین هریک ششدرم تخم کشوث رب السوس
طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی کوفته بسرشند
آخر صغیر زرشک منقی پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هریک سه درم ورق گل
پنجدرم ریوند چینی سنبل هریک درمی بسکنجبین بسرشند قرص کهربا نزف دم و
نفث دم را مفید بود کهربا بسد تخم خرفه هریک چهار درم ودع محرق بذر البنج هریک
سه درم تخم خشخاش پنجدرم شادنج شسته طین ارمنی هریک سه درم مصطکی
زعفران هریک دو درم بکوبند وبگلاب بسرشند قرص گلنار اسهال ونزف دم
را مفید بود سلیخه طین مختوم صمغ عربی گلنار کوفته وبیخته همه را بآب گلنار
بسرشند قرص بنجکشت سده کبد وطحال را نافع بود تخم بنجکشت وتخم کاسنی
وتورک مغز تخم کدو متساوی بکوبند وبا سکنجبین بسرشند قرص افسنتین سده
طحال وعسر بول وامراض بلغمی را مفید بود افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون
بادام تلخ متساوی بکوبند وبآب قداح قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و
صفراوی را مفید بود ورق گل هفت درم عصارهٔ غافث طباشیر سنبل
رب السوس هریک درمی بکوبند وبآب بسرشند آخر اوجاع معده وحمیات
بلغمی را مفید بود ورق گل ششدرم بیخ مهک چهار درم سنبل یکدرم قرص ریوند
حمیات مزمنه وامراض کبد وطحال را مفید بود ریوند چینی ششدرم راوناس لک
هریک سه درم تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث هریک ده درم بکوبند وبآب
بسرشند قرص کافور حمیات حاره ودق را مفید بود ورق گل ششدرم صمغ
عربی طباشیر هریک چهار درم مغز تخم خیار وکدو وتورک وبیخ مهک هریک
هفتدرم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیمدرم بکوبند وبلعاب بنکو
بسرشند قرص بنفشه مسهل صفرا وبلغم بود وصداع ورمد را مفید بود بنفشه
دو درم تربد بیخ مهک هریک یکدرم هلیله زرد نیمدرم سقمونیا مشوی نیمدانگ بکوبند

وباب

وبآب بسرشند واین شربتی باشد آخر بنفشه دو درم تربد بیخ مهک هریک سه درم
بکوبند وبآب بسرشند شربتی سه درم بود قرص کاکنج قروح کلیه ومثانه را مفید
باشد تخم کرفس شهدانه هریک ششدرم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر
پنجدرم کاکنج پنجاه عدد مغز خیار وبالنگ پنجدرم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند
شربتی مثقالی باشد قرص خشخاش قروح ریه ودرد سینه را مفید بود ورق
گل صمغ عربی هریک چهار درم نشاسته کثیرا بیخ مهک هریک دو درم زعفران
دو دانگ خشخاش سیاه وسفید هریک سه درم طباشیر پنجدرم قرص سرطان
سل ونفث دم را مفید بود گل ارمنی نشاسته گل سرخ هریک ششدرم سرطان
سوخته دو درم کثیرا طباشیر شادنج هریک پنجدرم بیخ مهک سه درم بکوبند وبآب
گاوزبان بسرشند آخر مغز خیارین پنجدرم تخم تورک بیخ مهک هریک چهار
درم طباشیر سرطان سوخته هریک دو درم کثیرا نشاسته هریک درمی [illegible]
باب هشتم در حبوبات حبی که تنقیهٔ بدن کند از بلغم واخلاط غلیظه وصرع
وسکته وسبل وغشاوه را مفید بود صفت آن ایارهٔ فیقرا تربد سفید حب النیل
هریک درمی غاریقون انیسون هریک نیمدرم شحم حنظل نمک هندی هریک
دانگی ونیم بکوبند وبآب رازیانه ملتوت نموده حب سازند واین شربتی باشد
حب آخر اوجاع معده وامراض عین وامراض دماغ وظلمت چشم را نافع باشد (حب ذهب)
صبر اسقوطری بیست درم قشر هلیله زرد ده درم گل احمر پنجدرم کثیرا مصطکی
سقمونیا زعفران هریک سه درم بکوبند وبآب قداح بسرشند وشربتی دو درم (حب شبیار)
باشد حب آخر صبر اسقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل (حب قوقیا)
احمر هریک درمی بکوبند وبآب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی بود حب آخر
صبر اسقوطری عصاره افسنتین هریک دو درم سقمونیا شحم حنظل هریک درمی
بکوبند وبآب کرفس مصطکی بسرشند شربتی مثقالی بود حب دیگر اوجاع نقرس ومفاصل (حب صبر)

مطلب [illegible]

وفالج ولقوه را مفید بود وتنقیهٔ دماغ و معده کند از بلغم صبر اسقوطری مثقالی ترید
درمی حب النیل غاریقون انیسون هریک نیمدرم شحم حنظل ملح هندی هریک دانگی
ونیم مقل کثیرا هریک دانگی بکوبند وبآب کرفس حب سازند آخر اوجاع

حب سورنجان

مفاصل وعرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری ترید سفید ماهیزهرج هریک
درمی سورنجان یک مثقال کثیرا شحم حنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون هریک
نیمدرم ملح هندی دانگی ونیم بکوبند وبآب کرفس بسرشند واین شربتی باشد حب آخر

حب بنفشه

تنقیهٔ دماغ از صفرا وبلغم کند وضعف بصر ومعده را مفید بود بنفشه دو درم ترید
یکدرم رب السوس هلیلهٔ زرد هریک نیمدرم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم
دانگ بکوبند وبآب قداح بسرشند واین شربتی بود حب آخر صرع ومالیخولیا

حب اسطوخودوس

وامراض بلغمی وسودایی را مفید بود هلیلهٔ زرد وکابلی هریک پنجدرم ترید هفت درم
صبر اسقوطری ششدرم اسطوخودوس افتیمون غاریقون بسفایج هریک
سه درم شحم حنظل یکمثقال قرنفل فودنه هریک درمی بکوبند وبآب بسرشند و حب
سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر واوجاع مقعد را مفید بود

حب مقل

هلیلهٔ کابلی بلیله آمله از هریک دو درم مقل ازرق ششدرم درآب کنند تا حل شود
وادویه بدان بسرشند شربتی دو درم بود حب آخر شحم الحنظل دو مثقال سقمونیا
سه مثقال ریوند چینی صبر زرد هریک دو مثقال انیسون کثیرا هریک درمی ترید سفید
پنجمثقال کوفته بیخته حب سازند حب غافث حمیات بلغمی وسوداوی را مفید بود

حب غافث

صبر اسقوطری هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث متساوی بکوبند وبآب بسرشند شربتی
مثقالی باشد حب سکبینج قولنج واوجاع امعا وبواسیر را مفید بود وحیض بگشاید

سکبینج [illegible]

سکبینج بزر کرفس انزروت هلیلهٔ زرد هریک پنجدرم ترید بیست درم شحم الحنظل سه درم
بکوبند وبآب بسرشند شربتی سه درم باشد حب اصطمیخیقون صداع بارد را

حب اصطمیخیقون

مفید بود وتنقیهٔ دماغ را از بلغم کند هلیلهٔ کابلی ششدرم آمله افسنتین غاریقون

سقمونیا

سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنجدرم ایارهٔ فیقرا ترید هریک هفت درم قرنفل درمی
تخم کرفس انیسون اسارون هریک دو درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی مثقالی بود
آخر ترید دو درم صبر اسقوطری حب النیل هریک درمی شحم الحنظل سقمونیا هریک
دو دانگ کوفته بآب سرشته شربتی مثقالی بود حب افتیمون مسهل سودا بود

حب افتیمون

افتیمون دو درم غاریقون ترید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس
بسفایج هریک درمی بکوبند وبآب رازیانه بسرشند واین شربتی بود آخر
ایارهٔ فیقرا بسفایج هریک ده درم افتیمون سه درم غاریقون پنجدرم نمک هندی
سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی سه درم باشد حب افاویه قولنج وباد

حب افاویه

بگشاید وطبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی
هریک درمی ونیم سقمونیا سه درم مجموع کوفته وبشکر سرشته بمقدار نخودی حب
سازند وهر حبی ازان نوبتی عمل کند حب شیطرج اوجاع مفاصل ولقوه وفالج را
مفید بود وطمث بگشاید ترید ده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید
شیطرج هریک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هریک درمی فانید چهار درم بکوبند
وبآ کنند تا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایاره اعلال سر ومعده را مفید
بود ایارهٔ فیقرا ششدرم هلیلهٔ زرد چهار درم نمک هندی دو درم ونیم بکوبند وبآب
کرفس بسرشند شربتی دو درم ونیم بود آخر ترید ایاره فیقرا هریک درمی نمک هندی
نیمدرم سقمونیا شحم الحنظل هریک دانگی ونیم بکوبند وبآب بسرشند شربتی همین بود حب سعال
سعالی که از حرارت بود مفید است مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین نشاسته
صمغ عربی خشخاش هریک درمی رب السوس دو درم باقلا سه درم بکوبند وبلعاب
بهدانه بسرشند وحب سازند ودر زیر زبان نگاه دارند آخر سعالی که از برودت
بود مفید باشد مغز بادام المر پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه برابر
بکوبند وبلعاب بنکو بسرشند حبی که بوی دهن خوش کند جوزبوا قاقله فوفل قرنفل

کافور دارچینی خولنجان هریک درمی بکوبند و مشک دانکی بگلاب حل کنند و ادویه
بدان بسرشند و حب سازند آخر پوست ترنج برگ ترنج فرنجمشک سنبل
قرنفل جوزبوا نارمشک هیل وزنجبیل کبابه بسباسه سعد کوفی هریک ده
درم مشک یکدرم با سه برابر عسل معجون سازند باب نهم در ایارجات
ایارج فیقرا امراض سر و معده را و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را
نافعست مصطکی زعفران حب بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری مثل ادویه
بکوبند و بسرند و یکمثقال ازان تناول نمایند ایارهٔ جالینوس شحم الحنظل
غاریقون بصل الفار مشوی اشق سقمونیا هوفاریقون هریک شانزده درم
بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هریک سه درم مر
سلیخ زراوند طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
هریک چهار درم بکوبند و دو مثقال شربتی بود ایارهٔ لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات
غلیظه و لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء
الفیل و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس
و امراض کلیه و مثانه را مفید است صفت آن شحم الحنظل پنجدرم بصل الفار
بریان غاریقون سقمونیا حاشا ساذج خربق سیاه ثوم بری جعده هوفاریقون
فراسیون سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج
سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند مدحرج افسنتین قمونیون سنبل حاما زنجبیل
جنطیانا اسطوخودس هریک دو درم افتیمون کمادریوس مقل صبر اصفر هریک
سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود ایارهٔ روفس داء الثعلب را
مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل کمادریوس هریک بیست درم
صبر اصفر پنجدرم خولنجان سکبینج جاوشیر هریک ششدرم فطراسالیون
زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هریک
دو درم چنانچه گفته شد سازد و هند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال باشد

ایاره

ایاره ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع مفاصل و جرب و کلب کلب
و تشنج و قولنج را مفید بود شحم الحنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس
سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه کمادریوس هریک بیست درم بصل الفار
بریان صبر فرفیون زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هریک
ده درم جعده دارچینی سکبینج مر سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هریک
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال باشد ایاره شیخ الرئیس
خربق سیاه یکدرم شحم الحنظل مثقالی صبر پنجدرم ملح هندی درمی و نیم غاریقون
یکمثقال حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال
وج حاما اسارون حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس دوقو تخم گزر هریک سه درم
گاوزبان ده درم بزر شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنکو تخم اترج نعناع هریک دو درم
افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد بعد از ششماه
ایارهٔ لـه مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال مفید باشد
صفت شحم الحنظل دو درم کمادریوس سلیخه فلفل سیاه و سفید هریک دو درم
صبر اسقوطری مر زعفران هریک درمی سقمونیا ششدرم عصاره افسنتین
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفات
سفوف انار دانه ضعف معده و اوجاع و تشنگی و قی و اسهال مفید بود انار دانه
بریان پانزده درم زیره مدبر مقلی قرطوث سماق بست کنار شاه بلوط کشنیز مقلی
قرط هریک پنجدرم بکوبند و باهم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه
مورد زیره مدبر سبوس بست کنار کشنیز بریان خرنوب هریک پنجدرم سک رامک
هریک دو درم سفوف مقلیانا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را
مفید بود حرف بریان سی درم زیره مدبر مقلی سی درم بزرگ تخم کندنا هلیله سیاه درزیت

(مطلب سفوفات)

بریان کرده هریک پنجدرم مصطکی ده درم مجموع بکوبند و منقالی باب سرد بخورند
سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود بنکو مرورشک تخم شاهسفرم
مجموع بریان کرده و نشاسته صمغ عربی کل ارمنی هریک ده درم بکوبند و پنجدرم
باکلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنکی را مفید بود سماق انار دانه
زرشک هرسه بریان نموده هریک ده درم دانه مورد پنجدرم خرنوب سی درم
صمغ عربی آرد کنار هریک درمی بکوبند و منقالی بخورند سفوف زرشک
مقوی معده و حابس بود زرشک انار دانه سماق بریان نانخواه زنجبیل آرد جو
هریک ده درم بکوبند سفوفی که سرعت منی را که از حرارت بود مفید بود
بنکو دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یکدرم بکوبند و منقالی بخورند سفوفی که
لذع عقارب مفید بود ریوند چینی زراوند طویل پنج کبر عاقرقرحا هریک ده
درم شیرتی سه درم بود آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان
ده درم قند پنجدرم زعفران دانکی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود
نعناع قاقله سنبل مرماخور سعد هریک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق کل
کهربا هریک سه درم بکوبند و سه درم بخورند آخر فواقی که از امتلا بود
زایل کند فطراسالیون سعد کمون هریک سه درم آخر سده و صلابت
طحال را مفید بود تخم کاسنی کزمازج هریک پنجدرم پنجکشت یکمنقال بکوبند
و سه درم بخورند باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات از جمله
مطبوخ فواکه مسهل صفرا بود سنا پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله کابلی و
زرد هریک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هریک سه درم مویز طایفی
ده درم عناب ده عدد سپستان الوی سیاه هریک بیست عدد خیار
شنبر ترنجبین هریک یازده درم مطبوخ فواکه آخر مسهل سودا و اخلاط
سوخته باشد و امراض سودایی را مفید بود سنا پوست هلیله زرد
و پوست هلیله کابلی ورق کل افتیمون هریک هفت درم بنفشه نیلوفر
بزر کاسنی

بزر کاسنی هریک چهار درم بالنکو کاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس بسفایج
عرق السوس تخم کشوث شاهتره هریک سه درم تربد ده درم مویز طایفی
ده درم مجموع غیر از افتیمون که در خرقه بندند در پنج رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل اید و در وقتی که صاف نمودند ترنجبین پانزده درم خیار چنبر
بیست درم در آن حل کنند مطبوخ افتیمون مسهل سودا و بلغم غلیظ
باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هریک
هفت درم بلیله آمله هریک چهار درم مویز طایفی ده درم آلوی سیاه ده
عدد کاوزبان بالنکو غافث اسطوخودوس هریک درم بسفایج نیمکوفته
دو درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی
و سیاه و تمرهندی هریک ده درم بلیله غافث افسنتین کاوزبان بالنکو
هریک چهار درم مویز طایفی سنا مکی هریک هفت درم اسطوخودوس
کمافیطوس بسفایج هریک دو درم افتیمون هفت درم رازیانه انیسون
قرنفل سادج هریک درمی تخم فرنجمشک دو درم بجوشانند و صاف کنند و
غاریقون صبر اسقوطری هریک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هریک دو دانک
شحم الحنظل دانکی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیار
چنبر اخلاط رقیق و صفرای حار دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم
تمرهندی مویز طایفی هریک پانزده درم آلوی سیاه عناب هریک ده
عدد ورق کل پنجدرم فلوس خیار چنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات
الجنب و اوجاع صدر و سعال را مفید بود سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم بیخ مهک سه درم زوفا
پرسیاوشان تخم خطمی خبازی هریک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم
شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را

مفید بود سنا مکی هفت درم بنج مهک سورنجان روبا تربک هریک بنجدرم
تربد سفید رازیانه تخم کاسنی بنفشه هریک سه درم انجیر عناب هریک
ده عدد سپستان بیست عدد کلقند ترنجبین فلوس خیارچنبر هریک ده درم
مطبوحی که حمیات محرقه وذات الجنب رامفید بود بنفشه سنا هریک بنجدرم
نیلوفر جهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی وخبازی
هریک سه درم شیرخشت وترنجبین هریک پانزده درم نقوع صبر صداع
سودایی رامفید بود افستین ده درم صبر اسقوطری ششدرم بکوبند وبا
سه رطل آب کرم درظرفی کنند وروز درآفتاب کذارند وشب درجای
کرم نهند وبعد ازسه روز صافی کنند وبیست درم ازان باده درم روغن
بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود وصداع کرم نافع بود پوست
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هریک بیست عدد سپستان سی عدد
تمرهندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هریک سه درم خیارچنبر
ده درم ترنجبین ده درم درسه رطل آب بخوبسانند شبانه روزی ورطلی ازان
بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوی کیلی هریک بیست
عدد ترنجبین نبات هریک ده درم دریکمن آب بخوبسانند نقوعی که ادرار
بول وطمث کند تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه
هریک دو درم ونیم بکوبند ودرسه رطل آب درظرفی نهاده سه روز درآفتاب
نهند وجهل درم ازان بیاشامند آخر بقایای امراض حاره را
مفید بود وعروق را ازفضول پاک کند آلوی سیاه سپستان هریک
سی دانه مویز طایفی بیست درم تمرهندی بیست درم زرد آلو خشک
سی درم ترنجبین نبات هریک ده درم دریکمن آب خیسانیده تخم
کاسنی وکشوت وکشنیز همه نیم کوفته هریک سه درم درظرفی کنند
وآب بدان ریزند ودرآفتاب نهند وبعد ازسه روز جهل درم ازان

مطلب نقوعات

باده درم

مطلب حقنها 18

باده درم نبات یا ترنجبین بنوشند باب دوازدهم درحقنها ازجمله حقنه که
درامراض حاره استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان
سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس خشک هریکی کفی بنفشه
بنجدرم بجوشانند وصاف کنند وشکر سرخ ده درم درآن حل کنند وانکامه
وروغن کل بنفشه یا کنجد برسرآن زیرند واستعمال کنند حقنه وجع پشت
وقولنج رامفید بود حلبه بزرک هریک ده درم عناب انجیر هریک ده عدد سپستان
بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هریک کفی نانخواه رازیانه هریک سه
درم درجهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آید وصاف کنند وبوره نیمدرم ونمک
یکدرم ومقل نیمدرم وعسل وروغن کنجد هریک ده درم بآن ضم کنند حقنه که
برودت اعضاء سفلی رامفید بود مقل اشق سکبینج هریک بنجدرم جاوشیر
جندبیدستر هریک درمی نانخواه رازیانه بزرکرفس سیسالیوس هریک دو درم
حلبه شبت بابونه هریک هفت درم درسه رطل شیر بجوشانند تا به ثلث آید صاف
نموده روغن کنجد وروغن کاو وعسل هریک ده درم بیامیزند واستعمال
کنند حقنه که حمیات حاره رامفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه
هریک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طایفی هریک بیست عدد روغن کنجد
وبنفشه وترنجبین هریک ده درم نمک وبوره هریک نیمدرم حقنه نقرس
واوجاع مفاصل رامفید بود شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون
ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا هریک ده درم شحم الحنظل مازریون
هریک نیمدرم روغن کنجد بیست درم حقنه قولنج بلغمی رامفید بود خسک
بابونه اکلیل الملک شبت هریک کفی حلبه حرمل هریک هفت درم کندم
بید انجیر خسک دانه مجموع نیمکوفته هریک ده درم رازیانه تخم کرفس هریک

درمی سپوس خطمی قنطوریون هریک پنجدرم انجیر ده عدد سداب تر سلق هریک
دسته عسل روغن زنبق وخیری آبکامه هریک ده درم بوره ارمنی یکمثقال
سکبینج یکدرم جاوشیر نیمدرم حقنه سحج وقروح امعا را مفید بود بلوط
پست کنار هریک ده درم کلنار دانه مورد ورق گل هریک پنجدرم ورق مورد
دوازده درم بجوشانند وآب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده
ده درم با روغن گل ده درم بزنند اقاقیا یکدرم بسد وکاغذ محرق هریک درمی
نشاسته بریان دم الاخوین هریک نیمدرم عصاره لحیة التیس نیمدرم بکوبند
وبان ضم کنند حقنه قولنج ریحی را مفید بود شحم الحنظل یکدرم قنطوریون باریک
پنجدرم ورق سداب پودنه هریک شش درم سعتر پنجدرم بجوشانند وصاف
کنند وده درم عسل وجندبیدستر وسکبینج وجاوشیر هریک نیمدرم بان ضم
کنند حقنه بابونه شبت هریک ده درم سداب دانه سپوس زیره بیدانجیر
هریک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم الحنظل یکدرم بوره نیمدرم
ابکامه ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال
کنند عناب ده عدد خطمی سپوس هریک کفی سپستان بیست عدد بنفشه
چهار درم انجیر ده عدد بجوشانند وآب چغندر سی درم وبیست درم روغن
کنجد ده درم آبکامه بان ضم کرده استعمال کنند باب سیزدهم در
شیافها وفرزجها شیافی که قولنج بکشاید جندبیدستر زهره گاو بورق
قثاء الحمار متساوی بکوبند وشیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک
هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظه را مفید بود
زهره گاو بوره قثاء الحمار هریک دو درم بکوبند وبشکر سرخ بسرشند
آخر محروری مزاج را مفید بود ودر عقب مسهلی که تقصیر کنند
بکار دارند ترنجبین پنجدرم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هریک دو
درم بکوبند وبشکر مقعود سازند آخر قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج

مقل

مقل بوره شحم الحنظل متساوی بکوبند وبشکر بسرشند آخر در حمیات وامراض
حاره بکار دارند نمک هندی بوره خطمی آخر زحیر ورفتن خون از مقعد باز
دارد مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند وبآب گشنیز بسرشند آخر
مر اقاقیا بذر البنج صمغ عربی برنج بریان هریک درمی بکوبند وبآب مورد بسرشند
صوفه که حیض بکشاید ووجع رحم که از برودت بود نافع باشد کندر مقل قنه
هریک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هریک درمی مصطکی میعه
روغن سوسن بابونه وغاریه پیه مرغ وبط هریک سه درم صمغها را بخیسانند
وپیه را بگدازند وباقی بکوبند وباهم بیامیزند وبه پاره صوف بردارند
فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ وبط وزعفران وسنبل وحماما مصطکی
هریک درمی روغن بلسان وسوسن هریک سه درم شمع شصت درم فرزجه که
رفتن خون را مفید بود مر مکی اقاقیا هریک دو درم کلنار صدف سوخته
نشاسته قسط سوخته شب یمانی زعفران هریک درمی افیون نیمدرم بکوبند
وبآب بسرشند فرزجه مر اقاقیا ریوند لادن کافور زعفران گل ارمنی مساوی
بکوبند وبآب لسان الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث را باز دارد ورق گل پوست
انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند وبا عصاره لحیة التیس استعمال کنند
فرزجه که ضعف رحم را مفید بود حب بلسان روغن ناردین هریک سه درم
قرنفل جوزبوا کتان سوخته هریک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیمدرم فرزجه که
ریاح را مفید بود تخم شبت وکرفس وسداب قنه سکبینج مصطکی زیره مر حماما
قسط میعه سایله سنبل علک بطم اشق جندبیدستر را متساوی بکوبند وبا روغن
شبت وبابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث را باز دارد شب یمانی نیمدرم
افیون بذر البنج هریک دانگی فرزجه مردارسنگ زاج کلنار طین مختوم و
ارمنی سرمه بکوبند وشاف سازند وبردارند فرزجه که فرج را گرم دارد

مازریون کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را تنگ
گرم کرداند وخشک سازد مشک زعفران در شراب بخوبسانند وخرقهای کتان
در آن اندازند تا آن آب برچیند وخشک کند و بوقت حاجت پارهٔ ازان بردارند
فرزجه که فرج را تنگ کرداند فقاح اذخر یکدرم مازو دو درم کوفته وخرقه بشراب
ترکرده بآن آلوده سازند وخشک کنند و در وقت حاجت بکار دارند صوفه آخرکه
رطوبت فرج باز دارد مازو تخم حاض بمریک دو درم سرمه خبث الحدید بمریک نیم درم
بکوبند وجفت وکلنار بخوبسانند وخرقه بدان ترکنند وبدین ادویه بیالایند
وعلنمایند باب چهاردهم در روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد جمیع
اوجاع وامراض بارده را مفید بود وشراب آن وضماد آن اوجاع اندرون
مفید بود واحتقان رحم بدان کنند صفت قصب الزریره ورق غار سعد عود بلسان
سادج اذخر راسن اهل مورد قردمانا مرزنجوش بمریک بیست درم بکوبند و در
دیکی کنند و با شراب وآب چندان بجوشانند که آب بر سر آن بایستد و پنج
رطل روغن کنجد بران ریزند و بآتش جوش دهند پس صافی کنند و سنبل
رومی وقرنفل ومیعه نیم کوفته کنند و با آب وشراب وابن روغن صافی بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده
را مفید بود قسط قرفه اشنه ابرسا میعه سادج بمریک ده درم مرزنجوش ده درم
مجموع نیم کوفته یکشب در سرکه بخوبسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا به نیمه
آید و پنج روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
آخر قسط ده وقیه سلیخه شش درم مرماخور صد درم نیمکوفته یکشب
در رطلی شراب یا دو رطل بخوبسانند و رطل نیم روغن کنجد بر سر آن کنند
و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صاف کنند روغن مورد موی را
برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب
بخوبسانند و بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و جوش
دهند تا روغن بماند روغن بابونه بابونه تازه یکمن در چهار من آب

روغن قسط

بالکان منز

راوند چینی

80 راوندک ایوسی اولدرکه زعفران رنکنده اوله و قوردیمش اولمیه ایکنجی درجه ده حار و یابسدر
اکر بر ایکی درم ایچسلر یللری داغیدر و معده ضعفن کیده رر و چوق اغریلره فائده ایدر
وارد لسستلغنه وطلاق ششنه وجکر و بوکرک وایچ اغریسنه و قاوق و کوکس و رحم
اغریسنه وعرق النسایه و کوکسدن قان توکورسنه و ربو زحمتنه و انجقور غودیغوسق
جبانلرینه و اسهال و استسقاره و آغولو جانورلر صوقدوغنه فائده ایدر اکر سرکیله قوشدرب
دمرکوبه و برون اولان زحمتلره اورسلر کیدره اکر سرکیله قارشدرب چقده اورسلر کیدره اکر
بریجق درم اچسلر معده ضعفندن اولان اسهالی قطع ایده وجکری و یورکی و او یکنی
قوی ایدر و سده لری آچر و غلیظ یلمشک خلطلری چقره و استسقایه فائده ایده وجکرده
اولان آتشی ششلره فائده ایده و قاوقده و بوکرکده اولان طاشلری داغیده و آغریلرینه
فائده ایده و سیدوکی یورودر و سده لری آچر اکر یاغلا ایکی یاغرن اراسنده در توب اوسلر
یورکدن قورقوبی کیده و اکر اغزده دوتسلر قاغروب توکورمکی آسان ایده اکر بر درهمین اچسلر
تخم زحمتی کیدره اکر کابلیله استعمال اتسلر دماغی بغایت آریده و زهنی ایو ایلیه و بلغمدن و
صوودقدن اولان باش اغرسن ساکن ایدر وانو شیمش کششیه وفالجه و دماغک صووق زحمتلرینه
و بلغمدن و یلدن اولان قولنجه و اسکی استمه لره بغایت فائده ایدر اوت استمالردک اولنده
استعمال ایتمیه لر و فاسق یارلدوغنه وطلاق ششنه و باش اغریسنه فائده ایدر
سنا مکی اکر درت درهمین یا یدی درهمین قیندوب اچلر صفرا و بلغم و آرتق خلطلری
اسهال ایدر و نقرسه و عرق النسایه و مفصللر اغریسنه بغایت فائده ایدر و سودالی اسهال
و کوده ده اولان برقلره وارد لششنجه و قللر دوکلمکه و داء الثعلبه و داء الحیه یه فائده ایدر
و کوده ده اولان رنجلری کیدرر و باشی اغریسنه و ایوزه و کنجیکه و اچوغه فائده ایده و یورکی
قوی ایلیه اکر یا الکز جه اوج درمن اچلر دوکلشله کرو فائده ایدر اکر زیت ایله بشوروب
اچلر خام خلطلری چیقره آرقه و یان باشی آغریلرینه فائده ایده

ترکیبی انفیه دوخان سرکه عسل دوز فنجان دوخان و طوز شحق ایده
قب قب درهم
١ ١ ١
خام کوه جم قیوب اوزه کدینه سرکه ک قیوب صوکرا عسلی زم سانیا طوز شو ترم
ایدوب کوه جینی اغزین طین ایله طینی لیوب آحسته تکور اوزنده قیسنلدره
صداسی زوف اوله اونه بشر ده فی ف آتش اوزه رنده طوره انداع اندیره

foliated 11/10/89 CB

فهرست

جوز رومی وانجیر وصدفی
ترکیب ایدوب استعمال
اتسنز زهر قاتلدر

طلسلرك طريق علی کل ورقتك
دبنده اولان باضی وفوری ایکی یحی وحبه
نکردجی قنوب سهر هواننده دوکه لر بعده ایدوب
وهم انوانوزه قنوب کونش قویه لر وفوق کون کونشده دورا
ومکون فارشدوره لر واصلا آتش قومیه لر زیرا آتش کرجه
قوتی زائل اولور فوائدی اولدرکه بورکه ومعده یه وماساریقایه
وجمیع اعضایه قوت ویرر

آدمی سهوشتی ایتمك ایچون نشادر وخنجاشتی نخجی وروغن زیت بر طوراق
ایچون نشادر بر درم اجراسیجی وروغن زیت الا معا بر طوراق
هر برندن بر درم اجزاسنی بعده حفظ ایدوب وقت حاجتده بر مقدار
خناق ایچون قناودوب بعده حفظ ایدوب وقت حاجتده برمقدار
اطلا ایدره لر وایقاضی ایتمك ایچون صدر مساق وباطوراق
قوضولادهٔ

END OF TITLE
PLEASE REWIND